



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



www.nli.ir



# ترجمه قرآن نقد آموز



موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# نقد آموزشی ترجمه های قرآن

نویسنده:

محمد رضا صفوی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود ( علیه السلام )

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۲	نقد آموزشی ترجمه های قرآن
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۲۶	پیشگفتار
۳۰	فصل اول: کلیات
۳۰	اشاره
۳۱	معنای لغوی ترجمه
۳۲	معنای اصطلاحی ترجمه
۳۳	سبک های ترجمه
۳۵	اصول ترجمه
۳۶	ویژگی های قرآن راهنمای اصول ترجمه
۳۶	اشاره
۳۶	۱. روشن و روشنگر
۳۶	۲. فهم آسان
۳۷	۳. پیراسته از کژی و ناراستی و پیچیدگی
۳۷	۴. شیوا و فصیح
۳۸	اصل اول
۳۸	اصل دوم
۳۸	اصل سوم
۳۸	اصل چهارم
۳۹	ضرورت نقد و بررسی ترجمه های قرآن
۳۹	اشاره

۴۰	.....	نمونه ی اول
۴۲	.....	نمونه ی دوم
۴۳	.....	ابزار ترجمه
۴۴	.....	معیارهای درستی ترجمه
۴۶	.....	فصل دوم: لغزش گاه ها در ترجمه ی قرآن
۴۶	.....	اشاره
۴۷	.....	مقدمه
۵۰	.....	بخش اول: معانی واژه ها
۵۰	.....	اشاره
۵۰	.....	۱. واژه ی «سِیْمَا»
۵۵	.....	۲. واژه های «إِبِلٌ»، «ضَّأْنٌ» و «مَعَزٌ» و نیز «بَقْرٌ» و «عَنْمٌ»
۵۹	.....	۳. فعل «يَحْزَنُ»
۶۱	.....	۴. فعل «يَلْبِسُ»
۶۵	.....	۴. «جَمَعُوا لَكُمْ»
۶۷	.....	۵. «تَالِثٌ ثَلَاثَةٌ»
۶۷	.....	اشاره
۶۷	.....	نقد و بررسی
۷۰	.....	۶. واژه ی «أَنْعَامٌ»
۷۳	.....	۷. واژه ی «إِن»
۷۷	.....	۸. «ه» وحدت
۸۰	.....	بخش دوم: هیأت کلمه
۸۰	.....	اشاره
۸۰	.....	۱. فعل «أَدْرَى»
۸۲	.....	۲. فعل «لَا تُعَدُّ»
۸۳	.....	۳. فعل های «لَا يُعَدُّ» و «لَا يُوثِقُ»
۸۴	.....	۴. وصف «الْمُسْتَعَانُ»

۵. کلمه ی «وَرِق» ----- ۸۶
۶. کلمه ی «عَمِدٍ» ----- ۸۸
۷. کلمه ی «أَصَابِع» ----- ۹۱
۸. کلمه ی «بَشْر» ----- ۹۲
- بخش سوم: خطا در شناخت جایگاه کلمه در جمله و جمله در کلام (نحو) ----- ۹۷
- اشاره ----- ۹۷
۱. «طَعَامٌ» ----- ۹۷
۲. عبارت «مَا تُنْهَوْنَ» ----- ۹۹
۳. جایگاه نحوی «رَطِبٌ وَلَا يَابِسٌ» ----- ۱۰۲
۴. مضارع مجزوم در جواب طلب ----- ۱۰۶
۵. «بَدِمَ كَذِبٌ» ----- ۱۱۲
۶. ترکیب «جَنَّتْ التَّعِيمُ» ----- ۱۱۶
۷. «لُكْفَازٌ» ----- ۱۱۸
- نمونه ای از موقعیت جمله در کلام ----- ۱۲۰
- بخش چهارم: کاستی ها ----- ۱۲۴
- اشاره ----- ۱۲۴
۱. معنای «الْغَيْبُ» ----- ۱۲۴
۲. معنای «الَّذِينَ» ----- ۱۲۶
- اشاره ----- ۱۲۶
- مفاد «الذین» ----- ۱۳۰
۳. معنای «بَاء» در «بِرؤُسِكُمْ» و «بِوُجُوهِكُمْ» ----- ۱۳۱
- اشاره ----- ۱۳۱
- عطف بر محل ----- ۱۳۲
- بخش پنجم: افزوده ها ----- ۱۳۵
- اشاره ----- ۱۳۵
- نمونه ی نخست ----- ۱۳۵

۱۳۷	نمونه ی دوم
۱۳۸	نمونه ی سوم
۱۴۰	نمونه ی چهارم
۱۴۰	اشاره
۱۴۲	ظرافتی قرآنی
۱۴۴	نمونه ی پنجم
۱۴۷	بخش ششم: قرائن کلامی
۱۴۷	اشاره
۱۴۸	نمونه هایی از قرائن
۱۴۸	نمونه ی نخست
۱۴۹	نمونه ی دوم
۱۵۰	نمونه ی سوم
۱۵۲	نمونه ی چهارم
۱۵۴	نکته ی پایانی
۱۶۲	فصل سوم: ترجمه ی مبسوط؛ ترجمه ای مطلوب از قرآن
۱۶۲	اشاره
۱۶۵	تفاوت ترجمه ی مبسوط با تفسیر
۱۶۸	نمونه هایی چند از ترجمه ی مبسوط
۱۶۸	نمونه ی نخست
۱۷۰	نمونه ی دوم
۱۷۱	نمونه ی سوم
۱۷۲	نمونه ی چهارم
۱۷۴	نمونه ی پنجم
۱۷۴	نمونه ی ششم
۱۷۶	نمونه ی هفتم
۱۷۸	نمونه ی هشتم



۱۷۸	نمونه ی نهم
۱۷۹	نمونه ی دهم
۱۸۰	نمونه ی یازدهم
۱۸۱	نمونه ی دوازدهم
۱۸۴	فصل چهارم: قواعدی ادبی _ بلاغی
۱۸۴	اشاره
۱۸۵	تضمین
۱۸۵	اشاره
۱۸۵	معنای لغوی تضمین
۱۸۵	معنای اصطلاحی تضمین
۱۹۰	نمونه هایی از تضمین
۱۹۰	نمونه ی نخست
۱۹۱	نمونه ی دوم
۱۹۲	نمونه ی سوم
۱۹۳	نمونه ی چهارم
۱۹۴	نمونه ی پنجم
۱۹۵	چند نکته درباره ی تضمین
۱۹۸	احتیابک یا حذف مقابلی
۱۹۸	اشاره
۱۹۸	معنای لغوی احتیابک
۱۹۹	معنای اصطلاحی احتیابک
۲۰۲	نمونه هایی از احتیابک
۲۰۲	نمونه ی نخست
۲۰۳	نمونه ی دوم
۲۰۴	نمونه ی سوم
۲۰۵	نمونه ی چهارم

- ۲۰۷ ..... نمونه ی پنجم
- ۲۰۸ ..... نمونه ی ششم
- ۲۱۲ ..... استعمال لفظ در بیش از یک معنا
- ۲۱۳ ..... دلایل استعمال لفظ در بیش از یک معنا
- ۲۱۳ ..... دلیل اول. قرآن کتابی مبین است
- ۲۱۴ ..... دلیل دوم. قرآن و آیات آن نور است
- ۲۱۵ ..... دلیل سوم. قرآن و آیات آن، هدایت گر است
- ۲۱۷ ..... پاسخ به دو شبهه
- ۲۱۷ ..... شبهه ی نخست
- ۲۱۹ ..... شبهه ی دوم
- ۲۲۱ ..... عوامل تعدد معانی در آیات قرآن
- ۲۲۱ ..... خلاصه مباحث گذشته
- ۲۲۲ ..... نمونه هایی از استعمال یک لفظ یا یک عبارت در بیش از یک معنا
- ۲۲۲ ..... نمونه ی نخست
- ۲۲۴ ..... نمونه ی دوم
- ۲۲۵ ..... قرینه ی مقابله
- ۲۲۵ ..... اشاره
- ۲۲۷ ..... نمونه هایی از قرینه ی مقابله
- ۲۲۷ ..... نمونه ی نخست
- ۲۲۹ ..... نمونه ی دوم
- ۲۳۱ ..... نمونه ی سوم
- ۲۳۲ ..... نمونه ی چهارم
- ۲۳۶ ..... دو نمونه از اعتبار قرینه ی مقابله در روایات
- ۲۳۶ ..... روایت اول
- ۲۳۸ ..... روایت دوم
- ۲۴۰ ..... تقدیم و تأخیر کلمات

۲۴۰	.....	اشاره
۲۴۱	.....	نمونه ی نخست
۲۴۲	.....	نمونه ی دوم
۲۴۴	.....	نمونه ی سوم
۲۵۰	.....	فهرست منابع و مآخذ
۲۵۰	.....	اشاره
۲۵۲	.....	ترجمه های قرآن کریم
۲۵۵	.....	فهرست نمایه (آیات)
۲۸۶	.....	درباره مرکز

## نقد آموزی ترجمه های قرآن

### مشخصات کتاب

صفوی، محمدرضا،

نقد آموزی ترجمه های قرآنی / سیدمحمدرضا صفوی . \_ قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۱.

۲۴۸ ص: جدول. \_ (بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت؛ ۱۴۱)

۰۰۰ ریال:

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۶۳-۵

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

کتابنامه: ص. [۲۳۵] - ۲۳۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

نمایه.

۱. قرآن \_ ترجمه ها \_ تاریخ و نقد. ۲. قرآن \_ ترجمه \_ فن. ۳. قرآن \_ ترجمه ها \_ بررسی و شناخت. الف. بنیاد فرهنگی مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت. ب. عنوان.

BP۶۳/۸/ص ۷ ن ۷

۱۳۹۱ ۱۹/۲۹۷

۲۵۴۳۲۱۳

ص: ۱

اشاره

نقد آموزی ترجمه های قرآن

مؤلف: سیدمحمدرضا صفوی

ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

نوبت چاپ: دوم / زمستان ۹۱

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۶۳-۵

شمارگان: هزار نسخه (تاکنون: دو هزار نسخه)

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

- قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت / خیابان شهدا / کوچه آمار(۲۲) / بن بست شهید علیان / ص.پ: ۱۱۹ - ۳۷۱۳۵ / همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱ / تلفن: ۷۷۴۹۵۶۵ و ۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۱۷ و ۱۱۶) / ۷۸۴۱۱۳۰ (فروش) / ۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت) / فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰ و ۷۷۴۴۲۷۳

- تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) / تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹ / فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹ / ص.پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

www.mahdi۳۱۳.com -

با قدردانی و تشکر از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته اند:

اعضای محترم شورای کتاب حجج اسلام مجتبی کلباسی، محمدصابر جعفری، مهدی یوسفیان، محمدرضا فؤادیان و آقایان احمد مسعودیان (مدیر داخلی)، محمدرضا مجیری (ویراستار)، عبدا... شریفی (مدیر فروش)، مرتضی دانش طلب (مدیر مالی)، رضا فریدی (صفحه آرا)، عباس فریدی (طراح جلد) و کلیه کسانی که ما را یاری نمودند.

مدیر مسئول انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

حسین احمدی

کد فایل: ۸-۰۹۲۱۹

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣



## فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۱

فصل اول: کلیات ۱۵

معنای لغوی ترجمه ۱۶

معنای اصطلاحی ترجمه ۱۷

سبک های ترجمه ۱۸

اصول ترجمه ۲۰

ویژگی های قرآن راهنمای اصول ترجمه ۲۱

۱. روشن و روشنگر ۲۱

۲. فهم آسان ۲۱

۳. پیراسته از کژی و ناراستی و پیچیدگی ۲۲

۴. شیوا و فصیح ۲۲

اصل اول ۲۳

اصل دوم ۲۳

اصل سوم ۲۳

اصل چهارم ۲۳

ضرورت نقد و بررسی ترجمه های قرآن ۲۴

نمونه ی اول ۲۵

نمونه ی دوم ۲۷

ص: ۵



۱. واژه ی «سِیْمَا» ۳۵

۲. واژه های «اِبِل»، «صَّأْن» و «مَعَز» و نیز «بَقْر» و «عَنَم» ۴۰

۳. فعل «يَحْزُن» ۴۴

۴. فعل «يَلْبِسُ» ۴۶

۴. «جَمَعُوا لَكُمْ» ۵۰

۵. «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» ۵۲

نقد و بررسی ۵۲

۶. واژه ی «أَنْعَام» ۵۵

۷. واژه ی «إِنْ» ۵۸

۸. «ه» و حدث ۶۲

بخش دوم: هیأت کلمه ۶۵

۱. فعل «أَدْرَى» ۶۵

۲. فعل «لَا تَعْدُ» ۶۷

۳. فعلهای «لَا يُعَذِّبُ» و «لَا يُؤْتِقُ» ۶۸

٤. وصف «الْمُسْتَعَانُ» ٦٩

٥. كلمه ی «وَرِق» ٧١

٦. كلمه ی «عَمَدٍ» ٧٣

٧. كلمه ی «أَصَابِع» ٧٤

٨. كلمه ی «بَشَر» ٧٧

ص: ٦

بخش سوم: خطا در شناخت جایگاه کلمه در جمله و جمله در کلام (نحو) ۸۲

۱. «طَعَامٌ» ۸۲

۲. عبارت «مَا تُنْهَوْنَ» ۸۴

۳. جایگاه نحوی «رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ» ۸۷

۴. مضارع مجزوم در جواب طلب ۹۱

۵. «بِدَمٍ كَذِبٍ» ۹۷

۶. ترکیب «جَنَّاتُ النَّعِيمِ» ۱۰۱

۷. «الْكَفَّارَ» ۱۰۳

نمونه ای از موقعیت جمله در کلام ۱۰۵

بخش چهارم: کاستی ها ۱۱۰

۱. معنای «الْغَيْبِ» ۱۱۰

۲. معنای «الَّذِينَ» ۱۱۲

مفاد «الَّذِينَ» ۱۱۶

۳. معنای «بَاء» در «بِرُّؤُسِكُمْ» و «بِوُجُوهِكُمْ» ۱۱۷

عطف بر محل ۱۱۸

بخش پنجم: افزوده ها ۱۲۱

نمونه ی نخست ۱۲۱

نمونه ی دوم ۱۲۳

نمونه ی سوم ۱۲۴

نمونه ی چهارم ۱۲۶

ظرافتی قرآنی ۱۲۸

نمونه ی پنجم ۱۳۰

بخش ششم: قرائن کلامی ۱۳۳

نمونه هایی از قرائن ۱۳۴

نمونه ی نخست ۱۳۴

نمونه ی دوم ۱۳۵

نمونه ی سوم ۱۳۶

ص: ۷

نمونه ی چهارم ۱۳۸

نکته ی پایانی ۱۴۰

فصل سوم: ترجمه ی مبسوط؛ ترجمه ای مطلوب از قرآن ۱۴۷

تفاوت ترجمه ی مبسوط با تفسیر ۱۵۰

نمونه هایی چند از ترجمه ی مبسوط ۱۵۳

نمونه ی نخست ۱۵۳

نمونه ی دوم ۱۵۵

نمونه ی سوم ۱۵۶

نمونه ی چهارم ۱۵۸

نمونه ی پنجم ۱۵۹

نمونه ی ششم ۱۶۰

نمونه ی هفتم ۱۶۲

نمونه ی هشتم ۱۶۳

نمونه ی نهم ۱۶۳

نمونه ی دهم ۱۶۴

نمونه ی یازدهم ۱۶۵

نمونه ی دوازدهم ۱۶۷

فصل چهارم: قواعدی ادبی \_ بلاغی ۱۶۹

تضمین ۱۷۰

معنای لغوی تضمین ۱۷۰

معنای اصطلاحی تضمین ۱۷۰

نمونه هایی از تضمین ۱۷۵

نمونه ی نخست ۱۷۵

نمونه ی دوم ۱۷۶

نمونه ی سوم ۱۷۷

ص: ۸

نمونه ی چهارم ۱۷۸

نمونه ی پنجم ۱۷۹

چند نکته دربارهی تضمین ۱۸۰

احتباك يا حذف مقابلی ۱۸۳

معنای لغوی احتباك ۱۸۳

معنای اصطلاحی احتباك ۱۸۴

نمونه هایی از احتباك ۱۸۷

نمونه ی نخست ۱۸۷

نمونه ی دوم ۱۸۸

نمونه ی سوم ۱۸۹

نمونه ی چهارم ۱۹۰

نمونه ی پنجم ۱۹۲

نمونه ی ششم ۱۹۳

استعمال لفظ در بیش از یک معنا ۱۹۷

دلایل استعمال لفظ در بیش از یک معنا ۱۹۸

دلیل اول. قرآن کتابی مبین است ۱۹۸

دلیل دوم. قرآن و آیات آن نور است ۱۹۹

دلیل سوم. قرآن و آیات آن، هدایتگر است ۲۰۰

پاسخ به دو شبهه ۲۰۲

شبهه ی نخست ۲۰۲

شبهه ی دوم ۲۰۴

عوامل تعدد معانی در آیات قرآن ۲۰۶

خلاصه مباحث گذشته ۲۰۶

نمونه هایی از استعمال یک لفظ یا یک عبارت در بیش از یک معنا ۲۰۷

نمونه ی نخست ۲۰۷

نمونه ی دوم ۲۰۹

قرینه ی مقابله ۲۱۰

ص: ۹



نمونه هایی از قرینه ی مقابله ۲۱۲

نمونه ی نخست ۲۱۲

نمونه ی دوم ۲۱۴

نمونه ی سوم ۲۱۶

نمونه ی چهارم ۲۱۷

دو نمونه از اعتبار قرینه ی مقابله در روایات ۲۲۱

روایت اول ۲۲۱

روایت دوم ۲۲۳

تقدیم و تأخیر کلمات ۲۲۵

نمونه ی نخست ۲۲۶

نمونه ی دوم ۲۲۷

نمونه ی سوم ۲۲۹

فهرست منابع و مآخذ ۲۳۷

ترجمه های قرآن کریم ۲۳۹

ص: ۱۰

قرآن، از همان آغاز ظهورش، دل‌ها را به زیبایی‌اش شیفته‌ی خود کرد، خردها را به راستی و درستی‌اش در اختیار گرفت، اندیشه‌ها را به حقایق و معارفش پرورید، خرافات را زدود و غل و زنجیرها را از دست‌ها و پاها گشود.

قرآن، کتابی است که از آغاز تا پایش کلام خداست؛ نه جمله‌ای بر آن افزوده شده، نه کلمه‌ای از آن کاسته شده است؛ از این رو آنچه بدان فرا می‌خواند، عین صواب و حقیقت محض است و در پذیرش رهنمودهایش دغدغه‌ای نیست.

این است که اهل ایمان با اشتیاقی ستودنی روی به قرآن آورده، خواهان آنند که آموزه‌های دینی خویش را از کتاب الهی — که هیچ تردیدی در آن نیست — فراگیرند.

خود در وصف خویش می‌گوید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا<sup>(۱)</sup>؛ بی گمان این قرآن به استوارترین آیین رهنمون می شود و به مؤمنانی که کارهای شایسته کنند، مژده می دهد که پاداشی بزرگ خواهند داشت».

پس اگر قرآن بهترین مسیر را برای بشر ترسیم کرده و استوارترین برنامه ها را فراروی انسان ها قرار داده و هدایت به این مسیر را هدف نزول خود دانسته است، برای دلسوزان، از آن بهتر نیست که کتاب الهی را فرا گرفته و به دیگران بیاموزند. «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكُتَّابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ»<sup>(۲)</sup> شما از آن رو که کتاب آسمانی را آموزش می داده و درس می گرفته اید، دانشورانی الهی باشید».

لذا ترجمه ی قرآن برای غیر عرب زبانان در عصر حاضر، یک ضرورت است. قرآن پژوهان و اساتید با درک درست این امر بایسته، به ترجمه ی کتاب الهی به زبان روز پرداختند، تا به نیاز جامعه ی دینی خویش پاسخ داده و در ابلاغ حقایق قرآن و گسترش هر چه بیشتر آیین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم سهیم باشند.

ترجمه ی قرآن چون کاری بشری است، نه از خطا مصون بوده است و نه همسان دیگر نگارش هاست که بتوان با مسامحه از کنار آن گذشت.

ص: ۱۲

---

۱- سوره ی اسراء (۱۷)، آیه ی ۹.

۲- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۷۹.

نوشته ی حاضر که در حقیقت، مقدمه ای بر نقد و بررسی تفصیلی ترجمه های مشهور و معاصر قرآن است در چهار فصل به قرآن پژوهان تقدیم می شود. فصل اول به کلیاتی در باره ی ترجمه اشاره می کند و فصل دوم که در شش بخش تنظیم شده، لغزشگاه های ترجمه ها را به بحث می گذارد. فصل سوم به بررسی ترجمه ی مطلوب که ترجمه ی مبسوط نامیده شده است، می پردازد و فصل چهارم چند قاعده ادبی \_ بلاغی را یادآور می شود که در ترجمه ی مبسوط، نقشی بسزایفا می کند.

سیدمحمدرضا صفوی

۲۵/۱/۱۳۹۱

ص: ۱۳



فصل اول: کلیات

اشاره

ص: ۱۵

ترجمه در دو معنا به کار می رود؛ یکم، توضیح دادن. دوم، نقل کلامی از زبانی به زبان دیگر. قیومی می نویسد:

و تَرْجَمَ فُلَانٌ كَلَامَهُ إِذَا بَيَّنَّهُ وَ أَوْضَحَهُ وَ تَرْجَمَ كَلَامَ غَيْرِهِ إِذَا عَبَّرَ عَنْهُ بِلُغَةٍ غَيْرِ لُغَةِ الْمُتَكَلِّمِ؛<sup>(۱)</sup> «فلانی کلام خود را ترجمه کرد»، آن گاه گفته می شود که آن را تبیین کند و توضیح دهد. «وکلام دیگری را ترجمه کرد»، وقتی گفته می شود که آن را به زبانی غیر از زبان گوینده تعبیر کند.

ابن منظور نیز می نویسد:

التَّرْجُمَانُ وَ التَّرْجَمَانُ: المُفَسِّرُ لِلْسَانَ... الترجمان (بالضم و الفتح): هو الذي يُتَرَجَمُ الكلامُ اى ينقله من لغة إلى لغة أُخرى؛<sup>(۲)</sup> تَرْجُمَانٌ وَ تَرْجَمَانٌ به کسی گفته می شود که سخنی را تفسیر می کند... و ترجمان (به ضمه و

ص: ۱۶

---

۱- المصباح المنير.

۲- لسان العرب .

فتم)، کسی است که سخنی را از زبانی به زبانی دیگر انتقال می دهد.

## معنای اصطلاحی ترجمه

معنای اصطلاحی ترجمه، چیزی جز همان معنای دوم نیست که در بیان معنای لغوی حکایت شده است؛ پس ترجمه یعنی حکایت کردن متنی نوشته شده یا گفته شده از زبانی به زبان دیگر. ترجمه یک متن، دارای مراتب و به اصطلاح، امری تشکیکی است. ترجمه ی حداقلی، آن است که اصل معنا و مفهوم یک کلام در قالب زبانی دیگر، گزارش شود.

حداکثری، آن است که علاوه بر گزارش معنا و مفهوم یک متن ویژگی های آن نیز به تمامی منعکس گردد؛ پس اگر متن مورد ترجمه، شیوا، روان و زیباست، این ویژگی نیز باید در ترجمه منعکس شود، برای مثال اگر متن، حماسه ای است ترجمه ی آن نیز باید حالت حماسی آن را بازگوید و این قبیل خصوصیات در ترجمه منعکس شود، تا آنجا که ترجمه با متن، کاملاً منطبق باشد. در این صورت، ترجمه ی حداکثری شکل می گیرد و هر چه کمتر رعایت گردد، به همان میزان از برابری کاسته شده است.

ناگفته آشکار است که ترجمه ی حداکثری قرآن، امکان پذیر نیست؛ زیرا متن از خداوند است و خداوند آن را به گونه ای ارائه



فرموده که معجزه باشد و هیچ ترجمه ای نمی تواند حتی به آن نزدیک شود؛ ولی باید تلاش بر آن باشد که ترجمه های قرآن هر چه بیشتر ویژگی های ممکن قرآن را در خود جای دهند.

### سبک های ترجمه

ترجمه به دو گونه پرداخته می شود؛ یکم، ترجمه ی کلمه به کلمه و به تعبیری دیگر، ترجمه ی تحت اللفظی. در این سبک، واحد ترجمه، یک کلمه دانسته می شود و مقابل هر کلمه، معنا و مفهوم آن ثبت می گردد. در این نوع معمولاً ساختار زبان مقصد رعایت نمی گردد و قواعد آن زبان، اعمال نمی شود.

این سبک از ترجمه از آن رو که شیوا و روان نیست و بسا در انتقال اصل معنا نیز ناتوان باشد و با مخاطبان ارتباط لازم را برقرار نکند، سبک مطلوبی به شمار نمی آید. بله، ممکن است در موارد تعلیم و تعلم به نوعی اولویت یابد.

دوم، ترجمه به نثر معیار، یعنی به زبان نوشتاری فرهیختگان زبان مقصد.

واحد ترجمه در این سبک، یک جمله یا چند جمله ی به هم پیوسته است. مترجم در این سبک، معنا و مفاد جمله یا جمله ها را در نظر می آورد و سپس آن را در قالب زبان مقصد می ریزد. این سبک نیز به دو قسم کلی تقسیم می شود؛ قسم اول، ترجمه ی آزاد و

مترجم در ترجمه ی وفادار و منطبق، ویژگی های کلمات و جملات را کاملاً ملاحظه می کند و آن ها را در ترجمه منعکس می نماید؛ مانند معلوم یا مجهول بودن فعل، جمع یا مفرد بودن کلمه، شرطی یا غیرشرطی بودن جمله و.... تنها تصرفی که او انجام می دهد، جابه جایی کلمات است؛ به گونه ای که با ساختار و قواعد زبان مقصد، سازگار باشد. مترجم در ترجمه ی آزاد، خود را ملزم به رعایت خصوصیات کلمه و کلام نمی بیند. او در صدد رساندن محتوای کلام است.

مناسب ترین سبک ترجمه، ترجمه به نثر معیار با قید وفاداری به متن و انطباق آن با اصل است؛ به ویژه ترجمه ی متون مقدس و به خصوص قرآن کریم که هم محتوا و هم الفاظ و جملات آن، از جانب خداوند است. در عین حال ترجمه های امروزی که غالباً با نثر معیار پرداخته شده اند و بسیاری از آن ها متین و استوارند، وافی به مقصود نبوده و انتظار مخاطبان را که دریافت مفاهیم کلام خداست، آن گونه که باید، بر آورده نمی کنند، از این رو پیشنهاد ما ترجمه ی مبسوط است که آن را در فصل چهارم توضیح خواهیم داد.

شایان ذکر است که از دو نوع ترجمه ی دیگر نیز نام برده می شود؛ یکی ترجمه ی تفسیری و دیگر ترجمه ی منظوم. ترجمه ی تفسیری در حقیقت، تفسیری است به زبان ترجمه؛ لذا نباید آن را در

عداد ترجمه ها به شمار آورد و ترجمه ی منظوم، به دلیل آنکه باید وزن و قافیه در آن رعایت شود، خواه ناخواه سبک ترجمه ی آزاد را به خود می گیرد. دست کم، ترجمه های منظومی که تاکنون ارائه شده اند، اینگونه اند.

## اصول ترجمه

اساسی ترین اصل، بلکه تنها اصل در ترجمه، مطابقت کامل آن با متن است. ترجمه اگر مطابق متن باشد، ترجمه ای کامل به حساب می آید؛ لذا در ترجمه ی یک اثر، نخست باید ویژگی های آن اثر دریافت گردد و ترجمه ی آن به گونه ای پرداخته شود که آن ویژگی را همراه داشته باشد. پس ویژگی های متن، اصول ترجمه آن را شکل می دهد. این اصول در حقیقت، شاخه های همان اصل اساسی یعنی مطابقت ترجمه با متن است. ترجمه ی یک اثر حماسی، آن گاه ترجمه ای کامل است که آن هم حماسی باشد و ترجمه یک متن ادبی، آن گاه حقیقتاً ترجمه ی آن به شمار می آید که آن هم ادبی باشد و هکذا.

لذا برای کشف اصول ترجمه ی قرآن باید به سراغ قرآن برویم و دریابیم که قرآن چگونه کتابی است و آفرید گارش، آن را به چه اوصافی ستوده و در پی چه اهدافی است. آن گاه، همان اوصاف را اصول ترجمه ی قرآن تلقی کنیم و بر پایه ی همان ها ترجمه ی قرآن

را شکل دهیم و آن را به گونه ای پردازیم که اهداف متن تأمین شود.

## ویژگی های قرآن راهنمای اصول ترجمه

### اشاره

قرآن، خود را به وصف های بسیاری ستوده است. در اینجا وصف هایی را یادآور می شویم که ما را به اصل یا اصولی در ترجمه رهنمون می شود.

### ۱. روشن و روشنگر

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ (۱)؛ این ها آیات آن کتاب و قرآن روشن و روشنگر است.

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا (۲)؛ و به سوی شما نوری روشن و روشنگر فرو فرستادیم.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيْنَاتٍ بَيِّنَاتٍ (۳)؛ و همانا آیاتی روشن و روشنگر به سوی تو فرو فرستادیم.

### ۲. فهم آسان

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۴)؛

ص: ۲۱

---

۱- سوره ی حجر (۱۵)، آیه ی ۱.

۲- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۱۷۴.

۳- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۹۹.

۴- سوره ی قمر (۵۴)، آیه ی ۲۲.

به راستی این قرآن را برای یادآوری، آسان قرار دادیم؛ آیا یاد کننده ای هست؟

فَأَنمَّا يَسِرَّنَا بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۱)؛

جز این نیست که ما این قرآن را به زبان تو [=زبان عربی] آسان نمودیم؛ باشد که توجه کنند.

### ۳. پیراسته از کژی و ناراستی و پیچیدگی

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲)؛

ستایش خدا را که این کتاب را بر بنده اش فرو فرستاد و هیچ کژی و ناراستی در آن ننهاد؛ قرآنی به زبان عرب، پیراسته از هر کژی و ناراستی؛ باشد که پروا پیشه کنند.

### ۴. شیوا و فصیح

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُضِّلَتْ آيَاتُهُ أَءِ أَعْجَمِي وَعَرَبِي (۳)؛

و اگر این قرآن را کتابی نارسا قرار می دادیم، می گفتند: «چرا آیاتش به روشنی بیان نشده است؟ آیا کتابی نارسا و مردمی فصیح و بلیغ؟!»

ص: ۲۲

---

۱- سوره ی دخان (۴۴)، آیه ی ۵۸.

۲- سوره ی کهف (۱۸)، آیه ی ۱.

۳- سوره ی شوری (۴۲)، آیه ۴۴.

## اصل اول

از آیات دسته ی اول، در می یابیم که ترجمه باید گویا و رسا باشد و مقصود آیه را به روشنی بنمایاند.

## اصل دوم

از آیات دسته ی دوم، در می یابیم که ترجمه باید به گونه ای تدوین شود که فهم آن، آسان بوده، خوانندگان در فهم آن، متوقف نشوند.

## اصل سوم

آیات دسته سوم، می نماید که ترجمه باید از کلمات و عبارات نامأنوس، پیراسته باشد و کژی و ناراستی در آن دیده نشود.

## اصل چهارم

آیات دسته چهارم، نشان می دهند که ترجمه ی قرآن، باید شیوا و زیبا بوده، از عبارات و جملات عامیانه، مبرّا باشد.

علاوه بر اصول چهارگانه که از آیات مذکور استفاده می شود، به حکم وجدان و نیز به حکم آیات متعددی از قرآن کریم، ضرورت دارد که در ترجمه یک اثر به ویژه در ترجمه ی قرآن، امانت حفظ گردد و بسیار تلاش شود که خطا و لغزشی در آن یافت نگردد. ترجمه ی قرآن به این معناست که خداوند، چنین و چنان فرموده است. حال اگر این گونه نباشد، مصداقی از افترای بر خداوند است:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ يُتِمُّ لِقَطْعَنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (۱)؛ و اگر بعضی از سخنان را بر ما بسته بود، قطعاً دست راستش را می گرفتیم؛ سپس رگ جگرش را می بریدیم. [بر حیاتش خاتمه می دادیم].

این کریمه، اصلی دیگر از اصول ترجمه قرآن را فرا روی مترجم قرار می دهد و آن، ارائه ی ترجمه ای صحیح و پیراسته از خطا در حد توان است.

## ضرورت نقد و بررسی ترجمه های قرآن

### اشاره

ترجمه های قرآن به ویژه ترجمه هایی که در دو دهه ی اخیر به علاقه مندان قرآن ارائه شده اند، غالباً متین و استوارند، ولی نه همه ی آن ها در یک سطح هستند و نه از خطاها و لغزش هایی پیراسته بوده اند. دفاع از ساحت قرآن کریم می طلبد که ترجمه ها بررسی شوند و موارد لغزش، گزارش گردند؛ باشد که به نقطه ی مطلوب یعنی ترجمه ای پیراسته از خطا نزدیک شویم. نمونه هایی از خطا در ترجمه ها، ضرورت نقد و بررسی آن ها را آشکار می سازد.

ص: ۲۴

---

۱- سوره ی حاقه (۶۹)، آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۶.

إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛ (۱)

این است که نجوا از شیطان است تا محزون شوند مؤمنین و نباشد اینکه ضرر برساند کسی ایشان را به چیزی مگر به اذن خدا و به خدا توکل می کند افرادی که مؤمنند. (۲)

در این ترجمه، چهار خطای آشکار ملاحظه می شود:

«تا محزون شوند مؤمنین» در ترجمه ی «لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا».

فعل «يَحْزُنُ» به ضم حرف زاء به شهادت اهل لغت و آیات متعددی از قرآن، فعلی متعدی است؛ (۳) ولی مترجم، آن را فعلی لازم تلقی کرده در نتیجه «الذين آمنوا» را که مفعول به است، فاعل فعل دانسته و فاعل آن را که ضمیری است که به «شیطان» باز می گردد، نادیده گرفته است. ترجمه ی صحیح مطابق لغت و ادبیات عرب، چنین است:

جز این نیست که نجوا از شیطان است، تا اندوهگین کند کسانی را که ایمان آورده اند.

ص: ۲۵

---

۱- سوره ی مجادله (۵۸)، آیه ی ۱۰.

۲- تفسیر روشن، جلد ۱۶، ص ۱۰۶.

۳- مستند حقیقت یاد شده، در بخش اول خواهد آمد.



و ترجمه ی روشن تر، چنین است:

جز این نیست که نجوا از شیطان است، تا کسانی را که ایمان آورده اند، اندوهگین کند.

۲. «و نباشد اینکه ضرر برساند کسی ایشان را به چیزی مگر به اذن خدا» در ترجمه ی «وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ».

در این ترجمه، کلمه ای مانند «أحد» اسم «لیس» شمرده شده است؛ در حالی که در آیه ی شریفه، هیچ اثر و نشانی از آن یافت نمی شود. در واقع، جمله این گونه فرض شده است: «و لیس احدٌ بضارهم شیئاً»؛ در حالی که اسم «لیس» ضمیری است که به «شیطان» و بنا بر قولی دیگر به «نجوی» باز می گردد؛ بنابراین ترجمه ی درست جمله، چنین است:

و نیست او [شیطان یا نجوا] زیان رساننده به ایشان، به اندک زیانی، (۱) مگر به اذن خدا.

و به عبارت روشن تر:

و او [شیطان] جز به اذن خدا، اندک زیانی به آنان نمی رساند.

۳. «و بر خدا توکل می کند افرادی که مؤمنند» در ترجمه ی «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ».

ص: ۲۶

---

۱- «شیئاً» مفعول مطلق است؛ یعنی «شیئاً من الضرر».

در این ترجمه، اولاً فعل امر «فلیتوکل» فعل مضارع تصور شده و ثانیاً به صورت اول شخص مفرد معنا شده، در حالی که فاعل آن، «مؤمنون» است و باید فعل به صورت سوم شخص جمع معنا شود، پس ترجمه ی درست، چنین است:

و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند.

### نمونه ی دوم

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ؛ (۱)

گفت: «پناه بر خدا که جز کسی که وسایلمان را نزد او یافته ایم، [گرو] بگیریم که در این صورت، قطعاً ما از ستمکارانیم» (رضایی اصفهانی).

در این ترجمه، سه خطای روشن دیده می شود:

۱. «وسایل» در ترجمه ی «متاع»

«وسایل» جمع «وسيله» و کلمه ی «متاع»، مفرد است و مراد از آن هم معنای جمع نیست؛ زیرا مقصود از آن، جام شاهی (صواع الملک) است که در آیه ی ۷۲ سوره آمده است: «قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ» و آن، جمع نیست.

۲. «در این صورت قطعاً ما از ستمکارانیم» در ترجمه ی «إِنَّا إِذًا

ص: ۲۷

---

۱- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی ۷۹.

کلمه ی «از» اضافه شده است؛ در حالی که در آیه ی شریفه، معادلی ندارد. عبارت بدین صورت تصور شده است: «انا اذًا لَمِنَ الظالمین» پس ترجمه ی درست، چنین است:

در این صورت، به راستی ما ستمکاریم.

۳. «گرو» افزوده ای نادرست می نماید، زیرا خود مترجم در ترجمه ی آیه ی ۷۵ همین سوره (۱) مسأله بردگی بنیامین را مطرح می کند نه گرو بودن او را، و تفاوت این دو، آشکارتر از آن است که نیازمند به بیان باشد.

### ابزار ترجمه

دانش زبان مبدأ و مقصد، و شناخت ویژگی های هر دو زبان، ابزار ترجمه ی یک اثر به زبانی دیگر است. در خصوص ترجمه ی قرآن به زبان فارسی، دانش ادب عرب و شناخت معانی واژه ها و قواعد زبان فارسی، ابزار ترجمه ی قرآن است. منظور از دانش ادب عرب این موارد است:

شناخت معنا و مفهوم واژه های زبان عرب (لغت شناسی)؛

ص: ۲۸

---

۱- قالوا جزاؤه مین و وجد فی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ؛ برادران گفتند: «کیفرش [ آن است که ] هر کس [ پیمانہ ] در بار او پیدا شود پس [ بندگی ] وی کیفر آن خواهد بود .

شناخت هیئت کلمه (علم صرف)؛

شناخت جایگاه کلمه در جمله و جمله در کلام (علم نحو)؛

شناخت ارائه ی یک معنا در قالب های مختلف (علم معانی و بیان)؛

شناخت قرائن درونی کلام.

عناصر یاد شده، در ترجمه ی قرآن کریم نقشی اساسی بر عهده دارند. در این میان، نقش علم معانی و بیان نسبت به دیگر عوامل، کمتر است؛ ولی در تفسیر قرآن و یافتن نکته های تفسیری و اثبات اعجاز بیانی قرآن، نقش اول را ایفا می کند.

### معیارهای درستی ترجمه

بی گمان برای تشخیص و تعیین درست از نادرست در هر اثر، معیارها و ملاک هایی که مورد اتفاق همه یا اکثریت اهل فن باشد ضروری است؛ لذا لازم است که معیارهای ترجمه ی درست از نادرست، معین شود تا ارزیابی ها بر پایه ی آن صورت گیرد و در نتیجه از یک سو خطاها آشکار شود و لغزش ها مشاهده گردد و از سوی دیگر، امتیازها و برتری های یک ترجمه عیان شود. در این خصوص سه امر اساسی قابل طرح است:

یکم، تأمین هدف از ترجمه؛ یعنی پس از آنکه هدف از ترجمه مشخص شد و ترجمه ای صورت گرفت، باید نگرینست محصول کار تا

چه اندازه به هدف تعیین شده، نزدیک است.

دوم، رعایت اصول ترجمه، پس از آنکه برای ترجمه ی یک اثر، اصول عام یا خاص تعیین شد، و ترجمه ای صورت پذیرفت، داوری آن از حیث صحت و سلامت، دشوار نمی نماید؛ چرا که انطباق و عدم انطباق محصول فعالیت بر اصول پذیرفته شده، تعیین کننده ی میزان درستی و نادرستی آن فعالیت است و این، امر دشواری نیست.

سوم، به کار بستن ابزار ترجمه؛ یعنی آن گاه که مشخص شد مثلاً در ترجمه، شناخت واژه ها و هیأت کلمه و جایگاه آن در جمله، نقش اساسی دارد، باید نگریست که مترجم تا چه اندازه در بازگردان معنای لغت و دیگر شاخصه ها موفق بوده است تا درست از نادرست باز یافته شود.

ص: ۳۰

## فصل دوم: لغزش گاه ها در ترجمه ی قرآن

اشاره

ص: ۳۱

ادبیات عرب (لغت، صرف، نحو، معانی، بیان و بدیع) ابزارها و کلیدهای اساسی در استخراج مفاهیم قرآن کریم به شمار می آیند. مفسران، به فراخور شیوه ی تفسیری خود، مبانی و اصول خاصی را تعریف می کنند و پژوهش در قرآن و آیات الهی را بر پایه ی آن ها آغاز می نمایند؛ ولی هیچ یک از شیوه ها و روش های خاص، از ادبیات عرب که زبان قرآن است، بی نیاز نیست؛ ازاین رو مفسرانی که مقدمه ای بر تفسیر خود نگاشته اند، علم اعراب را که همان ادبیات عرب است، از اساسی ترین ابزار در کشف معانی دانسته اند.

طبرسی در مجمع البیان می نویسد:

إن الإعراب أجلُّ علوم القرآن فإنه إليه يفتقر كلُّ بيان و هو الذي يفتح من الألفاظ الأعلاق و يستخرج من فحواها الأعلاق؛

شناخت اعراب قرآن [تعیین حرکت واژه ها و جایگاه کلمات] مهم ترین دانش در فهم قرآن به شمار می آید؛

زیرا هر تفسیر و دریافتی در گرو فهم درست آن است. این دانش است که ابهام‌ها و پیچیدگی‌ها را از الفاظ می‌زداید و از درون آن‌ها، گوهرهای معانی را برمی‌آورد.

تا آن جا که می‌گوید:

و قد روی عن النبی: «أَعْرَبُوا الْقُرْآنَ وَالتَّمَسُوا غُرَائِبَهُ»؛

حرکات و اثره‌های قرآن را بگذارید و به وسیله‌ی آن‌ها شگفتی‌ها و معانی بلند آن را دریابید.

سپس می‌نویسد:

وَ إِذَا كَانَ ظَاهِرُ الْقُرْآنِ طَبَقًا لِمَعْنَاهُ فَكُلٌّ مِنْ عَرَفِ الْعَرَبِيَّةِ وَ الْإِعْرَابِ عَرَفَ فَحَوَاهُ وَ يَعْلَمُ مَرَادَ اللَّهِ؛

چون ظاهر قرآن [که همان کلمات و جمله‌های قرآن است]، با معانی آن، مطابقت دارد، پس آن کس که دستور زبان عرب را می‌داند و اعراب کلمات و جایگاه آن‌ها را می‌شناسد، مفاهیم آیات را درمی‌یابد و به مراد خداوند پی می‌برد.

بیشترین لغزش‌ها و خطاهایی که در ترجمه‌های قرآن مشاهده می‌شود، برخاسته از غفلت در به کارگیری ادبیات عرب است و در موارد ذیل خلاصه می‌شود:

۱. اشتباه در فهم معنای لغت یا در بازگردان آن به زبان مقصد؛

۲. اشتباه در تشخیص هیأت کلمه و به تعبیری دیگر خطا در تعیین



صرف کلمه و قواعد آن؛

۳. خطا در شناخت جایگاه کلمه در جمله و جمله در کلام و به عبارت دیگر خطا در قواعد نحو؛

۴. کاستی در انعکاس خصوصیات کلمه و کلام؛

۵. افزوده هایی که در آیات قرآن معادلی ندارد و مفاد آیه را تغییر می دهد؛

۶. توجه نکردن به قرائن درونی آیات.

در این فصل، مباحث فوق را در شش بخش مطرح می کنیم و با ذکر نمونه هایی چند از ترجمه های مختلف، توجه بیشتر قرآن پژوهان را به لغت و ادبیات عرب معطوف می داریم. به این امید که به ترجمه هایی برسیم که از خطاهای ناخواسته پیراسته باشند.

ص: ۳۴

### اشاره

برای فهم معانی واژه ها و لغات قرآنی به کتاب های لغت و به قاموس های قرآنی رجوع می کنیم. از آن رو که معانی واژه ها با گذشت زمان و اختلاط اقوام و قبایل با یک دیگر، در معرض تغییر است، برای اطمینان به معانی واژه های قرآنی، ناگزیر باید به قاموس هایی رجوع کرد که معانی واژه ها را در عصر نزول حکایت می کنند و حقیقت و مجاز کلمه را در آن عصر بیان می کنند. مسامحه در یافتن معنای لغت لغزش هایی را موجب شده است.

نمونه هایی از خطا در معانی لغات

### ۱. واژه ی «سیمما»

کلمه ی «سیمما» در شش آیه از آیات قرآن به کار رفته است و اهل لغت برای این واژه، معنایی جز علامت و نشانه حکایت نکرده اند.

ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

السُّومَةُ و السِّيمَةُ و السِّيمَاءُ و السِّيمَاءُ: العلامة... و من حديث الخوارج، سيماهم التحليق ای علامتهم و الأصل فيها الواو فقلبت ياءً لكسره السين، و تمد و تقصر.

منظور ابن منظور از جمله ی اخیر (تَمَدُّ و تَقْصِير) این است که این واژه ، هم به صور «سیماء» با مد حرف آخر و هم «سیمما» بدون مد

ص: ۳۵

استعمال می شود. البته این واژه در آیات قرآن بدون مد قرائت شده است.

راغب اصفهانی نیز در مفردات آورده است:

السِّمَاءُ وَ السِّمِيَاءُ: العلامه.

ولی بسیاری از مترجمان آن را به «چهره» باز گردانده اند؛ مانند:

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ (۱)؛ خلافکاران، به چهره هایشان شناخته می شوند (رضایی اصفهانی).

يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيْمَاهُمْ (۲)؛ هر گروه را از چهره هایشان باز می شناسند (گرمارودی)

تَعْرِفُهُمْ بِسِيْمَاهُمْ (۳)؛ اما آن ها را از چهره هایشان می شناسی (مکارم).

... رَجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيْمَاهُمْ (۴)؛ ... مردانی را [از دوزخیان] که از صورت هایشان می شناسند (مشکینی).

فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيْمَاهُمْ (۵)؛ آن گاه آنان را به سیمایشان می شناختی (انصاری).

ص: ۳۶

---

۱- سوره ی الرحمن (۵۵)، آیه ی ۴۱.

۲- سوره ی اعراف (۷)، آیه ی ۴۶.

۳- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۲۷۳.

۴- سوره ی اعراف (۷)، آیه ی ۴۸.

۵- سوره ی محمد (۴۷)، آیه ی ۳۰.

علاوه بر شهادت لغت شناسان، آیه ی ۲۹ سوره ی فتح (۴۸)، دلیلی روشن بر مدعای یاد شده است. در این آیه، خداوند در وصف پیروان حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ؛ نشان آنان از اثر سجده در چهره هایشان هست.

اگر «سیما» به معنای چهره باشد، باید آیه را این گونه ترجمه کرد: «بر اثر سجده، چهره هایشان در صورت هایشان است» که ترجمه ای بی معناست.

مسامحه ی دیگری که در غالب ترجمه های یاد شده، دیده می شود، این است که «سیما» به هر معنایی باشد، مفرد است و در ترجمه های یاد شده و برخی از ترجمه های دیگر به صورت جمع (چهره ها و صورت ها) معنا شده است.

ممکن است در دفاع از ترجمه ی «سیما» به «چهره»، گفته شود: از آن رو که علامت مشخصه ی مردم در روز قیامت در چهره ی آنان نمایان می شود، «سیما» در آیات یاد شده به چهره معنا شده است. شاهد آن، سخن خداوند است که فرمود:

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱)؛

روزی که چهره هایی سفید شوند و چهره هایی سیاه گردند؛ اما کسانی که چهره هایشان سیاه شده است [به آنان گفته می شود: آیا بعد از ایمان آوردنتان کافر شدید؟ پس به سبب اینکه به کفر گراییدید، عذاب را بچشید.

و در آیه ای دیگر می خوانیم:

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (۲)؛

و در روز قیامت، کسانی را که بر خداوند دروغ بسته اند، خواهی دید. آن ها چهره هایشان سیاه شده است. آیا برای متکبران در دوزخ، جایگاهی نیست؟

در این دو آیه، بیان شده است که علامت، در چهره ی اشخاص ظاهر می شود؛ بنابراین تعبیر کردن از «سیما» به چهره، مطابق آیات شریفه است.

پاسخ

ص: ۳۸

---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۱۰۶.

۲- سوره ی زمر (۳۹)، آیه ی ۶۰.

اولاً مترجمان بر این نکته اصرار دارند که در ترجمه به ویژه در ترجمه ی قرآن، روا نیست که مصداق به جای مفهوم نهاده شود؛ چرا که این رویه، نوعی تفسیر است و نباید ترجمه و تفسیر به هم آمیخته شود؛ مثلاً نمی توان در ترجمه ی «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» در سوره ی حمد، نوشت: «راه پیامبران، صدیقان، شاهدان و صالحان»؛ اگر چه براساس گفته ی مفسران و روایات نقل شده، آیه ی ۶۹ سوره ی نساء مراد از نعمت داده شدگان را چنین بیان می کند:

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدُقِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ ...؛

و هر کس خدا و پیامبر را فرمان برد، آنان با کسانی خواهند بود که خدا بر آنان نعمت ارزانی کرده است که عبارتند از پیامبران و راستی پیشگان و گواهان [اعمال] و شایسته کرداران....

ثانیاً، آیات یاد شده که علامت را در چهره ها دانسته، مربوط به افرادی خاص است؛ آیه ی اول بیان گر وضعیت کافران و مرتدان است، نه مطلق گنه کاران. بر اساس این آیه، اهل ایمان، سفیدرو هستند؛ ولی چه بسا مرتکب گناهایی شده باشند که نشانه ی آن در اندامی دیگر از آنان ظاهر شود؛ نه در چهره ی آنان. در روایات آمده است که رباخوار با شکمی بزرگ به صحنه ی قیامت می آید، و زبان غیبت کنندگان آن گونه دراز می شود که مردمان از روی آن می گذرند.

همچنین روایاتی بیان می کند که گنهکاران با صور برزخی گوناگون، محشور می شوند. (۱)

## ۲. واژه های «اِبِل»، «ضَان» و «مَعَز» و نیز «بَقَر» و «غَنَم»

کلمه ی «اِبِل» معنای جمع دارد و باید به شتران یا گله ی شتر ترجمه شود. راغب در مفردات می نویسد:

الإبل يقع على البعير الكثيره و لا واحد له من لفظه؛

اِبِل به شتران بسیار گفته می شود و آن از لفظ خود، مفردی ندارد.

ابن منظور نیز در لسان العرب آورده است:

الإِبِلُ... معروف لا- واحد له من لفظه، قال الجوهري: و هي مؤنثة لأن أسماء الجموع التي لا واحد لها من لفظها إذا كانت لغير الآدميين فالتأنيث لها لازم؛

اِبِل به کسره ی باء معنای آن معروف است و از لفظ خود، مفرد ندارد و آن، لفظی مونث است؛ زیرا اسم های جمع که از لفظ خود مفرد ندارند، اگر برای غیر انسان ها باشد، مونث بودن آن، حتمی است.

فیومی در المصباح المنیر می نویسد:

الابل اسم جمع لا واحد لها و هي مؤنثة؛

ص: ۴۰

إِبِل، اسم جمعی است که مفرد ندارد و آن، لفظی مؤنث است.

بر این اساس، ترجمه ی آیه ی ذیل به گونه ای که حکایت می شود، موجه نمی نماید:

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ؛ (۱)

آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شد (فولادوند).

آیا آنان به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده (مشکینی).

آیا در شتر نمی نگرند که چسان آفریده شده است (حداد عادل).

سایر ترجمه ها نیز «ابِل» را به شتر باز گردانده اند، در حالی که بی گمان «إِبِل» معنای جمع دارد و باید به «شتران» ترجمه شود. بله، تنها معدودی از مترجمان با توجه به نکته ی یادشده ترجمه ای درست ارائه کرده اند:

آیا نمی نگرند به شتران چگونه آفریده شده (دهلوی).

آیا نمی نگرند به سوی اشتران که چگونه آفریده شده است (نسفی در تفسیر نسفی).

نسفی به خلاف سایر مترجمان و حتی دهلوی در ترجمه ی آیه ی

ص: ۴۱



۱۴۴ سوره ی انعام نیز دقت لازم را مبذول کرده و «ابل» را به شتران بازگردانده است.

از همین قبیلند «ضَّان» و «مَعز» و نیز «بَقَر» و «غَنَم» که همگی نیز معنای جمع دارند. ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

الغَنَم: الشاء لاواحد له من لفظه؛ غنم به معنای گوسفندان است و از لفظ خود، مفرد ندارد.

در کتاب العین آمده است:

هذه غَنَم، لفظ للجماعه فاذا أفردت قُلْتَ: شاه؛

غَنَم کلمه ای است برای جمع و آن گاه که مفرد آن را خواستی، می گویی: شاه.

و در التهذیب آمده است:

قال الليث: الغنم: الشاء، لفظ للجماعه، و إذا أفردت الواحده قلت شاه. و قال غيره: تقول العرب: تروح على فلان غنمان، أي قطيعان، لكل قطيع راعٍ على حده؛

لیث گفته: غنم، گوسفندان است و کلمه ای است برای جمع. آن گاه که مفرد آن را خواستی، می گویی: شاه.

و اهل لغت «ضَّان» را جمع «ضائن» و «مَعز» را جمع «ماعز» دانسته اند، ابن منظور می نویسد:

المَعزُ اسم جنس لا واحد له من لفظه و هی ذوات الشعر من الغنم، الواحده شاه الماعز ذوالشعر من

الغنم.... و الجمع مَعَزٌ و مَعَزٌ! الضائِن من الغنم ذو الصوف و الجمع الضَّان و الضَّان(۲)؛ ما عَز از گوسفندان، مودار آنهاست و جمع آن مَعَز و نیز مَعَز است و ضائِن از گوسفندان؛ آن است که پشم دارد و جمع آن ضَّان و نیز ضَّان است.(۳)

بر این اساس، ترجمه ی کلمات یادشده به مفرد (گوسفند، بز) دقیق نیست. در این میان، ترجمه ی نسفی از آیه ی ۱۴۶ سوره ی انعام از دیگر ترجمه ها دقیق تر است.

وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا؛

و بر جهودان، حرام کردیم هر باسنبی و چنگالی از جانوران، و از گاو و گوسفندان حرام کردیم بر ایشان پیه های ایشان.

نیز در ترجمه ی این آیه می نویسد:

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّانِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ(۴)

ص: ۴۳

- 
- ۱- لسان العرب ذیل ماده معز.
  - ۲- لسان العرب ذیل ماده ضَّان.
  - ۳- المصباح المنیر .
  - ۴- سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۱۴۳.

هشت گونه کرده است شان، دو شمار نر و ماده از گوسفندان، و دو شمار نر و ماده از بزبان.

### ۳. فعل «يَحْزَنُ»

اگر فعل مضارع از ریشه ی «ح \_ ز \_ ن» بر وزن يَفْعَلُ ساخته شود، متعدی است و چنانچه بر وزن يَفْعَلُ ساخته شود، معنای لازم دارد. ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

تقول حَزَنَتِي يَحْزُنُنِي حُزْنًا فَهُوَ مُحْزُونٌ... اما الفعل اللازم فانه يقال حَزَنَ يَحْزَنُ حَزْنًا.

چنانکه ملاحظه می کنید، برای «حَزَنَ يَحْزَنُ» مفعول آورده و اسم مفعول آن را نیز یاد کرده است، تا بیان کند که فعل «يَحْزَنُ» به ضم حرف زاء، متعدی است؛ سپس تصریح کرده که «يَحْزَنُ» لازم است.

این کلمه در قرآن نیز به دو صورت لازم و متعدی استعمال شده است. مثال هایی از نوع اول:

إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا(۱)؛ آن گاه که به همنشینش گفت: اندوهگین مباش.

وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ(۲)؛

ص: ۴۴

---

۱- سوره ی توبه (۹)، آیه ی ۴۰.

۲- سوره ی عنکبوت (۲۹)، آیه ی ۳۳.

و گفتند: نترس و غم مخور. به یقین، ما تو را رهایی می بخشیم.

لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنتُمْ تَحْزُنُونَ (۱)؛

امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید.

مثال هایی از نوع دوم:

وَلَا يَحْزِنُكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ (۲)؛

کسانی که شتابان در کفر می روند، تو را غمگین نسازند.

لَا يَحْزِنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ (۳)؛ آن بزرگ ترین هراس، آنان را اندوهگین نمی کند.

ولی برخی از مترجمان بدون توجه به حقیقت یاد شده، فعل «يَحْزِنُ» در این آیه را به صورت لازم ترجمه کرده اند.

إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزِنَ الَّذِينَ آمَنُوا (۴)؛

نجوا تنها از شیطان است. می خواهد با آن مؤمنان غمگین شوند (مکارم).

جز این نیست که این رازگفتن از شیطانست، تا غمگین شود آنان که ایمان آوردند (شعرانی).

ص: ۴۵

---

۱- ۶. سوره ی زخرف (۴۳)، آیه ی ۶۸.

۲- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۱۷۶.

۳- سوره ی انبیاء (۲۱)، آیه ی ۱۰۳.

۴- سوره ی مجادله (۵۸)، آیه ی ۱۰.

جز این نیست که این رازگویی، از شیطانست، تا غمگین شوند آنان که گرویدند (اشرفی).

#### ۴. فعل «یلبس»

«لَبَسَ» مصدر «لَبَسَ، يَلْبَسُ»، به معنای مشتبه ساختن، و آمیختن است و «لَبَسَ» مصدر «لَبَسَ، يَلْبَسُ» به معنای لباس پوشیدن است. ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

اللَّبْسُ بِالضَّمِّ مصدر قولك لَبِسْتُ الثَّوْبَ اللَّبِيسَ. و اللَّبِيسُ بالفتح مصدر قولك لَبِسْتُ عَلَيْهِ الامرَ اللَّبِيسَ: خلطتُ؛

لَبَسَ به ضمه ی لام مصدر «لَبِسْتُ الثَّوْبَ؛ لباس پوشیدم» است، مضارع آن «لَبَسَ» به فتح باء است؛ ولی «لَبَسَ» به فتحه ی لام مصدر «لَبِسْتُ عَلَيْهِ الامرَ؛ کار را بر او مشتبه ساختم» است و مضارع آن «لَبَسَ» به کسر باء است.

در آیات قرآن نیز آنجا که مراد، لباس پوشیدن است، «یلبس» به فتح باء به کار رفته و آنجا که مراد مشتبه ساختن یا خلط کردن است، «یلبس» استعمال شده.

نمونه هایی از نوع اول:

وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا (۱)؛

ص: ۴۶

و از هر دو [دریای شور و شیرین] گوشتی تازه می خورید و زیوری که آن را می پوشید، بیرون می آورید.

وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خَضْرَاءَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ (۱)؛

و جامه هایی سبز از حریر نازک و دیبای ستر بر تن می کنند.

نمونه هایی از نوع دوم:

لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲)؛

چرا حق را با باطل به هم می آمیزید و حق را کتمان می کنید؛ در حالی که می دانید؟

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ (۳)؛

حق را با باطل به هم نیامیزید و حق را کتمان نکنید.

لِيُزِدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِيْنَهُمْ (۴)؛

تا [معبودان اهل شرک] آنان را نابود کنند و دینشان را بر آنان مشتبه سازند.

برخی از مترجمان از نکته یاد شده غفلت کرده و آیه زیر را

ص: ۴۷

۱- سوره ی کهف (۱۸)، آیه ی ۳۱.

۲- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۷۱.

۳- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۴۳.

۴- سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۱۳۷.

اینگونه ترجمه کرده اند:

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ (۱)

و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم، حتماً وی را مردی قرار می دادیم و حتماً لباسی بر او می پوشانیدیم که آنان هم می پوشند (نجفی خمینی).

و اگر فرشته برسالت بفرستیم، او را بصورت بشری لباسی که مردمان پوشند، پوشانیم (بروجردی).

اگر فرشته ئی را برسالت بفرستیم، باید او را (بصورت) مردی قرار دهیم و باو پوشانیم آنچه مردمان میپوشند (امین اصفهانی).

این ترجمه ها \_ علاوه بر اشکالات متعددی که دارند \_ فعل «لَبَسْنَا» را بر خلاف تصریح اهل لغت به «لباس بپوشانیم» ترجمه کرده اند و «یلبسون» را به «پوشند».

ترجمه ی درست آیه ی شریفه چنین است:

و اگر او را فرشته ای پدیدار می کردیم، او را به صورت مردی در می آوردیم و آنچه را [اکنون بر خود و دیگران] مشتبه می دارند بر آنان مشتبه می داشتیم.

تذکر

ص: ۴۸

از نمونه ی دوم و چهارم، این نکته بر می آید که علاوه بر یافتن ریشه ی لغت، باید به ساختار آن نیز توجه داشت. چه بسا ماده و ریشه کلمات، یکسان باشند؛ ولی اوزان افعال، معنای آن را متفاوت کنند. ماده ی (ف \_ ر \_ ق) از این قبیل است که اگر بر وزن «فَعَلَ، يَفْعُلُ» باشد، به معنای فاصله انداختن است و چنانچه بر وزن «فَعَلَ، يَفْعَلُ» به کار رود، به معنای ترسیدن است. (۱)

بر این اساس «يُفْرَقُونَ» در آیه ی ۵۶ سوره ی توبه باید به «می ترسند» و مانند آن، ترجمه شود. مترجمان به این نکته توجه داشته و آیه ی یاد شده را درست معنا کرده اند. فقط در تفسیر روشن و ترجمه ی تفسیر طبری گویی غفلت شده است:

وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ؛

و لیکن گروهی هستند که خودشان را جدا می کنند (مصطفوی).

لکن ایشان گروهی اند که تفریق می کنند (ترجمه ی تفسیر طبری).

ص: ۴۹

---

۱- فَرَّقْتُ: بَيْنَ الشَّيْءِ فَرَقًا مِنْ بَابِ قَتَلٍ فَصَلْتُ أَبْعَاضَهُ وَفَرَّقْتُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَصَلْتُ وَفَرَّقًا مِنْ بَابِ تَعَبٍ خَافَ وَ يَتَعَدَّى بِالْهَمْزِ فَيُقَالُ أَفْرَقْتُهُ (المصباح المنير).



معنای درست آیه:

و به خداوند سوگند می‌خورند که از شما آیند؛ در حالی که از شما نیستند؛ امّا آنان گروهی هستند که می‌هراسند (گرمارودی).

#### ۴. «جمعوا لکم»

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ (۱)؛

کسانی که مردم گفتندشان که مردم برای جنگ با شما گرد آمده‌اند،... (آیتی).

همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند: «مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده‌اند...» (فولادوند).

کسانی که مردم به آنان گفتند: مردم در برابر شما هم داستان شده‌اند (گرمارودی).

ترجمه‌های یاد شده و نظایر آن‌ها فعل «جَمَعُوا» را به صورت لازم (گرد آمده‌اند) ترجمه کرده‌اند، در حالی که به تصریح اهل لغت، فعلی متعدی و به معنای «گرد می‌آورند» است. (۲)

در آیات قرآن نیز این واژه، همواره متعدی به کار رفته است.

ص: ۵۰

---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۱۷۳.

۲- جَمَعَ الشَّيْءَ عَنْ تَفْرِيقِهِ يَجْمَعُهُ جَمْعًا وَ جَمَعَهُ وَأَجْمَعَهُ فَاجْتَمَعَ وَ اجْتَمَعَ، وَ هِيَ مَضَارِعُهُ، [یعنی مشابهه] وَ كَذَلِكَ تَجْمَعُ وَ اسْتَجْمَعُ (لسان العرب). الْجَمْعُ: ضَمُّ الشَّيْءِ بِتَقْرِيبِ بَعْضِهِ مِنْ بَعْضٍ، يُقَالُ: جَمَعْتُه فَاجْتَمَعَ (مفردات راغب).

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ؛ (۱) حالشان چگونه خواهد بود در آن روزِ بی تردید، وقتی که همه را گرد آوریم؟ (آیتی).

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ؛ (۲) [یاد کن] روزی را که خدا پیامبران را گرد می آورد (فولادوند).

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى؛ (۳) آن گاه فرعون، بازگشت و همه تدبیر خود را فراهم آورد؛ سپس به وعده گاه آمد (گرمارودی).

معدودی از مترجمان به نکته ی یاد شده توجه کرده و ترجمه ای دقیق ارائه کرده اند.

کسانی که مردم به آنان گفتند: به یقین مردمان [کافر] برای [نبرد] با شما [سپاه] فراهم آورده اند (انصاری).

آنانکه گفتند بایشان مردمان که کافران لشکر جمع کردند برائی شما (دهلوی).

باید دانست که مفعول «جمعوا» در آیه نیامده و آن، به مناسبت حکم و موضوع عِدّه و عُدّه است. کلمه ی «سپاه» و «لشکر» در دو ترجمه ی فوق، بیان گر این تقدیر است.

ص: ۵۱

---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۲۵.

۲- سوره ی مائده (۵)، آیه ی ۱۰۹.

۳- سوره ی طه (۲۰)، آیه ی ۶۰.

اشاره

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثِهِ؛ (۱)

آنان که معتقد شدند خدا سومی آن سه تا است، بی گمان کافر شدند (حداد عادل).

هر آینه کافر شدند کسانی که گفتند: خداوند یکی از سه [خدا] است (مجتبوی).

نقد و بررسی

بسیاری از مترجمان (۲) «ثَالِثُ ثَلَاثِهِ» را به «سومی یا سومین سه تا» ترجمه کرده اند و معدودی (۳) از آنان عبارت یادشده را به «یکی از سه» بازگردانده اند.

تفاوت معنایی دو ترجمه ی مذکور آشکار است؛ «خدا سومی آن سه تا است» گویای سه گزارش است؛ یکم اینکه سه خدا وجود دارد. دوم، خدا یکی از آن هاست. سوم، خدا در مرتبه ی سوم قرار گرفته

ص: ۵۲

---

۱- سوره ی مائده (۵)، آیه ی ۷۳.

۲- آقایان عبدالمحمد آیتی، قرشی در احسن الحدیث، شعرانی، فولادوند، فیض الاسلام، رضایی و همکارانشان، برزی، پورجوادی، بلاغی در حجه التفاسیر، حلبی، خسروی، خواجهی، رهنما، مصطفوی در تفسیر روشن، فارسی، یعقوبی در تفسیر کوثر و عده ای دیگر.

۳- آقایان مشکینی، مکارم، گرمارودی، انصاریان، الهی قمشه ای، انصاری و پاینده.

است؛ مانند اینکه گفته شود: زید سومی سه فرزند عمرو است؛ یعنی اولاً، زید سه فرزند دارد، ثانیاً، زید یکی از آن هاست و ثالثاً، او فرزند سوم است.

ولی «عبارت خداوند، یکی از سه خداست» حاکی از دو گزارش است؛ یکم، سه خدا وجود دارد. دوم، خداوند یکی از آن هاست، بدون بیان مرتبه ی او. مانند اینکه گفته شود: زید یکی از سه فرزند عمرو است. در این عبارت، رتبه ی زید در میان فرزندان، تعیین نشده است.

پس از اذعان به تفاوت مفاد دو ترجمه ی یاد شده، باید بنگریم «ثالث ثلاثه» در زبان عرب در چه معنایی به کار می رود. قضاوت در این خصوص با لغت شناسان و ادیبان است. آن ها تصریح می کنند که «ثالث ثلاثه» به معنای یکی از سه است، بدون تعیین مرتبه ی آن. ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

ابن سکیت گفته است: گفته می شود «هُوَ ثَالِثٌ ثَلَاثَةٍ»؛ در اینجا «ثَالِثٌ» به «ثَلَاثَةٌ» اضافه می شود و همچنین است تا عدد ده و تنوین در آن نمی آید [ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ گفته نمی شود]؛ اما اگر دو عدد مختلف باشند، هر دو وجه جایز است: «رَابِعٌ ثَلَاثَةٍ»؛ یا «رَابِعٌ ثَلَاثَةٌ» چنانکه می گویی: «ضَارِبٌ زَيْدٍ» و «ضَارِبٌ زَيْدًا»؛ زیرا معنایش این است که او [با ملحق شدنش به مثلاً سه نفر] سه تا را چهار کرد؛ اما اگر عددها یکسان باشند، باید اولی به دومی اضافه

شود؛ زیرا در این صورت عدد اول، اسم به شمار می آید و از آن، معنای فعلی اراده نمی شود؛ بلکه از «ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ» این معنا اراده می شود که آن یکی از سه تا است. (۱)

آلوسی آورده است:

و «ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ» لایکون إلا مضافا كما قال الفراء، و كذا- رابع أربعه- و نحوه، و معنی ذلك أحد تلك الأعداد لا الثالث و الرابع خاصه (۲)؛

«ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ» \_ چنانکه فراء گفته است، جز به اضافه ی «ثَالِثٌ» به «ثَلَاثَةٌ» صحیح نیست و همچنین است «رابع أربعه» و مانند آن، و معنایش این است: آن، یکی از آن عدد (مضاف الیه) است، نه سومین و چهارمین.

ابن عاشور می نویسد:

فقوله: ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ معناه واحد من تلك الثلاثه، لأنّ العرب تصوغ من اسم العدد من اثنين إلى عشرة، صيغه فاعل

ص: ۵۴

۱- قال ابن السكيت: يقال هو ثالث ثلاثه، مضاف إلى العشره، و لا ينون، فإن اختلفا، فإن شئت نونت، و إن شئت أضفت، قلت: هو رابع ثلاثه، و رابع ثلاثه، كما تقول: ضاربٌ زيد، و ضاربٌ زيداً، لأن معناه الوقوع ای كملهم بنفسه أربعه و إذا اتفقا فالإضافه لا غير لأنه في مذهب الأسماء، لأنك لم ترد معنى الفعل، و إنما أردت: هو أحد الثلاثه و بعضُ الثلاثه (لسان العرب ، ذيل ماده (ث. ل. ث)).

۲- روح المعاني ، ج ۳، ص ۳۷۲.

مضافاً إلى اسم العدد المشتقّ هو منه لإرادة أنّه جزء من ذلك العدد؛(۱)

سخن خداوند (ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ) به این معناست: یکی از آن سه تا؛ زیرا عرب از اسماء عدد \_ از دو تا ده \_ صیغه ی اسم فاعل می سازد و آن را به همان عددی که این صیغه را از آن ساخته است اضافه می کند، تا برساند آن، جزئی از آن عدد است.

بر این اساس «ثَانِيٌ اِثْنَيْنِ»(۲) در باره ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به معنای یکی از دو تن است، نه دومی دو تن. در ترجمه ی این عبارت نیز بسیاری از مترجمان به راه صواب نرفته و «ثَانِيٌ اِثْنَيْنِ» را به گونه ای دیگر ترجمه کرده اند: «دوم دو نفر» (قرشی). در حالی که دوّمین نفر بود (مکارم). در حالی که دوّمین دو [تن] بود (رضایی و همکارانشان). بود دومی دو نفر (شعرانی). و او نفر دوم از دو تن بود (فولادوند).

## ۶. واژه ی «انعام»

واژه ی انعام ۳۱ بار در قرآن آمده است. بیشتر مترجمان آن را به «چارپایان» باز گردانده اند و برخی نیز «دام ها» را معادل آن دانسته

ص: ۵۵

---

۱- التحریر و التّویر ، ج ۵، ص: ۱۷۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: النحو الوافی، ج ۴، ص ۵۱۴-۵۱۸.

۲- سوره توبه (۹)، آیه ی ۴۰.

بررسی واژه ی «أنعام» در لغت عرب و بررسی واژه های «چارپا» و «دام» در زبان فارسی نشان می دهد که هیچ یک از دو ترجمه، دقیق نیست؛ بلکه باید به نادرستی آن ها اذعان کرد. غالب قریب به اتفاق لغت دانان عرب و مفسران ادیب و لغت شناس تصریح می کنند که «أنعام» فقط به شتران، گاوان و گوسفندان گفته می شود. (۱)

ص: ۵۶

۱- «النعم: بقر و غنم و إبل، و هو جمع لا-واحد له من لفظه، و جمع النعم أنعام يذكر و يؤنث» (مجمع البحرين، ج ۶، ص ۱۷۹). «و النَّعْمُ مختصٌّ بالإبل، و جمعه: أَنْعِيَامٌ، و تسميتهُ بذلك لكون الإبل عندهم أعظم نعمة، لكن الأنعام تقال للإبل و البقر و الغنم، و لا يقال لها أَنْعِيَامٌ حتى يكون في جملتها الإبل» (مفردات راغب). «و قال ابن الأعرابي: النعم الإبل خاصة، و الأنعام الإبل و البقر و الغنم... و قال الفراء: النَّعْمُ ذكر لا يؤنث، و يجمع على نُعْمَانٍ مثل حَمَلٍ و حُمْلَانٍ، و العرب إذا أفردت النَّعْمَ لم يريدوا بها إلا-الإبل، فإذا قالوا الأنعام أرادوا بها الإبل و البقر و الغنم» (لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۸۵). «و هي جمع النعم و هي الإبل و البقر و الغنم من الضأن و المعز و لا يقال لجنس منها على الانفراد نعم إلا-للإبل خاصة لأنها يغلب عليه جملة و تفصيلاً» (مجمع البيان، ج ۲، ص ۷۱۲). «الأنعام: الإبل و البقر و الغنم، واحدها نعم، و هو جمع لا واحد له من لفظه، و سميت بذلك لنعومه مسيها» (البحر المحيط، ج ۳، ص ۴۳). قوله: «و الانعام» فهي الإبل، و البقر، و الغنم من الضأن و المعز و لا يقال لجنس منها على الانفراد نعم إلا الإبل خاصة لأنه غلب عليها في التفصيل و الجملة (التبيان، ج ۲، ص ۴۱۲).

در زبان فارسی، «چارپا» معنایی بسیار گسترده تر دارد و آن هر حیوانی است که بر روی چهار دست و پا راه می رود و «دام» به هر حیوان اهلی گفته می شود که در قیاس با «انعام» \_ به اصطلاح \_ عموم و خصوص من وجه است.

آیات قرآن نیز حاکی است که انعام، معنای گسترده ی چارپا و دام را ندارد.

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ... وَ الْخَيْلِ الْمُسَيِّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَزْتِ؛(۱) دوستداری خواستنی ها از زنان و فرزندان... و اسب های نشاندار و چارپایان و کشتزاران، برای مردم، آراستگی یافته است (گرمارودی).

در این آیه، «انعام» مقابل «خیل؛ اسبان» قرار داده شده است.

وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ... وَ الْخَيْلَ وَ الْبُغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛(۲)

ص: ۵۷

---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۱۴.

۲- سوره ی نحل (۱۶)، آیات ۵ و ۸.



و چارپایان را آفرید که در [پوست] آنان برای شما گرما و سودهایی [دیگر] است و از آن‌ها می‌خورید... و نیز اسبان و استران و درازگوشان را [آفرید] تا سوارشان شوید و تا مایه آراستگی [باشند] و چیزهایی می‌آفریند که نمی‌دانید (گرمارودی).

در این آیه، «انعام» مقابل «خَیْل و بَغَال و حَمِیر؛ اسبان، استران و درازگوشان» قرار گرفته است؛ در حالی که این‌ها از چارپایان به شمار می‌آیند.

بلی؛ برخی لغت‌دانان، «انعام» را به حیوانات چرنده معنا کرده‌اند. (۱) بر این فرض نیز «چارپایان» و «دام‌ها» معادل آن نیستند. در این گونه موارد که معادلی در زبان مقصد یافت نمی‌شود، نزدیک‌ترین معادل آورده می‌شود و معنای دقیق کلمه در پرانتز و مانند آن، ثبت می‌گردد؛ مثلاً «وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ»:

خداوند، دام‌ها [شتران، گاو و گوسفندان] را برای شما آفرید.

یا معنای کلمه دقیقاً آورده می‌شود:

و شتر و گاو و گوسفند، آفرید آن‌ها را برای شما (شعرانی).

## ۰۷. واژه‌ی «ان»

ابن هشام در مغنی اللیب، برای واژه‌ی «ان» چهار وجه یاد می‌کند.

ص: ۵۸

---

۱- «و النَّعَم: واحد الأنعام و هی المال الراعیه» (لسان العرب).

«ان» شرطیه (وصلیه و غیر آن) «ان» نافییه، «ان» مخففه ی از ثقیله و «ان» زائده.

در قرآن کریم هر چهار نوع به کار رفته است؛ لذا بر مترجمان و مفسران است که با توجه به خصوصیات که برای برخی از آن ها ذکر شده و نیز با قراین موجود در کلام، آن ها را متمایز کنند و در هر مورد، معنا و ترجمه ای مطابق آن را ارائه نمایند؛ ولی در پاره ای از ترجمه ها دقت لازم نشده و خطاهایی صورت گرفته است. مثال هایی از این قبیل:

مثال اول

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ.... وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. (۱)

خداوند بر مؤمنان منت نهاد [= نعمتی بزرگ بخشید]، هنگامی که در میان آن ها پیامبری از خودشان برانگیخت؛ هر چند پیش از این، در گمراهی آشکار بودند (مکارم).

...اگر چه بودند در پیش، هر آینه در گمراهی روشن (شعرانی).

...هر چند که از پیش، در گمراهی آشکاری بودند (جعفری در تفسیر کوثر).

...هر چند از آن پیش، در گمراهی آشکاری بودند (آیتی).

ص: ۵۹

در ترجمه های یاد شده و برخی دیگر از ترجمه ها، (۱) حرف «ان»، شرطیه ی وُصلیه شمرده شده است؛ در حالی که به دلیل وجود لام (۲) در خیر (لَفِي ضَلَالٍ) «ان» مخففه ی از ثقیله است نه «ان» شرطیه.

علاوه بر این، از نظر معنا نیز «ان» شرطیه نامفهوم است. توضیح اینکه آیه ی شریفه، یکی از بزرگ ترین، بلکه بزرگ ترین نعمت خدا را یادآور می شود و آن، بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، به هدف تلاوت آیات الهی، تزکیه ی نفوس و تعلیم کتاب و حکمت. در این راستا، تحقق ضلالت، جایگاه این نعمت را بهتر آشکار می کند؛ یعنی چون مردم بی هیچ تردید در گمراهی آشکاری بودند، ضرورت داشت که نعمت نبوت را ارزانی آنان کنیم؛ ولی اگر این «ان» شرطیه ی وُصلیه باشد، معنایش این است که اگر چه گمراه بودند، ما برای آنان پیامبر فرستادیم؛ مانند آن است که کسی بگوید: اگر چه تو گرسنه بودی، من برای تو غذا فرستادم. در این جا متکلم باید بگوید: تو قطعاً گرسنه بودی؛ لذا لازم بود برای تو غذا بفرستم و من این کار را کردم. بر این اساس، جمله چنین ترجمه می شود:

ص: ۶۰

---

۱- بروجردی، پاینده، پورجوادی، حلبی، خسروی، خواجهی، طالقانی در پرتوی از قرآن، کاویناپور، مصطفوی در تفسیر روشن و... .

۲- این لام را در اصطلاح، «لام فارقه» می نامند.

...و به راستی، پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند (گرمارودی).

مثال دوم

وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ . لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ . لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ؛ (۱)

و گر چه آنان می گفتند: اگر کتاب پندآموزی از پیشینیان نزد ما می بود قطعاً ما بندگان بی آرایش خدا می شدیم (فارسی).

اگر چه می گفتند: اگر از پیشینیان نزد ما کتابی مانده بود، ما از بندگان مخلص خدا می بودیم (آیتی).

اگر چه (کافران) گویند: اگر کتابی از گذشتگان نزد ما بود بندگان اخلاصمند خدا بودیم (پاینده).

در این ترجمه ها و نظایر آن، (۲) «ان» در «وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ» شرطیه ی وُصَلِيه شمرده شده است؛ در حالی که به دلیل حرف لام در «لَيَقُولُونَ» ان، مخففه ی از ثقیله است؛ پس باید این گونه ترجمه شود:

ص: ۶۱

---

۱- سوره ص (۳۸)، آیات ۱۶۷ تا ۱۶۹.

۲- مانند ترجمه های آقایان ارفع، اشرفی و ... .

و بی گمان می گفتند: اگر نزد ما خبری از پیشینیان می بود، ما از بندگان ناب خداوند می بودیم (گرمارودی).

در آیات ۴۱ سوره ی روم، ۲ سوره ی جمعه، ۱۴۳ سوره ی بقره و آیات متعدد دیگر، «ان» مخففه ی از ثقیله به کار رفته است؛ ولی عده ای از مترجمان، آن را «ان» شرطیه معنا کرده و مفاد آیات را دگرگون ساخته اند.

#### ۸. «ه» وحدت

به آخر برخی از کلمات عرب، حرف تاء (ه) افزوده می شود، تا بر وحدت دلالت کند. این حرف، کلمه را به حسب ظاهر، مؤنث می کند و از نظر ادبی، حکم مؤنث را داراست؛ ولی از نظر معنا بر یک فرد، دلالت می کند، نه چیزی دیگر؛ مثلاً گفته می شود «تمر» به معنای خرما اسم جنس است؛ ولی اگر به آخر آن، حرف «تاء» افزوده شود و به صورت «تمره» باشد، به معنای «یک خرما» است. از همین قبیل است «بقر» و «بقره» بقر به معنای گاو یا گاوان است؛ ولی «بقره» یعنی یک گاو؛ چه ماده باشد و چه نر. توجه نکردن به این قاعده ی لغوی، موجب شده است که برخی از مترجمان، واژه ی «بقره» در آیات سوره ی بقره را به گاو ماده ترجمه کنند.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً؛ (۱)

موسی به قوم خود گفت: «خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید» (مکارم). (۲)

در حالی که «بقره» یعنی یک گاو و لفظ آن، دلالتی ندارد بر اینکه آن ماده است یا نر. قرآینی هم در میان نیست تا از نر یا ماده بودن آن گاو، حکایت کند. ابن منظور می نویسد:

«بقر» اسم جنس است. ابن سیده گوید: «بقره» چه اهلی و چه وحشی، هم به نر آن گفته می شود و هم به ماده ی آن. (۳)

البقر: معروف، و هو اسم جنس، و تطلق البقره على الذكر و الأنثی و إنما دخلت الهاء لأنه واحد من الجنس، و جمعها بقرات (۴)؛

معنای «بقر» معلوم است و آن، اسم جنس است و بر نر و ماده اطلاق می شود. جز این نیست که «ه» بر آن در آمده

ص: ۶۳

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۶۷.

۲- آقایان مشکینی، فولادوند، فارسی و کاویانپور نیز «بقره» را ماده گاوی دانسته اند.

۳- «البقر»: اسم جنس. ابن سیده: البقره من الأهلی و الوحشی یكون للمذكر و المؤنث، و يقع على الذكر و الأنثی قال غیره: و إنما دخلته الهاء على أنه واحد من جنس» (لسان العرب).

۴- المصباح المنیر .

است، تا بر یک رأس دلالت کند، و جمعش «بقرات» است.

البقر: اسم جنس، و البقره تقع على الذكر و الأنثی؛(۱)

«بقر» اسم جنس است و «بقره» به نر و ماده گفته می شود.

البته برخی مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و ابو حیان در البحر المحیط بر این باورند که «بقره» به گاو ماده گفته می شود. از کلام راغب نیز در مفردات این نظر بر می آید. بر این اساس، ترجمه ی «بقره» به گاو ماده، خالی از وجه نیست، هر چند پذیرش از اهل لغت هنگام تعارض گفته ی آنان با اهل تفسیر، اگر متعین نباشد، اولی است.

شایان ذکر است که توصیف «بقره» به اینکه نه «بکر» باشد «نه فارض» (يَقُولُ أَنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ) (۲) بر اینکه مراد از «بقره» گاو ماده است دلالتی ندارد؛ زیرا بر فرض اینکه «بکر» صفت گاو ماده باشد، این وصف بعد از بهانه گیری های بنی اسرائیل افزوده شد و به همین دلیل، وصف گاو به اینکه آبکش و شخم زننده نباشد (لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَشِقِي الْحَرْثَ) (۳) نیز دلالت بر نر بودن گاو ندارد؛ اگر چه معمولاً از گاو نر برای شخم زنی و آب کشی استفاده می کنند.

ص: ۶۴

۱- صحاح .

۲- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۶۱ .

۳- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۷۱ .

شناخت هیأت کلمه در ترجمه و تفسیر قرآن، نقشی اساسی دارد. مقصود از هیأت کلمه، خصوصیاتی است که غالباً در علم صرف، بررسی می شود؛ مانند تعیین ماضی، مضارع و امر بودن کلمه، معلوم و مجهول بودن آن، اسم، صفت و فعل بودن کلمه، مفرد، مثنی یا جمع بودن یک واژه و نیز دیگر ویژگی هایی است که مربوط به اشکال گوناگونی است که بر یک واژه وارد می شود تا معانی مختلفی را ارائه کند؛ لذا عدم شناخت درست هیأت کلمه، لغزش در فهم درست آن را در پی دارد و در قرآن کریم، موجب خطا در ترجمه و تفسیر آیات الهی می شود. نمونه هایی از این قبیل را یادآور می شویم.

### ۱. فعل «آدری»

در آیه ی زیر

لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ (۱)

بگو: اگر خدا می خواست، من آن را بر شما تلاوت نمی کردم و شما را از آن، آگاه نمی ساختم و پیش از این در میان شما عمری زیسته ام (آیتی). (۲)

ص: ۶۵

---

۱- سوره یونس (۱۰)، آیه ی ۱۶.

۲- در ترجمه های آقایان زین العابدین رهنما، فیض الاسلام، خواجهی، کاویانپور، فارسی، نجفی خمینی در تفسیر آسان، مکارم شیرازی در تفسیر نمونه و قرائتی در تفسیر نور، این لغزش دیده می شود.



در این ترجمه، «آدری» که صیغه ی اول فعل ماضی از باب افعال (آدری، یُدری، اِدرأءاً) و حاوی ضمیر «هو» است که به «الله» باز می گردد، با صیغه ی سیزدهم (متکلم وحده) از فعل مضارع (آدری) یا ماضی (آدریتُّ) خلط شده است؛ لذا «آدراکم به» چنین ترجمه شده است: «شما را از آن، آگاه نمی ساختم». در حالی که فعل مضارع آن «یُدری» و متکلم وحده ی آن «آدری» است، نه «آدری». گفتنی است که فعل «آدری» نمی تواند صیغه ی سیزدهم فعل مضارع از ثلاثی مجرد «دِرایه» نیز شمرده شود؛ زیرا اولاً «دِرایه» به معنای فهمیدن و دریافتن است، نه فهماندن و آگاه ساختن و ثانیاً، مضارع آن بر وزن «یفعل» است، نه «یفعل»؛ یعنی اگر از دِرایه می بود، صیغه ی اول مضارع آن «یدری» و صیغه ی سیزدهم آن «آدری» می شد، نه «آدری». شاهد آنچه یاد شد، آیات متعددی از قرآن است؛ از جمله:

وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ؛ و چه چیز به تو فهمانده که شب قدر چیست. (۱)

وَإِنْ أَدْرَى أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ؛ (۲)

ص: ۶۶

---

۱- سوره ی قدر (۹۷)، آیه ی ۲.

۲- سوره ی انبیاء (۲۱)، آیه ی ۱۰۹.

و نمی دانم آیا آنچه وعده داده می شوید، نزدیک است یا دور؟

فعل «أَدْرِي» در آیه ی اول، صیغه ی اول از فعل ماضی باب افعال است که نظیر آیه ی مورد بحث می باشد و «أَدْرِي» در آیه ی دوم، صیغه ی سیزدهم از فعل مضارع ثلاثی مجرد است.

## ۲. فعل «لَا تَعُدُّ»

در آیه ی زیر (کهف / ۲۸):

وَلَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ؛ و دو دیده ات را از آنان بر مگیر (فولادوند). (۱)

«تَعُدُّ» فعل مضارع است که به وسیله ی «لا»ی نهی، مجزوم شده و لام الفعل آن به همین دلیل، حذف شده است. در اصل، «تعدو» (۲) بر

ص: ۶۷

۱- آقایان: محمد علی رضایی و همکارانش، ناصر مکارم شیرازی، کاظم بهرام پور و محسن قرائتی در تفسیر نور نیز «لا تعدُّ» را به صورت خطاب و «عیناک» را به صورت مفعول معنا کرده اند.

۲- عَدَاةٌ عَنِ الْأَمْرِ عَدَوًا وَعُدْوَانًا وَعَدَاهُ، كلاهما: صَيَّرَفَهُ وَشَغَلَهُ (لسان العرب). و ظاهر «وَلَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» نهی العینین عن أن تعدوا عن الذين يدعون ربهم، أي أن تجاوزاهم، أي تبعدا عنهم. و المقصود: الإعراض، ... و معنی نهی العینین نهی صاحبهما، فیؤول إلى معنی: و لا تعدی عینیک عنهم. و هو إيجاز بدیع (التحریر و التنویر، ج ۱۵، ص ۵۵).

وزن «تدعو» بوده است. فعل «تعدو» فعلی است مشترک میان صیغه ی چهارم (مفرد مؤنث غایب) و صیغه ی نهم (مفرد مذکر مخاطب) که قرائن کلامی، تعیین کننده است. در آیه ی شریفه، «عینا (= عینان)» به دلیل اینکه مرفوع است، (۱) فاعل برای «لا تعد» است پس نمی تواند صیغه ی نهم، یعنی مخاطب مذکر باشد؛ ولی ترجمه ی یاد شده و نظایر آن، این فعل را مخاطب گرفته و «عیناک» را مفعول آن شمرده اند. ترجمه ی درست آیه ی شریفه چنین است:

و دیدگانت از آنان برنگردد (مجتبوی).

### ۳. فعل های «لا یُعَذَّبُ» و «لا یُوثِقُ»

در آیات زیر

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذَّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ \* وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ. (۲)

فعل های «لا یُعَذَّبُ» و «لا یُوثِقُ» فعل هایی معلومند؛ ولی عده ای از مترجمان، آن را به صورت مجهول بازگردانده اند:

و در آن روز چون عذاب او کسی عذاب نشود\* و چون بند او کسی را نه بندند (رهنما).

ص: ۶۸

---

۱- عینان، مثنای عین است و در تئینه، الف علامت رفع می باشد.

۲- سوره ی فجر (۸۹)، آیات ۲۵ و ۲۶.

پس آن روز چنین عذاب کرده نشود چون عذاب او احدی\* و بند کرده نشود چون بند کردن او احدی (شعرانی).

ترجمه ی صحیح چنین است:

پس آن روز، کسی چون عذاب کردن او عذاب نکند.\* و هیچ کس چون به بند کشیدن او، به بند نکشد. (گرمارودی).

شایان ذکر است برخی از ترجمه های کهن، فعل های یاد شده را مجهول معنا کرده اند؛ ولی نه از سر غفلت، بلکه به گمان قوی، بر اساس قرائتی دیگر بوده است.

دقت نداشتن به معلوم و مجهول بودن افعال در ترجمه ها امری شایع است مانند: «يُزَجِّعُ» در آیه ی ۱۲۳ سوره ی هود و «يُزَجُّونَ» در بسیاری از آیات.

#### ۴. وصف «المُسْتَعَانُ»

در این دو آیه:

وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ؛<sup>(۱)</sup>

و بر آنچه توصیف می کنید، خدا یاری ده است (فولادوند).

ص: ۶۹

---

۱- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی ۱۸.

خدا بر آنچه وصف می کنید، یار و مدد کار من است (قرشی در احسن الحدیث).

رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُونَ؛<sup>(۱)</sup>

پروردگار ما همان بخشایشگر دستگیر است (فولادوند).

استعانه (مصدر «مستعان») از باب استفعال و به معنای یاری خواستن است. اسم فاعل آن، «مُستعین» یعنی کسی که یاری می طلبد و اسم مفعول آن «مُستعان» کسی است که از او یاری خواسته می شود<sup>(۲)</sup>. با توجه به آنچه گفته شد، در ترجمه های فوق، دو لغزش مشاهده می شود؛ یکی مربوط به صیغه ی کلمه است و آن، مشتبه شدن اسم مفعول به اسم فاعل است و دیگری مربوط به معنای کلمه است و آن، توجه نکردن به معنای طلب در کلمه است. آنچه در ترجمه های فوق آمده، معنای کلمه ی «مُعین» اسم فاعل از مصدر «إعانه» به معنای یاری دادن است؛ در حالی که «مُستعان»، اسم مفعول از مصدر استعانه به معنای یاری خواستن است.

بر اساس آنچه یاد شد، جمله ی مذکور چنین ترجمه می شود:

ص: ۷۰

---

۱- سوره ی انبیاء (۲۱)، آیه ی ۱۱۲.

۲- و اللّٰه المستعان أی: المطلوب منه العون علی احتمال ما تصفون من هلاک یوسف (البحر المحیط ، ج ۶، ص ۲۵۱).

و خداست که باید بر آنچه بیان می کنید، از او یاری خواست. (مجتبوی).

و دقیق تر

فقط (۱) خداوند است که بر آنچه بیان می کنید، از او درخواست یاری می شود.

## ۵. کلمه ی «وَرِق»

در آیه ی زیر

فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ؛ (۲)

اکنون از خویش، یک تن را با این درهمتان به شهر گسیل کنید (گرمارودی).

سخن درباره ی «وَرِق» است. در این ترجمه و بسیاری از ترجمه ها (۳) این واژه به «درهم» به صورت مفرد ترجمه شده است؛ در حالی که این کلمه به تصریح اهل لغت، به معنای «دراهم / درهم ها» است.

ص: ۷۱

- 
- ۱- چون خبر یعنی «المستعان» معرّف به ال است، جمله ی «الله المستعان» حاوی معنای حصر می باشد.
  - ۲- سوره ی کهف (۱۸)، آیه ی ۱۹.
  - ۳- ترجمه های آقایان آیتی، انصاریان فارسی، فولادوند، جعفری، مجتبوی، مشکینی، مکارم و ... .

ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

الْوَرِقُ وَ الْوَرِيقُ وَ الْوَرِيقُ: الدَّرَاهِمُ... وَ فِي الصَّحَاحِ، الدَّرَاهِمُ الْمَضْرُوبَةُ قَالَ أَبُو الْهَيْثَمِ الْوَرِيقُ وَ الرِّقَّةُ: الدَّرَاهِمُ خَاصَّةً؛ وَرِقٌّ وَ وِرْقٌ وَ وَرِقٌ يَعْنِي دَرَاهِمًا... وَ فِي كِتَابِ صَحَاحِ آتَمَدَةَ اسْتَأْنِ دَرَاهِمًا هَآئِ مَسْكُوكَةٌ اسْتَأْنِ أَبُو هَيْثَمٍ كَقَوْلِهِ: وَرِقٌّ وَ رِقَّةٌ فَفَقَطْ دَرَاهِمًا هَآئِ (پول های) نقره ای اسْتَأْنِ.

وَ فِي كِتَابِ الْعَيْنِ، نَكَارَتُ خَلِيلٍ آتَمَدَةَ اسْتَأْنِ:

الْوَرِيقُ وَ الرِّقَّةُ اسْمٌ لِلدَّرَاهِمِ؛ وَرِقٌّ وَ رِقَّةٌ نَامٌ دَرَاهِمًا هَآئِ.

رَاغِبٌ نِيْزٌ فِي مَفْرَدَاتِ خُودِ مِيْ نُوَيْسِدُ:

الْوَرِيقُ بِالْكَسْرِ: الدَّرَاهِمُ. قَالَ تَعَالَى «فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ»؛ وَرِقٌّ بِهٖ كَسْرُهُ رَاءَ يَعْنِي دَرَاهِمًا هَآئِ خُدَاوْنِدُ فَرَمُودُ: يَكِيٌّ اَزْ خُودَتَانِ رَا بَا اَيْنِ دَرَاهِمًا هَآئِ تَانِ (پول های نقره ای) بفرستید.

هَمَانِ كُونَهٗ كِهٖ مَلَاخِظَهٗ مِيْ شُودُ، لَغْتٌ شَنَاسَانِ «دَرَاهِمًا» بِهٖ صُورَتِ جَمْعٍ رَا مَعَادِلُ «وَرِيقٌ» دَانِسْتَهٗ اَنْدُ، نَهٗ «دَرَاهِمًا» بِهٖ صُورَتِ مَفْرَدٍ رَا.

عَلَاوَهٗ بِرِ تَصْرِيْحِ اَهْلِ لَغْتِ، ظَاهِرٌ حَالِ نِيْزِ نَشَانِ مِيْ دَهْدُ كِهٖ اَصْحَابُ كَهْفِ بَا خُودِ دَرَاهِمًا هَآئِ دَاشْتَهٗ اَنْدُ؛ چَرَا كِهٖ اَوَّلًا تَعْدَادِشَانِ حُدَاقِلِ هَفْتِ نَفَرِ بُوْدَهٗ وَ ثَانِيًا بِرِ اَسَاسِ رُوَايَاتِ، بَرِخِيٌّ اَزْ اَنَانِ اَزْ سِرَانِ وَ اَشْرَافِ بُوْدَهٗ اَنْدُ؛ لَذَا دَقِيْقٌ تَرِ، اَنْ اسْتَأْنِ كِهٖ نُوَشْتَهٗ شُودُ:

ص: ٧٢

اکنون یکی را از [میان] خود، با این سکه ها که دارید، به شهر بفرستید (طاهری).

## ۶. کلمه ی «عَمَدٍ»

در این آیه

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا. (۱)

خداوند، آسمان ها را بدون ستونی که ببینید آفرید (قرائتی در تفسیر نور).

[او] آسمان ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید (مکارم).

آسمان ها را بی ستونی که ببینیدش آفرید (مجتبوی).

در ترجمه های مذکور و بسیاری دیگر از ترجمه ها (۲) واژه ی «عَمَدٍ» به صورت مفرد معنا شده؛ در حالی که این واژه، جمع و به معنای ستون هاست.

راغب در مفردات می نویسد:

ص: ۷۳

---

۱- سوره ی لقمان (۱۳)، آیه ی ۱۰.

۲- ترجمه های آقایان محمد مهدی فولادوند، ابوالحسن شعرانی، بهرام پور، و تفسیر روشن از آقای حسن مصطفوی.



العمود، خشبٌ تعتمد عليه الخيمه و جمعه عُمُدٌ و عَمَدٌ. قال تعالى: «فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۱)»؛

عمود، چوبی است که خیمه بر آن نهاده شود و جمع آن عُمُدٌ و عَمَدٌ است. خداوند فرمود: «در ستون هایی دراز و کشیده (مجتبوی)».»

در لسان العرب نیز آمده است:

العمود، الخشبہ القائمہ فی وسط الخباء و الجمع أعمدہ و العمد اسم للجمع؛

عمود، آن چوبی است که در وسط خیمه بر پا می دارند. جمعش «أعمدہ» است و «عمد» اسم جمع آن است.

بر این اساس، ترجمه درست آیه چنین است:

آسمان ها را بدون ستون هایی که آن ها را ببینند، آفریده (انصاریان).

یعنی آسمان ها ستون هایی دارند، ولی شما آن ها را نمی بینید.

ترجمه ی نخست می نماید که یک ستون که نادیدنی است، آسمان ها را نگه داشته؛ ولی بر اساس ترجمه ی مطابقی، آیه ی شریفه، از آن حکایت دارد که در این میان، ستون های بسیاری آسمان ها را نگه داشته و مانع از فروپاشی آن هاست. اگر آیه ی شریفه، به جاذبه

ص: ۷۴

اجرام، اشاره داشته باشد که علم امروز آن را اثبات می کند، آیه ی شریفه، گویای آن است که جاذبه ها و نیرو های متعددی مایه ی نگهداشت کرات آسمانی است.

تذکر

برخی از مترجمان، آیه ی مورد بحث را به گونه ای دیگر ترجمه کرده اند:

خدا آسمان ها را به طوری که شما مشاهده می کنید، بدون ستون [و تکیه گاه] آفرید (کاویانپور).

در ترجمه های پیشین جمله ی «ترونها» صفت برای «عَمَدٍ» شمرده شده و ضمیر «ها» در آن به «عَمَد» باز گردانده شده است؛ ولی در این ترجمه و نظایر آن،<sup>(۱)</sup> ضمیر به «سماوات» ارجاع داده شده و جمله ی «ترونها» جمله ای مستأنفه به شمار آمده است، نه توضیح و صفت «عَمَد». بر این اساس، مفاد آیه چنین می شود: «خداوند، آسمان ها را بدون ستون هایی آفرید. شما می بینید آن ها هیچ ستونی ندارند و به جایی تکیه نزده اند».

اما باید توجه داشت که چنانچه این معنا مراد بود، جمع آوردن «عمد» توجیهی نداشت.

ص: ۷۵

---

۱- ترجمه های آقایان بلاغی در حجه التفاسیر ، بروجردی، خسروی، نوبری و برخی دیگر.

در آیه ی زیر

يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ؛ (۱)

از [مهیب] آذرخش [و] بیم مرگ، سرانگشتان خود را در گوش هایشان می نهند (فولادوند).

در این ترجمه و بسیاری از دیگر ترجمه ها (۲) کلمه ی «صواعق» که جمع «صاعقه» (۳) است، به صورت مفرد (آذرخش) معنا شده و این، در ترسیم تشبیه منافقان به گرفتاران در صاعقه یا صاعقه ها اثری بسزا دارد.

ترجمه ی فوق علاوه بر این، «اصابع» به «سرانگشتان» ترجمه شده است؛ در حالی که «اصابع» خود انگشتان است، نه سرانگشتان. حقیقت این است که آدمی سرانگشت خویش را در گوش می نهند، نه تمام انگشتان را؛ ولی آیه ی شریفه با تعبیر «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ» می رساند که تعدد صاعقه ها و صدای مهیب آن ها، چنان دهشت ایجاد می کرد که سرانگشتان برای نشنیدن غرش ها کفایت

ص: ۷۶

۱- سوره ی بقره (۲) ، آیه ی ۱۹ .

۲- در ترجمه های آقایان مکارم شیرازی، الهی قمشه ای، آیتی، پورجوادی، خانم صفارزاده نیز «صواعق» مفرد معنا شده است.

۳- «الصَّاعِقَةُ: النَّازِلَةُ مِنَ الرَّعْدِ وَالْجَمْعُ صَوَاعِقُ وَلَا تُصِيبُ شَيْئًا إِلَّا دَكَّتْهُ وَأَحْرَقَتْهُ» (المصباح المنیر).

نمی کرد؛ لذا گرفتاران در رعد و برق و آذرخش ها می خواستند تمام انگشتان خود را در گوش هایشان نهند.

## ۸. کلمه ی «بَشْر»

در آیه ی ذیل

فَقَالُوا أَ بَشَرٌ يَهْدُونَنَا؟ (۱)

گفتند: «آیا انسانی ما را هدایت می کند؟» (فولادوند).

گفتند: آیا بشری ما را راهنمایی کند؟ (گرمارودی).

گفتند که آیا فردی از بشر هدایت می کند ما را (مصطفوی در تفسیر روشن).

واژه ی «بَشْر» در لغت عرب، هم در معنای مفرد به کار می رود، مانند «وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا» (۲)؛ تو جز انسانی مانند ما نیستی» و هم در معنای جمع، (۳) مانند «مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا» (۴)؛ شما جز انسان هایی مانند ما نیستید». در این گونه موارد، قراین کلامی (لفظی و غیر لفظی) گویای مراد است. در آیه ی مورد بحث به دلیل ارجاع ضمیر جمع در

ص: ۷۷

---

۱- سوره ی تغابن (۶۴)، آیه ی ۶.

۲- سوره ی شعراء (۲۶)، آیه ی ۱۸۶.

۳- البَشَرُ: الخَلْقُ يَقَعُ عَلَى الْأُنثَى وَالذَّكَرِ وَالوَاحِدِ وَالْإِثْنَيْنِ وَالْجَمْعِ، لَا يَثْنَى وَلَا يَجْمَعُ يَقَالُ: هِيَ بَشَرٌ وَهُوَ بَشَرٌ وَهَمَا بَشَرٌ وَهَمَّ بَشَرٌ (لسان العرب).

۴- سوره ی یاسین (۳۶)، آیه ی ۱۵.

«یهدوننا» به «بشر» مراد از آن، معنای جمع است؛ لذا ترجمه های یاد شده و نظایر آن ها (۱) را نمی توان ترجمه هایی درست تلقی کرد؛ پس باید نوشت:

آن ها گفتند: آیا بشرهایی (از جنس خودمان) ما را هدایت می کنند؟! (مشکینی).

گفتنی است که به جز واژه ی «بشر» که در دو معنای جمع و مفرد به کار می رود، تعدادی دیگر از کلمات نیز این چنینند؛ مانند: «فُلُکْ؛ کشتی، کشتی ها». (۲)

فَأَنْجِيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ؛ (۳)

پس او و کسانی را که در آن کشتی آکنده همراه او بودید، نجات دادیم.

در این آیه، از آن رو که «فُلُکْ» به لفظ «مشحون» توصیف شده است، نشان می دهند که مراد از آن، معنای مفرد است و اگر معنای جمع می داشت، وصف آن «مشحونه یا مشحونات» می شد.

حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيْحٍ طَبِيْهِ؛ (۴)

ص: ۷۸

- 
- ۱- ترجمه ی آقایان شعرانی، فارسی، پورجوادی، انصاری و برخی دیگر.
  - ۲- الْفُلُکُ بِالضَّمِّ: السَّفِيْنَةُ، تَذَكْرٌ وَ تَوَثُّتٌ وَ تَقَعُ عَلٰی الْوَاحِدِ وَ الْاِثْنَيْنِ وَ الْجَمْعِ (لسان العرب).
  - ۳- سوره ی شعراء (۲۶)، آیه ی ۱۱۹.
  - ۴- سوره ی یونس (۱۰)، آیه ی ۲۲.

تا آن گاه که در کشتی‌ها باشید و آن‌ها شما را به وسیله‌ی بادی ملایم حرکت دهند.

در این کریمه، واژه‌ی «فُلُکْ» در معنای جمع به کار رفته است؛ زیرا ضمیر جمع مؤنث در «جَرَّیْنَ» به آن باز می‌گردد؛ در حالی که در برخی از ترجمه‌ها مفرد معنا شده است.

زمانی که در کشتی قرار می‌گیرید و بادهای موافق آنان را (به سوی مقصد) حرکت می‌دهد (مکارم).

در این ترجمه‌ی و نظایر (۱) آن «فُلُکْ» به رغم اینکه جمع است، به «کشتی» معنا شده است. علاوه بر این، فاعل «جَرَّیْنَ»، «رِیحِ طَبَّیْهِ» شمرده شده است (بادهای موافق آنان را حرکت می‌دهد)؛ در حالی که فاعل «جَرَّیْنَ» ضمیر «نَ» است و به «فُلُکْ» باز می‌گردد (۲) پس «کشتی‌ها آنان را به وسیله‌ی باد موافق حرکت می‌دهند» صحیح است.

از دیگر کلماتی که در معنای جمع و مفرد به کار می‌رود، کلمه‌ی «ضیف؛ مهمان، مهمانان» (۳) و «سمع؛ گوش، گوش‌ها» (۴) است؛ از این

ص: ۷۹

---

۱- ترجمه‌ی آقایان الهی قمشه‌ای، و پورجوادی و برخی دیگر نیز از این لغزش مصون نمانده‌اند.

۲- ترجمه‌ی آقایان آیتی، پورجوادی، قرائتی در تفسیر نور و برخی دیگر نیز از این لغزش، مصون نمانده‌اند.

۳- «الضیف هو المنضوی الی غیره لطلب القری و هو یقع علی الواحد و الاثنین و الجمع لأنه فی الأصل مصدر وصف به و قد یجمع بالأضیاف و الضیوف و الضیفان» (مجمع البیان).

۴- سمع نیز مانند ضیف است.

رو باید در آیاتی که کلمه ی «سمع» به کار رفته است، به قراین موجود در آن ها توجه شود، تا ترجمه ی درست، ارائه گردد؛ مثلاً در آیه ی «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً» (۱).

از آن رو که «قلوب» و «ابصار» به صورت جمع آمده، نشان آن است که مراد از «سمع» نیز معنای جمع است، نه مفرد؛ لذا جای این سؤال باقی نمی ماند که چرا در آیات بسیاری که هم واژه ی «ابصار» و هم واژه ی «سمع» به کار رفته، یکی به صورت جمع و دیگری به صورت مفرد استعمال شده است؟ آشکار است که واژه ی «سمع» در این گونه موارد، معنای جمع دارد و مفرد به شمار نمی آید.

تذکر

مطابقت ترجمه با متن از حیث جمع و مفرد، ضروری است؛ ولی باید دانست که چه بسا الفاظی در لغت عرب به صورت جمع یا مفرد به کار رفته اند؛ ولی آن کاربرد به اقتضای قواعد ادبی عرب و گویش خاص آن زبان است. در این گونه موارد باید اقتضای زبان مقصد و قواعد آن زبان رعایت شود؛ مثلاً در مورد تمیز اعداد، قواعد خاصی

ص: ۸۰

در زبان عرب مطرح است؛ مانند اینکه تمیز اعداد سه تا ده باید به صورت جمع استعمال شود و مفرد آوردن آن، خطاست. از این نمونه اند: «ثلاثة شهور»، «اربع شهادت»، «سته ایام»، «سبع سموات» و «ثمانی حجج» که در ترجمه ی این گونه عبارات، باید اقتضای زبان مقصد رعایت شود؛ مثلاً در زبان فارسی گفته نمی شود: «سه ماه ها» و «چهار گواهی ها» و «شش روزها» و «هفت آسمان ها»؛ بلکه به صورت مفرد می آید.

همچنین در مورد صفت و موصوف، در زبان عرب، قاعده آن است که اگر موصوف جمع است، صفت آن نیز به صورت جمع بیاید و همچنین است در مورد مبتدا و خبر، حال و ذو الحال، و... در این گونه موارد که جمع یا مفرد یا مثنا آوردن، اقتضای قواعد زبان است، در ترجمه باید اقتضای زبان مقصد ملاحظه شود؛ مثلاً در ترجمه ی «آیات بینات»، «بینات» جمع است؛ ولی در بازگردان آن، «آیه های روشن ها» نمی آید و در ترجمه ی «وَهُمْ كَفَّارٌ» نوشته نمی شود: «در حالی که کافران باشند».



اشاره

شناخت معنای کلمه و هیأت آن، شرط لازم برای فهم یک جمله است؛ ولی کافی نیست؛ زیرا جایگاه کلمه در جمله و موقعیت جمله در کلام، تعیین کننده معنای مقصود است؛ یعنی پس از آنکه از منابع لغوی و با دانش صرف، معلوم شد که مثلاً کلمه ی «أَرْجِل» جمع رَجِل است و رَجِل به معنای پاست، نمی توان به معنای آیه ی شریفه ی «وَأَمْسِيْ حُوا بِرُؤْسِيْكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ» (۱) پی برد، تا آن گاه که موقعیت نحوی «أرجل» در آیه ی شریفه معلوم شود؛ لذا خطا در شناخت جایگاه کلمه و موقعیت نحوی آن به طور طبیعی، خطای در فهم معنا و مفهوم و ترجمه و تفسیر آیه را در پی دارد. اینک نمونه هایی از لغزش در ترجمه ها به دلیل خطا در شناخت موقعیت کلمه از حیث نحو را یادآور می شویم.

۱. «طَعَامٌ»

در آیه ی زیر

قَالَ لَا يَأْتِيكُمْ طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمْ. (۲)

ص: ۸۲

۱- سوره ی مائده (۵)، آیه ۶.

۲- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی ۳۷.

(یوسف) گفت: «غذایی که بدان روزی داده می شوید، برای شما نمی آورند، مگر اینکه قبل از آوردن (غذا) برای شما، از تعبیر آن شما را باخبر سازم (رضایی اصفهانی).

واژه ی «طعام» به دلیل اینکه مرفوع است، فاعلِ «لَا يَأْتِيكُمَا» است و همچنین فاعلِ «يَأْتِيكُمَا» در «قَبْلَ أَنْ يَأْتِيكُمَا» ضمیری است که به «طعام» باز می گردد؛ ولی در ترجمه ی یادشده و نظایر آن، (۱) کلمه ی «طعام» به رغم اینکه مرفوع است، مفعولٌ به معنا شده است. توضیح اینکه فعل «يَأْتِي» به معنای «می آید» است و آن گاه معنای «می آورد» را افاده می کند که به وسیله «باء تعدیه» مفعول دومی بگیرد. برای مثال:

أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ (۲)؛ آیا پیامبرانی از خودتان نزد شما نیامدند؟

أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشِهَا (۳)؛ کدامین شما تخت او [بلقیس] را نزد من می آورد؟

در آیه ی اول، «رسل» همانند «طعام»، فاعل است و فعل «لَمْ يَأْتِ» به معنای «نیامده است» می باشد. در آیه ی دوم نیز «يَأْتِي» به

ص: ۸۳

---

۱- آقایان فولادوند، مشکینی، کاویانپور، یاسری، انصاری و خانم صفارزاده نیز آیه ی شریفه را با اندک اختلافی در تعبیر، همین گونه ترجمه کرده و از این خطا مصون نمانده اند.

۲- سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۱۳۰.

۳- سوره ی نمل (۲۷)، آیه ی ۳۸.

وسیله حرف باء، متعدی شده و به معنای «می آورد» است و «بعرشها» مفعول دوم آن می باشد.

بر این اساس، ترجمه ی درست آیه چنین می شود:

طعامی که روزی شما می کنند، به شما نمی رسد، مگر اینکه قبل از اینکه به شما رسد [یا قبل از رسیدنش] تعبیر آن را به شما خبر داده ام.

باید توجه داشت که دقت در تعبیرهای قرآن، ما را به حقایقی در زمینه های گوناگون واقف می کند. از مقایسه ی این دو تعبیر «غذای شما را برای شما نمی آورند» و «غذای شما به شما نمی رسد» می توان به ویژگی های زندان یوسف پی برد. از تعبیر اول که خلاف آیه است، چنین دریافت می شود که زندان بانان یا مأمورانی دیگر، غذا را برای زندانیان می آوردند؛ ولی از تعبیر دوم که مطابق آیه است، چنین بر می آید که غذای زندانیان به وسیله ای به جز زندان بانان یا مأموران دیگر به آنان می رسید؛ مثلاً با طناب یا چیزی مانند نقاله به آنان می رسید.

## ۲. عبارت «ما تُنْهَوْنَ»

در این آیه

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ؛ (۱)

ص: ۸۴

---

۱- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۳۱.

اگر از گناهان بزرگی که از آن بازداشته شده اید، دوری گزینید؛ از گناهان (کوچک) تان چشم پوشی می کنیم (گرمارودی).

اگر از گناهان بزرگی که از آن [ها] نهی شده اید، دوری گزینید، بدی های شما را از شما می زداییم (فولادوند).

اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید، پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم (مکارم).

در سایر ترجمه ها نیز با اندک اختلافی در تعبیر، همین گونه معنا شده است. از ترجمه های یاد شده بر می آید که عبارت «ما تنهون عنه» صفت «کبائر» است؛ زیرا گفته اند «از گناهان بزرگی که از آن نهی شده اید» یا «باز داشته شده اید».

اگر «ما تنهون عنه» صفت «کبائر» دانسته شود، این سؤال مطرح است که آیا این صفت، احترازی است یا توضیحی؟

بر فرض اول، وصف یعنی «ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ» گناهان بزرگ را به دو دسته تقسیم می کند؛ دسته ای که مورد نهی قرار گرفته و دسته ای که از آن ها نهی نشده است و این، قطعاً ناصواب است. آیا ممکن است گناه بزرگی را تصور کرد که خداوند از آن، نهی نکرده باشد و مکلفان را از ارتکاب آن باز نداشته باشد؟! و بر فرض دوم، وصف «ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ» در حقیقت، تعریف و توضیحی برای گناهان کبیره است؛ یعنی «اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید و گناه کبیره گناهی است که از

آن نهی شده اید...». مفهوم این عبارت، یکی از دو معنای ذیل است:

یکم، همه ی گناهان از آن روی که مورد نهی واقع شده اند، کبیره اند و گناه صغیره در شریعت نیست.

دوم، گناه صغیره، گناهی است که در شریعت از آن، نهی نشده است؛ یعنی مردم از ارتکاب آن، باز داشته نشده اند و در عین حال، گناه است.

نادرستی دومین احتمال نیازمند توضیح نیست؛ زیرا فرض گناه بدون اینکه از ارتکاب آن باز داشته شود، فرض نادرستی است.

احتمال اول، با وجود آنکه معقول است و ممکن است که گفته شود: همه ی گناهان، مورد نهی واقع شده اند و همه کبیره هستند؛ ولی با فراز بعد که فرمود: «نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» ناسازگار است؛ زیرا منظور از «سینات» در اینجا به قرینه ی «نکفر»، گناهان است که به قرینه مقابله (۱) مقصود از آن، گناهان صغیره خواهد بود. علاوه بر آنچه گفته شد، مبنای وجوه یادشده، نادرست است؛ زیرا «ما» در «ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ» به شهادت مفسران و ادیبان، موصوله است و موصولات، معرفه اند و نمی توانند برای «کبائر» که نکره است، صفت قرار گیرند.

وجه صحیح، که هم از دیدگاه ادبی بی اشکال و هم از نظر معنا درست است، این است که گفته شود: «ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ» مضاف الیه

ص: ۸۶

---

۱- در فصل چهارم درباره ی قرینه ی مقابله، بحث خواهد شد.

«کبائر» است. بر این اساس، ترجمه ی درست آیه، چنین است:

اگر آنچه را از آن نهی می شوید، کبیره هایش را مرتکب نشوید، گناهان صغیره ی شما را از شما می زداییم.

بر این مبنا گناهان دو قسم می شود کبیره و غیر کبیره. و آیه ی شریفه می فرماید: اگر از کبیره های آن گناهان، اجتناب کنید، به صغیره ها مؤاخذه نمی شوید (نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ).

تذکر

در ترجمه های اول و دوم، فعل مضارع «تنهون» به ماضی ترجمه شده است که دقیق نیست؛ به خلاف ترجمه ی سوم که این مسامحه در آن نیست. در ترجمه ی اول و سوم «عنکم» در «نُكْفَرُ عَنْكُمْ» معنا نشده است؛ بر خلاف ترجمه ی دوم که از این مسامحه پیراسته است.

### ۳. جایگاه نحوی «رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ»

در آیه ی زیر

وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۱)

هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است (فولادوند).

نه هیچ تر و خشکی وجود دارد، جز اینکه در کتابی آشکار [=کتاب علم خدا] ثبت است (مکارم).

ص: ۸۷

غالب قریب به اتفاق مترجمان با اندک تفاوتی، بخش مذکور از آیه ی شریفه را همین گونه ترجمه کرده اند.

بررسی

در ترجمه های یاد شده و نظایر آن، خطایی دیده می شود که از کم توجهی به جایگاه و اعراب کلمات «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ» برخاسته است. توضیح اینکه، «لا» بر اساس آنچه اهل ادب یاد کرده اند، سه نوع است: الف. «لا»ی نهی، مانند «وَلَا يَغْتَبُّ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» (۱). ب. «لا»ی زایده، مانند: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ \* وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ \* وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ» (۲). ج. «لا»ی نفی. «لا»ی نفی نیز پنج قسم است: یکم، «لا»ی نفی که بر سر فعل می آید؛ مانند: «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيًا» (۳). دوم، «لا»ی نفی جنس؛ مانند: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» (۴). سوم، «لا»ی شبیه به لیس؛ مانند: «لَا فِيهَا غَوْلٌ» (۵). چهارم «لا»ی جواب؛ مانند اینکه گفته شود: «أجاءك زيد؟» که در جواب گفته می شود: «لا». پنجم، «لا»ی عاطفه؛ مانند: «جاء زيداً لا عَمْرُو» (۶).

ص: ۸۸

- ۱- سوره ی حجرات (۴۹)، آیه ۱۲.
- ۲- سوره ی فاطر (۳۵)، آیات ۱۹، ۲۰ و ۲۱.
- ۳- سوره ی واقعه (۵۶)، آیه ی ۲۵.
- ۴- سوره بقره (۲)، آیه ی ۲.
- ۵- سوره ی صافات، آیه ی ۴۷.
- ۶- ر.ک: مغنی اللیب، ذیل عنوان حرف اللام «لا».

باتوجه به آنچه یاد شد، به آیه ی مورد بحث، باز می گردیم، تا دریابیم حرف «لا» در «لارطب» و «لایابس» از کدام اقسام مذکور است و موقعیت اعرابی کلمات «رطب» و «یابس» چیست؟

قطعاً «لا»ی نهی نیست؛ چرا که آن، مخصوص فعل مضارع است. «لا»ی شبیه به «لیس» هم نیست؛ زیرا در این صورت باید «رطب» و «یابس» مرفوع جلوه می کردند. «لا»ی نفی جنس نیز نیست و گر نه «رطب» و «یابس» مبنی بر فتح می شدند. در این میان، آنچه قابل طرح است، این است که «لا» در «لارطب» و «لایابس» و همچنین «و لا حبه» زایده و واو عاطفه باشد و تنها کلمه ای که می تواند معطوف علیه باشد، «ورقه» در جملات پیشین آیه است:

وَمَا تَشْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.

و چون «وَرَقِهِ» فاعل برای «مَا تَشْقُطُ» است کلمات «حبه» و «رطب» و «یابس» نیز فاعل برای «مَا تَشْقُطُ» به حساب می آیند.

و همان طور که «إِلَّا يَعْلَمُهَا» به معطوف علیه (وَرَقِهِ) مرتبط است، به آنچه بر آن عطف شده است نیز مرتبط می شود و «إِلَّا فِي كِتَابٍ» توضیح یا تأکید برای «إِلَّا يَعْلَمُهَا» است و جمله بدین صورت خواهد بود: وَمَا تَشْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ وَلَا حَبَّهُ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.

بنابراین مفاد آیه چنین می شود:



و هیچ برگی و هیچ دانه ای و هیچ تر و خشکی فرو نمی افتد، مگر اینکه خدا آن را می داند. این ها سقوط نمی کنند، مگر اینکه در کتابی آشکار ثبت است.

زمخسری بیان می کند که «وَلَا حَبَّه... وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ» عطف بر «وَرَقَه» است و فاعل «ورقه» به شمار می آید و «إِلَّا فِي كِتَابٍ» بسان تأکیدی برای «إِلَّا يَعْلَمُهَا» است؛ زیرا کتاب مبین، همان علم الهی است. (۱)

ابن حیان (۲) و علامه ی طباطبایی نیز آیه را به همین صورت تبیین کرده اند، جز اینکه علامه فرموده است: «إِلَّا فِي كِتَابٍ» بدل برای «إِلَّا يَعْلَمُهَا» است. (۳)

ص: ۹۰

۱- «وَلَا حَبَّه... وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ» عطف علی «وَرَقَه» و داخل فی حکمها کأنه قيل «و ما یسقط شیء من هذه الاشياء الا یعلمها» و قوله «إِلَّا فِي كِتَابٍ» کالتکریر لقوله لِأَنَّ معنی «إِلَّا يَعْلَمُهَا» و معنی «إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» واحد. و الکتاب المبین: علم اللّٰه تعالی (کشاف، ج ۲، ص ۳۲).

۲- و لا حبه و لا رطب و لا یابس معطوف علی قوله مِنْ وَرَقَه و الاستثناء الأول منسحب علیها کما تقول: ما جاءنی من رجل إلا أکرمته و لا امرأه، فالمعنی إلا أکرمتها و لكنه لما طال الکلام أعید الاستثناء علی سبیل التوکید و حسنه کونه فاصله رأس آیه (البحر المحيط ج ۴، ص ۵۳۷).

۳- و قوله: «وَلَا حَبَّه فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ» إلخ، معطوفات علی قوله: «مِنْ وَرَقَه» علی ظاهر السياق، و المراد بظلمات الأرض بطونها المظلمه التي تستقر فیها الحبات فینمو منها ما ینمو و یفسد ما یفسد فالمعنی: و لا تسقط من حبه فی بطون الأرض المظلمه و لا یسقط من رطب و لا من یابس أیاً ما کانا إلا یعلمها، و علی هذا فقوله: «إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» بدل من قوله: «إِلَّا يَعْلَمُهَا» سد مسده، و تقدیره إلا هو واقع مکتوب فی کتاب مبین (المیزان، ج ۷، ص ۱۳۰).

این در حالی است که در ترجمه های یاد شده، عبارت «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ» را با قبل مرتبط ندانسته اند. علاوه بر آن، حرف «لا» در «وَلَا حَيَّةٌ» و «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ» را «لا»ی نفی جنس یا شبیه لیس شمرده و «حبه و رطب و یابس» را اسم آن و خبرش یعنی «موجود» را مقدر پنداشته اند؛ بدین صورت: «وَلَا حَبَهُ وَلَا رَطْبَهُ وَلَا يَابِسَهُ» موجوده الا فی کتاب مبین یا وَلَا حَبَّهُ وَلَا رَطْبَهُ وَلَا يَابِسَهُ...» که نادرستی آن دانسته شد.

#### ۴. مضارع مجزوم در جواب طلب

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ. (۱)

وَأَوْفُوا بعهدي أوفِ بعهديكم. (۲)

فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ. (۳)

در این آیات، فعل های مضارع «أَسْتَجِبْ»، «أُوفِ»، «أَذْكَرُكُمْ» به

ص: ۹۱

۱- سوره ی غافر (۴۰)، آیه ی ۶۰.

۲- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۴۱.

۳- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۱۵۳.

صورت مجزوم آمده است؛ زیرا در جواب فعل های امر «ادْعُونِي»، «أَوْفُوا» و «اذْكُرُونِي» قرار گرفته است. اهل ادب گفته اند: فعل مضارع در جواب طلب (امر و نهی، عرض و تحضیض و تمنی) و استفهام از آن روی مجزوم می شود که شرطی مقدر دارد؛ بنابراین معادل آیات، چنین است:

ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ: ادعونی ان تدعونی استجب لکم.

وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ: اوفوا بعهدی ان توفوا بعهدی اوف بعهدکم.

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ: اذکرونی ان تذکرونی اذکرکم.

بر این اساس، مفاد آیات مذکور به ترتیب چنین می شود:

مرا بخوانید؛ (اگر بخوانید،) شما را اجابت می کنم.

به عهد من وفا کنید؛ (اگر وفا کنید،) من نیز به عهد شما وفا می کنم.

مرا یاد کنید؛ (اگر یاد کنید،) من نیز شما را یاد می کنم.

باتوجه به آنچه گذشت، ترجمه ی آیات فوق به صورت ذیل، خالی از مسامحه نخواهد بود:

پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا پاسختان دهم (گرمارودی).

و پروردگارتان فرمود: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم» (فولادوند).

پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم» (مکارم).

زیرا کلمه ی «تا» معنایی را القا می کند که آیه ی شریفه با توجه به تقدیر شرط، آن را بر نمی تابد؛ زیرا ترجمه های یاد شده به ترتیب ترجمه ی این عبارت هاست «أَدْعُونِي لِأَسْتَجِيبَ لَكُمْ»، «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي لِأَوْفَىٰ بِعَهْدِكُمْ» و «أَذْكُرُونِي لِأَذْكُرْكُمْ».

قابل ذکر است که نه تنها ترجمه ی دقیق آیات مذکور وانهاده شده، بلکه نکته ای را که آیات با مجزوم آوردن فعل مضارع در صدد بیان آن بوده اند، نهان مانده است؛ برای مثال در آیه ی ۶۱ سوره ی بقره دقت می کنیم:

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ

و [یاد کنید] آن گاه را که گفتید: ای موسی! هرگز یک [رنگ] خوراک را بر نمی تابیم. به خاطر ما از پروردگارت بخواه، تا برای ما از آنچه زمین می رویاند،... برآورد (گرمارودی).

در آیه ی شریفه «يُخْرِجُ» در جواب فعل امر (ادْعُ) به صورت مجزوم آمده است و در این ترجمه و سایر ترجمه ها به عبارت «تا» برای ما برآورد» ترجمه شده است؛ در حالی که ترجمه ی دقیق آیه، چنین است:

برای ما از پروردگارت بخواه [که روییدنی های زمین را برای ما برآورد؛ اگر بخواهی] او از آنچه زمین می رویاند،... برای ما بر می آورد.

آیه، گویای این نکته است که قوم حضرت موسی می دانستند که دعای او به درگاه خدا، اجابت حتمی را به دنبال دارد؛ «از او بخواه؛ اگر بخواهی، همان می کند (ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ)؛ نه بخوان تا چنین کند. از این تعبیر، نکته یاد شده استفاده نمی شود.

مثالی دیگر، در داستان فرعون و جمع آوری ساحران آمده است.

وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ. يَا تُوَكَّ بِكَلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ. (۱)

گرد آورندگان [جادوگران] را در شهرها بفرست تا هر جادوگر دانایی را به نزد تو آورند (انصاری).

و گردآورندگان را به شهرها بفرست تا هر ساحر دانایی را نزد تو آرند (فولادوند).

و جمع آوری کنندگان را به همه شهرها بفرست تا هر ساحر دانا (و کارآموده ای) را به خدمت تو بیاورند! (مکارم).

در این آیه نیز «يَا تُوَكَّ» به صورت مضارع مجزوم در جواب فعل

ص: ۹۴

امر (أُرْسِلُ) قرار گرفته و به تقدیر شرط، مجزوم شده است؛ یعنی:

گردآورندگان را به شهرها بفرست؛ [در این صورت] هر ساحر دانایی را نزد تو می آورند.

ملاحظه می شود که: «بفرست تا بیاورند» با «بفرست می آورند» تفاوت معنایی روشنی دارد و دومی که ترجمه ی دقیق آیه است می رساند که فرستادن فرعون در پی ساحران، همان و آوردن آن ها همان که این، به قدرت و نفوذ فرعون در سراسر کشور خویش اشاره دارد؛ در حالی که این معنا در ترجمه ی اول دیده نمی شود؛ یعنی جمله ی «بفرست تا بیاورند» نمی فهماند که آیا آن ها به آوردن ساحران موفق می شوند یا نه؟

مثالی دیگر:

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَّ رِجَالًا...؟ (۱)

در میان مردم برای [ادای] حج، بانگ برآور تا [زائران] پیاده... به سوی تو روی آورند (فولادوند).

در این ترجمه و بسیاری از ترجمه ها فعل مضارع مجزوم (يَأْتُوكَ) که در جواب امر (أَذِّنْ) واقع شده، به صورت «تا به سوی تو روی آورند» (فولادوند) یا «تا به نزد تو آیند» (گرمارودی) یا «تا به سوی تو آیند» (مکارم) منعکس شده است؛ در حالی که ترجمه ی دقیق،

ص: ۹۵

چنین است:

در میان مردم به حج، بانگ برآور [در این صورت یا اگر بانگ برآوری] پیاده... نزد تو می آیند.

این ترجمه، گویای این نکته است که مردمان ندای تو را پاسخ خواهند داد و این فرمان را اجابت می کنند؛ «أَذِّنْ... يَا تُوكَّ / اعلام کن.. می آیند» ولی مترجمان آیه را به صورت «أَذِّنْ لِيَا تُوكَّ؛ اعلام کن تا بیایند» ترجمه کرده اند.

در مثالی دیگر، درباره ی ناقه ی حضرت صالح می خوانیم:

هَذِهِ نَاقَةٌ لِلَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُّوْهَا تَأْكُلْ فِي اَرْضِ اللّٰهِ؛ (۱)

این شتر خداوند است که برای شما نشانه ای است. او را رها کنید، تا بر زمین خدا بچرد (گرمارودی).

در این ترجمه و سایر ترجمه ها فعل مضارع «تَأْكُلْ» که در جواب فعل امر «ذَرُّوا» واقع شده به صورت «تا بر زمین بچرد» معنا شده است؛ در صورتی که با توجه به قواعد نحو جمله، شرط مقدری دارد؛ یعنی: «ذَرُّوْهَا اِنَّكُمْ اِنْ تَذَرُّوْهَا تَأْكُلْ فِي اَرْضِ اللّٰهِ»

آن را واگذارید، اگر واگذاریدش در زمین خدا می چرد.

یعنی به زمین های زراعی شما تجاوز نمی کند. براساس این معنا که برخاسته از قواعد ادبی و نحوی است، ارتباط میان عبارت «لَكُمْ

ص: ۹۶

آیه» با جمله ی «ذُرُّوْهَا تَأْكُلُ...» کاملاً آشکار می شود. توضیح اینکه عبارت «لَكُمْ آيَةٌ» بیان می کند که این ناقه، آیت و نشانه ای بر حقانیت رسالت حضرت صالح است. جمله ی «ذُرُّوْهَا تَأْكُلُ...» یکی از جلوه های اعجاز را بیان می کند و آن اینکه اگر رها باشد، به خلاف سایر حیوانات در زراعت ها و کشتزارهای مردم نمی چرد و بین آن ها و علفزارهای عمومی تفاوت می گذارد.

## ۵. «بَدَمٍ كَذِبٍ»

در آیه ی زیر مفعول به است

وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ؛(۱)

پیراهنش را [آغشته] به خونی دروغین آوردند (فولادوند).

پیراهن او را با خونی دروغین [آغشته ساخته، نزد پدر] آوردند (مکارم).

پیراهن یوسف را که با خون دروغی آلوده بود، آوردند (قرشی در احسن الحدیث).

بررسی

در ترجمه های فوق «جَاءُوا» متعدی شمرده شده و به «آوردند» بازگردانده شده است و «قَمِيصٍ» مفعول آن شمرده شده است؛ در حالی که «جاء» و دیگر مشتقات آن به وسیله ی «باء» متعدی به

ص: ۹۷



مفعول می شود؛ مانند: «الآنَ جِئْتُ بِالْحَقِّ؛ (۱) اکنون حق را آوردی» و «كَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ؛ (۲) پس چگونه خواهند بود آنگاه که از هر امتی گواهی بیاوریم» نه اینکه به وسیله ی «علی» متعدی شود.

ترجمه ی اول، بازگردانِ چنین عبارتی است: «جاءوا بقميصه متلطخاً بدم كذب» و ترجمه ی دوم بازگردانِ چنین عبارتی است: «جاءوا بقميصه مع دم كذب». برخی از مترجمان به نکته ی یاد شده توجه کرده و چنین آورده اند.

و خونی دروغین را بر پیراهنش آوردند (مجتبوی).

و بر پیراهنش خونی دروغین آوردند (انصاری).

بررسی

در این دو ترجمه «بدم كذب» مفعول «جاءوا» دانسته شده است که نظری صائب است؛ ولی به موقعیت نحوی «علی قميصه» توجه کافی نشده است؛ لذا ترجمه های یاد شده از نارسایی، پیراسته نیست. ظاهر، این است که «علی قميصه» حال مقدم برای «بدم كذب» است و مفاد عبارت بدین گونه است «و جاءوا بدم كذب حالكون الدم علی قميصه» بر این اساس ترجمه ی دقیق آیه این است:

و خون دروغینی را که بر روی پیراهن او بود، آوردند.

ص: ۹۸

---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۷۱.

۲- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۴۱.

بر این اساس «علی قمیصه» خود گویای دروغین بودن خونی است که پیراهن یوسف را بدان آغشته کردند؛ زیرا اگر یوسف را گرگ دریده بود، طبعاً باید زیر پیراهن خونین می شد، نه اینکه خون، روی پیراهن را فرا بگیرد. تقدیم «علی قمیصه» نیز به دروغین بودن خون اشاره دارد؛ یعنی وجود خون بر روی پیراهن، پیشاپیش اعلام می کرد که این، خونی دروغین است.

شاید مقصود از «و خونی دروغین را بر پیراهنش آوردند» این باشد که «بر پیراهنش خونی دروغین ریختند» یا «خونی دروغین بر آن قرار دادند»؛ یعنی مراد از «جاءوا» آوردن پیراهن خونین نزد یعقوب علیه السلام نیست. این معنا با دو اشکال اساسی مواجه است:

یکم، تعبیر کردن از «ریختن خون بر پیراهن» با عبارت «آوردن خون بر پیراهن»، نه تنها از بلاغت قرآن به دور است، بلکه تعبیری نامتعارف و غیر معمول به شمار می آید. درست مانند این است که به جای «آب گرم بر سرم ریختم» گفته شود: «جئتُ بماءٍ حارٍّ علی رأسی / آبی گرمی بر سرم آوردم».

قالب درست و عبارت شایسته ی چنین مفهومی این است:

«جعلوا علی قمیصه دماً کذباً» و بهتر از آن، «صَبُّوا علی قمیصه من دمٍ کذبٍ» یا «صَبُّوا فوق قمیصه من دمٍ کذبٍ» است؛ چنانکه خدا فرمود:

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ؛ (۱)

آن گاه از عذاب آب جوشان بر سرش بریزید.

لذا معنایی که ذکر شد، با کلماتی نظیر «صَبَّ»، «سَكَبَ» و «إِرَاقَهُ» مناسب است، نه با «جاء» و «أتى» و مانند این ها.

دوم، جایگاه «وَجَاؤُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ؛ پیراهن یوسف را به خونی دروغین آغشته کردند»، در جایگاه طبیعی و روند داستان قرار نگرفته است. توضیح اینکه اگر مقصود از جمله ی مذکور، مجرد آلوده کردن پیراهن به خون باشد، باید جمله ی «وَجَاؤُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ» قبل از «وَجَاؤُ آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ» (۲) می آمد؛ زیرا روند داستان، اقتضا می کند که برادران یوسف پیش از حضور نزد پدر و گزارش قصه ی ساختگی، پیراهن یوسف را به خون آلوده می کردند و پس از حضور و بیان گزارش، پیراهن خونین را ارائه می کردند؛ در حالی که معنای یاد شده می نماید که آنان پس از آنکه گریان نزد یعقوب آمدند و گزارش ساختگی را بیان کردند، رفتند و پیراهن را به خون آلوده کردند و به پدر نشان دادند. اما اگر جمله اینگونه معنا شود: «و خونی دروغین را که بر روی پیراهنش بود، آوردند» روند داستان \_ چنانکه ذیلاً حکایت می شود \_ طبیعی و بر اساس واقعیت خواهد بود.

ص: ۱۰۰

---

۱- سوره ی دخان (۴۴)، آیه ی ۴۸.

۲- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی ۱۶.

و شامگاهان، گریان نزد پدر شان آمدند و گفتند: «پدر! ما رفتیم مسابقه دهیم، و یوسف را پیش اثاثیه ی خود گذاشتیم. آن گاه گرگ او را خورد؛ ولی تو ما را \_ هر چند راست گو باشیم \_ تصدیق نمی کنی» و خونی دروغین را که بر روی پیراهن یوسف بود نزد پدر آوردند. یعقوب با دیدن خون بر روی پیراهن که خود نشان از دروغین بودنش داشت، نتیجه گرفت که: «نه، این گونه نیست؛ بلکه نفستان کاری را برای شما آراسته است».

بر این اساس، ترجمه ی ذیل نیز موجه نمی نماید.

و پیراهنش را بخونی دروغین آغشتند (استاد ولی).

لحاظ نشدن معنای «علی» در ترجمه ی فوق، اشکال سوم آن است.

### ۶. ترکیب «جَنَّاتُ النَّعِيمِ»

عبارت «جَنَّاتُ النَّعِيمِ» در هفت آیه از آیات قرآن آمده است (۱). مترجمان \_ جز معدودی از ایشان \_ آن را «بهشت های پر نعمت» یا «باغ های پر نعمت» یا «بوستان های پر نعمت» معنا کرده اند. باید توجه کرد که «جنات» به «النعمیم» اضافه شده است؛ ولی ترجمه های یاد شده، «جَنَّاتُ النَّعِيمِ» را به صورت صفت و موصوف باز گردانده اند و

ص: ۱۰۱

---

۱- سوره های مائده: ۶۵، یونس: ۹، حج: ۵۶، لقمان: ۸، صافات: ۴۳، واقعه: ۱۲ و قلم: ۳۴.

میان این دو، تفاوت معنایی آشکاری است. اگر به صورت اضافه معنا کنیم و به «بوستان های نعمت» یا «بهشت های نعمت» ترجمه کنیم، می رساند که آن بهشت و بوستانی که خداوند به اهل ایمان و عمل صالح وعده داده، چنان است که جز نعمت در آن یافت نمی شود و از هر رنج و نقمتی پیراسته است؛ هر چه هست نعمت و موهبت است؛ به خلاف سرای دنیا که با وجود آنکه آکنده از مواهب الهی و سرشار از نعمت است، که فرمود: «إِنْ تَعُوذُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَخْصُوهَا» (۱) در عین حال از رنج ها و نقمت ها نیز خالی نیست. (۲)

بر این اساس باید «جَنَّاتُ النَّعِيمِ» به «بوستان های نعمت» یا «بهشت های نعمت» ترجمه شود یا به گونه ای پرداخته شود که مفادی که یاد شد، در آن منعکس گردد؛ مانند: «بوستان های سراسر نعمت» یا «بهشت های سراسر نعمت» و کامل تر:

بهشت های سراسر نعمت بی هیچ رنج و نقمت.

ص: ۱۰۲

---

۱- سوره ی ابراهیم (۱۴)، آیه ی ۷۳.

۲- علامه ی طباطبایی در این باره می نویسد: و اضافه «الجنات» الی «النعمیم» و هو النعمه للاشارة الی ان ما فیها من شیء نعمه لاتشوبها نقمه و لذه لایخالطها ألم؛ «جنات» به «النعمیم» که به معنای نعمت است اضافه شده تا اشاره شود به اینکه هر آنچه در آنجا هست نعمتی است که هیچ رنجی به آن آمیخته نیست و لذتی است که هیچ دردی به آن راه ندارد (المیزان، ج ۱۹، ص ۳۸۱).

در آیه ی زیر عطف بر چیست؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ. (۱)

این آیه، سه گونه ترجمه شده است.

ای کسانی که ایمان آورده اید، کسانی از اهل کتاب پیش از خودتان را و نیز کافران را که دین شما را به تمسخر و بازی می گیرند یار و سرپرست [خود] مگیرید (حداد عادل).

ای کسانی که ایمان آورده اید، افرادی که آیین شما را به باد استهزاء و بازی می گیرند \_ از اهل کتاب و مشرکان \_ ولی خود انتخاب نکنید (مکارم).

ای کسانی که ایمان آورده اید، اهل کتاب را که دین شما را به مسخره و بازی می گیرند و نیز کافران را به دوستی مگیرید (آیتی).

نقد و بررسی

منصوب بودن «الْكَفَّارَ» دلیل روشنی است بر اینکه این کلمه عطف بر «الَّذِينَ اتَّخَذُوا...» است و مفعول «لَا تَتَّخِذُوا» به شمار می آید، نه عطف بر «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ». ترجمه ی اول بر اساس همین

ص: ۱۰۳

ترکیب صائب رقم خورده؛ ولی از جهتی دیگر دچار لغزش شده است. توضیح اینکه عطف «الْكَفَّارَ» بر «الَّذِينَ اتَّخَذُوا...» حکایت از تغایر دو گروه یاد شده دارد؛ یعنی آیه ی شریفه، اهل ایمان را از طرح دوستی با دو گروه باز داشته است؛ یکم کسانی که آیین اسلام را به تمسخر می گیرند و توضیح داده که آن ها از میان اهل کتابند. دوم کفرپیشگان (مشرکان و مانند آن ها که به ادیان الهی منتسب نیستند)؛ ولی درباره ی آن ها قید تمسخر مطرح نشده است؛ لذا منع دوستی با مشرکان و مانند آن ها مقید به این نیست که آیین الهی را به تمسخر بگیرند؛ بلکه باید مطلقاً از دوستی با آن ها پرهیز کرد. ولی ترجمه ی مذکور به گونه ای بیان شده که در مورد کفار نیز تمسخر آیین، شرط پرهیز از دوستی با آنان مطرح است؛ (۱) بلکه قید تمسخر در مورد کافران، اولی دانسته شده است.

ترجمه ی دوم علاوه بر اشکال پیش گفته، لغزشی دیگر را نیز در بر دارد و آن، پندار عطف «الْكَفَّارَ» بر «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» است.

ترجمه ی سوم از هر دو اشکال پیراسته است و برابر با مفاد آیه ی شریفه پرداخته شده است؛ یعنی هم «الْكَفَّارَ» را عطف بر «الَّذِينَ اتَّخَذُوا» دانسته و هم در جانب کفار، قید تمسخر آیین را مطرح

ص: ۱۰۴

---

۱- اشکال یاد شده در ترجمه ی آقایان انصاریان، فولادوند، فیض الاسلام، مشکینی، الهی قمشه ای و خانم صفارزاده نیز دیده می شود.

آنچه یاد شد، نمونه هایی بود از جایگاه کلمه در کلام و اینک:

### نمونه ای از موقعیت جمله در کلام

جمله ی «الْحَمْدُ لِلَّهِ» دو احتمال را بر می تابد؛ جمله ی انشایی و جمله ی خبری؛ مانند «بِعْتُ» و «اشْتَرَيْتُ» که گاهی در مقام انشای خرید و فروش به کار می روند و گوینده با همین الفاظ، خرید و فروش را به وجود می آورد و گاهی به وسیله ی آن، از خرید و فروش انجام شده گزارش می دهد.

جمله ی «الْحَمْدُ لِلَّهِ» نیز به همین روش است؛ گاهی قصد گوینده، اخبار و بیان این واقعیت است که ستایش از آن خداست و بسا او با همین کلام در مقام حمد و ثنای الهی بر می آید؛ مانند وقتی که از جانب خدا نعمتی به کسی رسد و او می گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ». در اینجا خبر نمی دهد که ستایش از آن خداست؛ بلکه با این سخنش خدای را سپاس می گوید و می ستاید.

جمله ی «الْحَمْدُ لِلَّهِ» بیست و دو بار در قرآن آمده است و در همه جا به یک معنا نیست؛ بلکه گاهی جمله ی خبری است و بسا مراد از آن، معنای انشایی باشد و در مواردی هر دو معنا محتمل است؛ ولی

ص: ۱۰۵

---

۱- ترجمه ی آقایان مجتبوی، گرمارودی، قرشی در احسن الحدیث . پاینده، رضایی اصفهانی، رهنما، شعرانی دهلوی نیز برابر آیه و از اشکال های مذکور، پیراسته است.



مترجمان، معمولاً به این نکته توجه ننموده و ترجمه ای یکسان ارائه کرده اند.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» در آیات ذیل، در معنای انشایی ظهور دارد.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ. (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ. (۲)

قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ. (۳)

حق آن است که در این آیات و نظایر آن ها جمله ی «الْحَمْدُ لِلَّهِ» \_ از آن رو که انشایی است \_ بدین گونه ترجمه شود: «ستایش خدای را» که در فارسی، گویای انشای حمد و ثناست، نه «ستایش مخصوص خداوندی است» (مکارم) که در زبان فارسی، گویای اخبار و گزارش است.

همچنین در آیاتی مانند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ. (۴)

ص: ۱۰۶

۱- سوره ی اعراف (۷)، آیه ی ۴۳.

۲- سوره ی ابراهیم (۱۴)، آیه ی ۳۹.

۳- سوره ی نمل (۲۷)، آیه ی ۱۵.

۴- سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۱.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ. (۱)

حق آن بود که بدین صورت ترجمه می شد: «ستایش از آن خداست» یا «ستایش به تمامی از آن خداست»، نه «سپاس خداوندی را که...» (گرمارودی) و نه «ستایش خدایی را که...» (فولادوند)؛ زیرا آیه ی سوره ی انعام \_ از آن رو که در مقام استدلال بر توحید ربوبی است \_ با اخبار از اینکه «همه ی ستایش ها از آن خداست» مناسب است. علاوه بر این، جمله «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا...» که جمله ای خبری است به «الْحَمْدُ لِلَّهِ» عطف شده و این خود نشانه ی آن است که جمله ی «الْحَمْدُ لِلَّهِ» نیز خبری است.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» در آیه ی سوره ی اسراء نیز با توجه به سیاق و ساختار آیه، با جمله ی خبری سازگارتر است؛ زیرا ستایش خدا به دلیل اینکه فرزندی اختیار نکرده یا او را شریکی نیست، مفهوم روشنی ندارد. اگر خدای را بر فرض محال فرزند هم بود یا شریکی داشت، جای آن بود که هم او مورد ستایش قرار گیرد و هم فرزند و شریکش مورد ثنا و سپاس قرار گیرند که خود فرمود:

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ؛ (۲)

ص: ۱۰۷

---

۱- سوره ی اسراء (۱۷)، آیه ی ۱۱۱ .

۲- سوره ی زخرف، (۴۲)، آیه ی ۸۱ .

بگو: اگر برای خدای رحمان فرزندی باشد، من نخستین پرستنده ام.

ولی خبر دادن از اینکه ستایش به تمامی از آن خداوند است و سپس توصیف خداوند به اینکه فرزندی ندارد و شریکی برای او نیست، بیان حقیقت همراه با دلیل آن است؛ یعنی از آن رو همه ی ستایش ها از آن خداست که او را فرزندی نیست، تا در آفرینش نیکی ها همکار او باشد و همتایی ندارد، تا در اعطای نعمت ها شریک او باشد؛ در نتیجه جز او شایسته ی حمد نیست و همه ی ستایش ها از آن اوست.

تذکر

ترجمه ی «الْحَمْدُ لِلَّهِ» به «ستایش مخصوص خداوند است» \_ چنانکه در برخی از ترجمه ها آمده است \_ این مشکل را نیز دارد که از حرف «لام» در «الله» معنای حصر فهمیده شده است؛ در حالی که حرف «لام» معنای ملکیت را می رساند و اگر از لام ملکیت به «لام» اختصاص تعبیر می شود، در مواردی مانند «الْحَصِيرُ لِلْمَسْجِدِ» یا «الْمَنْبِرُ لِلْخَطِيبِ» است و این، غیر از معنای حصر است؛ بنابراین روا نیست لام ملکیت و اختصاص را به «مخصوص» و مانند آن ترجمه کرد که بیان گر حصر است.

ص: ۱۰۸

از اصول مهم و اساسی در ترجمه، آن است که مفاهیمی که ترجمه القا می‌کند، مطابق متن بوده و در قیاس با آن، کمبودی نداشته باشد و به اصطلاح، در آن ریزش اطلاعات دیده نشود. رعایت کامل این اصل، در مورد قرآن کریم ناممکن است؛ ولی سزاوار نیست مطالبی که از ظواهر آیات به کمک ادبیات و قراین پیوسته، دست یافتنی است، در ترجمه منعکس نشود. در ترجمه‌های موجود، از این حیث نیز کاستی‌هایی مشاهده می‌شود. برای توضیح بیشتر، ارائه‌ی چند نمونه ضروری می‌نماید.

### ۱. معنای «الْغِيب»

در آیه‌ی زیر در وصف تقوایبندگان:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ؛(۱)

(پرهیزگاران) کسانی هستند که به غیب [آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می‌آورند (مکارم).

آنان که به غیب ایمان می‌آورند (فولادوند).

کسانی که به [آنچه از حس] پوشیده، ایمان می‌آورند (رضایی اصفهانی).

ص: ۱۰۹

تصور می کنید کسی که این ترجمه ها را می خواند، چه احساسی دارد؟ آیا او نمی اندیشد که «نهان و ناپیدا»، «پوشیده از حس و پنهان» بسیار است؟ و آن گاه تعجب نمی کند که اگر به او گفته شود: تقوایبش، کسی است که به این ها ایمان آورد؟ آیا برای او جای این سؤال نیست که ایمان به نهان ها و آنچه محسوس نیست، چه معنایی دارد؟ آیا بدین معناست که وجود آن ها را بپذیرد یا به این معناست که تأثیر آن ها را در جهان قبول کند؟ این ها چه ربطی به تقوایبش دارد؟

مشکل یاد شده، برخاسته از منعکس نشدن همه ی معنای «الغیب» در آیه ی شریفه است. واژه ی «غیب» بدون «الف و لام» یعنی نهان، ناپیدا و آنچه با حواس پنجگانه درک نمی شود؛ ولی توجه به الف و لام آن که به اصطلاح، برای استغراق صفات افراد است، (۱) نه

ص: ۱۱۰

---

۱- ابن هشام پس از آنکه «ال» تعریف را به دو قسم عهدی و جنسی تقسیم می کند، می نویسد: الجنسیه اما لاستغراق الافراد و هی التي تخلفها «كُلٌّ» حقیقه نحو «ان الانسان لفی خسر» (سوره ی عصر (۱۰۳)، آیه ی ۱) او لاستغراق خصایص الافراد و هی التي تخلفها «كُلٌّ» مجازاً نحو «زیدالرجل علماً»؛ «ال» جنسیه یا برای شمول همه ی افراد جنس است و آن چنان است که «كُلٌّ» به معنای حقیقی اش جایگزین آن می شود مانند «ان الانسان لفی خسر»؛ همه انسان ها در زیانند» و یا برای شمول صفات افراد است که «كُلٌّ» به گونه ای مجازی جایگزین آن می شود، مانند: «زیدالرجل علماً، زید در دانش ها همانند همه ی مردان است» (معنی اللیب، ج ۱، ص ۷۳).

تنها موجب آشکار شدن معنای آیه بدون هیچ ابهامی می شود، بلکه ما را به یکی از معارف الهی آشنا می کند. توضیح اینکه «ال» در «الغیب» مانند «ال» در «زید الرجل» و «زید العالم» است و این معنا را افاده می کند که زید در مردانگی به کمال رسیده و هر چه یک مرد باید داشته باشد، او دارد و به تعبیری دیگر، همه ی صفات مردانگی را در خود جمع کرده است. همچنین است «زید العالم» یعنی او در علم به کمال رسیده و هر چه را یک عالم باید داشته باشد، داراست.

الف و لام در «الغیب» نیز به همین معناست؛ لذا با توجه به معنای یاد شده، «الغیب» یعنی غیب کامل و به تعبیری دیگر غیب مطلق در مقابل غیب نسبی که تنها یک مصداق دارد و آن، خداوند متعال است؛ زیرا نهران های دیگر برای عده ای نهران است، ولی برای دیگران ممکن است آشکار شود بنابراین «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» یعنی

ای پیامبر! (متقیان) همان کسانی هستند که به غیب [همان غیب مطلق، یعنی خدای پوشیده از ابصار و انظار] می گروند (حجه التفاسیر).

(تقواییشان) کسانی اند که به آن غیب کامل و مطلق [خداوند] ایمان دارند.

## ۲. معنای «الَّذِينَ»

### اشاره

در آیه ی زیر

ص: ۱۱۱

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛(۱)

بی گمان بر کافران برابر است؛ چه بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی آورند (گرمارودی).

در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند- چه بیمشان دهی، چه بیمشان ندهی- برایشان یکسان است. [آن ها] نخواهند گروید (فولادوند).

سایر ترجمه ها نیز با اندک تفاوتی در تعبیر آیه ی شریفه را آن گونه که ملاحظه شد، ترجمه کرده اند.

نقد و بررسی

ترجمه ها چنین القا می کنند که انذار پیامبر در کافران بی اثر است و هدف از انذارهای پیامبر که همانا گرایش دادن کافران به اسلام و قرآن است، حاصل نمی شوند و کافران ایمان نخواهند آورد. معنای یاد شده با چند مشکل اساسی مواجه می شود؛ از جمله:

۱. لغو بودن بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، زیرا اگر چنان باشد که هشدارهای پیامبر در کافران اثر بخش نباشد، از چه روی خداوند آن حضرت به پیامبری برانگیخت؟!

۲. در آیات متعددی به پیامبر تأکید شده است که مردمان را به

ص: ۱۱۲

---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۶.

حق فراخواند و کافران را هشدار دهد؛ باشد که ایمان آورند؛ مانند:

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحِمَهُ مِّنْ رَبِّكَ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِّنْ نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ(۱)؛

و تو در کنار طور نبودی آن گاه که [موسی را] ندا دادیم؛ ولی [این پیامبری] بخشایشی است از پروردگار تو تا مردمی را که پیش از تو بیم دهنده ای بدیشان نیامده بترسانی شاید یاد آرند و پند گیرند (مجتبوی).

و مانند:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِّنْ نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ(۲)؛

بلکه می گویند: این را خود فرابافته است؛ [نه چنین است]، بلکه آن [سخن] راست و درست است از پروردگار تو تا مردمی را بیم کنی که هیچ بیم کننده ای پیش از تو بدیشان نیامده است، شاید راه یابند (مجتبوی).

۳. واقعیت برخلاف معنای یاد شده است. کم نبودند کافرانی که بر اثر انذارها و هشدارهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند و بسیاری از آن ها در راه خدا به درجه ی شهادت رسیدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن گاه که به

ص: ۱۱۳

---

۱- سوره ی قصص (۲۸)، آیه ی ۴۶.

۲- سوره ی سجده (۳۲)، آیه ی ۳.



رسالت مبعوث شدند، همگان جز معدودی اندک \_ نظیر مولا امیرمؤمنان علیه السلام \_ سر بر آستان بت ها داشتند و مدت زمانی نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شدت مخالفت می کردند و سر جنگ داشتند؛ بلکه جنگیدند و مانع بزرگی در راه پیشبرد اسلام بودند؛ ولی پس از چندی به اسلام گرویدند؛ پس از ۲۳ سال تقریباً همه مردم جزیره العرب اسلام آوردند؛ گو اینکه در میان آنان منافق نیز کم نبود. با این وصف، آیا می توان گفت هشدارهای پیامبر در کافران بی اثر بود و بر آن تأکید کرد.

گویی برخی از مترجمان از جمله آقای مشکینی رحمه الله برای رفع مشکلات یاد شده در ترجمه ی خود قیدی افزوده اند:

بی تردید کسانی که کفر ورزیدند [و بر کفر خود اصرار دارند] بر آن ها یکسان است؛ چه بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نخواهند آورد (مشکینی).

ترجمه ی فوق، از اشکالات یاد شده، رهیده است؛ ولی افزوده ی «و بر کفر خود اصرار دارند» خود چند مشکل به همراه دارد:

۱. در آیه ی شریفه، قرینه ای نیست که «الذین کفروا» را به کافرانی مقید کند که بر کفر اصرار می ورزند.

۲. چگونه و به چه طریق اصرار بر کفر احراز می شود؟ آیا اگر مثلاً کسی سه بار دعوت به اسلام شد و نپذیرفت، بر کفرورزی اصرار دارد؟ یا اینکه برحسب زمان سنجیده می شود و مثلاً اگر کسی یک ماه یا

دو ماه یا سه ماه و تا چند سال به رغم دعوت به ایمان و توحید و ملاحظه دلایل آشکار، ایمان نیاورد، معلوم می شود بر کفر اصرار دارد و فردی معاند و لجوج و سرسخت است؟

۳. کم نبودند افرادی که چندین سال بر کفر خویش پایداری نمودند و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ستیزه جویی کردند؛ به گونه ای که اصرار بر کفرورزی بر آنان صادق بود؛ ولی سرانجام به اسلام گرویدند.

نباید پنداشت که مفاد آیه، آن است که مترجمان منعکس کرده اند و اشکالات یاد شده، متوجه آیه است؛ بلکه عدم توجه مترجمان به مفاد «الذین» اشکالات یاد شده را موجب شده است.

### مفاد «الذین»

در ادبیات عرب، بیان شده است و شواهد بسیاری نیز نشان می دهد که موصولات \_ چه مشترک آن ها مانند «ما» و «من» و چه خاص آن ها مانند «الذی» و «التی» \_ در دو مقام به کار می روند و به تعبیری دیگر تحمل دو معنا را دارند، یکی معنای عام و مطلق که ناظر به فرد یا افرادی خاص نیستند؛ مانند «إِلَّا أَنْ يَغْفُونَ أَوْ يَغْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النَّكَاحِ» (۱).

و دیگری معنای خاص که ناظر به فرد یا افرادی خاص هستند به اصطلاح گاهی در معنای جنس و گاهی در معنای عهد به کار

ص: ۱۱۵

می روند؛ مانند «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ» (۱)

«الذین» در آیه ی مورد بحث به قراین موجود در آیه، از قسم دوم است؛ یعنی در معنای عهدی به کار رفته و به افرادی خاص اشاره دارد؛ لذا لازم است ترجمه ی آیه به گونه ای پرداخته شود که معنای عام که همه ی کافران را شامل گردد، از آن برنیاید، تا لازم باشد با قیودی مانند اصرار کنندگان بر کفر یا معاندان و سرسختان لجوج مقید شود. بنابراین مناسب است آیه ی شریفه بدین صورت ترجمه شود:

بی گمان، آن کفرپیشگان برایشان یکسان است بپیمشان دهی یا بپیمشان ندهی؛ ایمان نمی آورند.

### ۳. معنای «باء» در «بِرُؤْسِكُمْ» و «بِوُجُوهِكُمْ»

#### اشاره

در آیه ی زیر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ... فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ؛ (۲)

ص: ۱۱۶

---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۲۵۸.

۲- سوره ی مائده (۵)، آیه ی ۶.

سر و پاها را تا مفصل [=برآمدگی پشت پا] مسح کنید... و اگر بیمار یا مسافر باشید... و آب نیابید، با خاکی پاک تیمم کنید و از آن به صورت [پیشانی] و دست‌ها بکشید (مکارم).

و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین [هر دو پا] مسح کنید... پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورت و دست‌هایتان بکشید (فولادوند).

و سرها و پاهایتان را تا برآمدگی‌های روی پا مسح کنید... پس آهنگ خاکی پاک کنید و روی‌ها و دست‌هایتان را مسح کنید (مجتبوی).

دیگر ترجمه‌ها نیز با اندک تفاوتی در تعبیر، همین مضمون را ارائه کرده و غالباً معنای باء یعنی تبعیض را در دو جمله‌ی «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ» و «فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ» منعکس نکرده‌اند؛ ترجمه‌ی دقیق جمله‌های مذکور به ترتیب چنین می‌شود:

«بخشی از سرتان را مسح کنید» و «پس بخشی از صورتتان را مسح کنید».

### عطف بر محل

اکنون به پاسخ این پرسش می‌پردازیم که چرا «أَرْجُلُكُمْ» منصوب است؟

برای رسیدن به پاسخ، توجه به یک قاعده‌ی نحوی ضروری

می نماید. در مباحث نحوی برای عطف، اقسامی را یاد کرده اند که از جمله ی آن ها عطف بر لفظ و عطف بر محل است؛ مثلاً اگر گفته شود: «لیس زیدٌ بقائم و لا قاعدٍ» در اینجا «قاعدٍ» بر لفظ «قائمٍ» عطف شده است و اگر گفته شود «لیس زیدٌ بقائم و لا قاعداً» در این مثال «قاعداً» بر محل «بقائم» عطف شده است.

در مثال اول، همان گونه که حرف جر (باء) در لفظ «قاعدٍ» تأثیر گذاشته در معنای آن نیز تأثیر گذار است؛ یعنی هر معنایی که باء دارد و در معطوف علیه (قائم) لحاظ می شود، در معطوف (قاعد) نیز ملاحظه می گردد؛ به خلاف مثال دوم که در آنجا همان گونه که حرف باء در لفظ معطوف (قاعداً) تأثیر نکرده و آن را مجرور نکرده است، معنای آن هم به «قاعداً» سرایت نمی کند.

با توجه به آنچه یاد شد، این بخش از آیه ی شریفه را به دقت مرور می کنیم: «وَأَمْسَيْ حُوا بِرُؤْسِكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ» چون «أرجل» منصوب است، طبعاً عطف بر محل «بِرُؤْسِكُمْ» خواهد بود و محل آن به اعتبار اینکه مفعول «أَمْسَحُوا» است، منصوب می باشد و بر اساس قاعده ای که ذکر شد، معنای حرف باء در «رؤوس» ملاحظه می شود؛ ولی در «ارجل» ملاحظه نمی گردد و آن معنا بر حسب تفاسیر شیعه که متخذ از روایات است، معنای تبعیض است. بر این اساس، مفاد جمله چنین می شود:

بخشی از سرتان را مسح کنید و پاهایتان را نیز دو

برآمدگی [قوزک ها] مسح نماید.

یعنی در وضو تمام روی پا باید مسح شود و بخشی از سر، مسح گردد.

ولی در بخش دیگر آیه «فَأَمْسِءُوا بِرُءُوسِهِمْ وَأَيْدِيَهُمْ»، «ایدی» به دلیل اینکه مجرور است، عطف بر لفظ «وجوهکم» می باشد؛ لذا معنای «باء» که تبعیضیه است، همان گونه که در «وجوه» لحاظ می گردد در «ایدی» نیز ملاحظه می شود و مفاد جمله بدین صورت خواهد بود:

پس بخشی از صورتتان و بخشی از دست هایتان را مسح کنید.

ولی در اکثر قریب به اتفاق ترجمه های قرآن از حقیقت یاد شده غفلت شده و همه ی آنچه آیه ی شریفه گویای آن است، منعکس نشده است. فقط در ترجمه ی آقای موسوی گرمارودی چنین آمده است:

و بخشی از سرتان را مسح کنید و نیز پاهایتان را تا برآمدگی روی پا... پس اگر آب نیافتید، به خاکی پاک تیمم کنید؛ با آن، بخشی از چهره و دست های خود را مسح نمایید.

در این ترجمه معنای حرف «باء» در آنجا که باید، منعکس شده و آنجا که نباید، لحاظ نگردیده است.

اشاره

مترجمان \_ به ویژه در دهه های اخیر \_ برای روشن شدن مفاد آیه، کلمات و جملاتی را با هدف توضیح و زدودن اجمال و ابهام در کروشه یا پرانتز و چه بسا در متن ترجمه قرار می دهند. این رویه تا آنجا که مفاد آیه را تغییر ندهد، بلکه به فهم معنای آیه کمک کند، مطلوب به نظر می رسد و ترجمه را به هدف آن، نزدیک می کند؛ ولی در این میان برخی از افزوده ها موجب دگرگونی مفاد آیه شده است؛ لذا باید آن را در شمار لغزش ها به شمار آورد. نمونه هایی از این قبیل:

نمونه ی نخست

أَحَلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ؛ (۱)

برای شما [گوشت] چارپایان حلال گردیده، جز آنچه [حکمش] بر شما خوانده می شود (فولادوند).

«گوشت» در ترجمه ی فوق، افزوده ی مترجم است؛ در حالی که قرینه ای در آیه نیست، تا تقدیر این واژه را حکایت کند و این ترجمه و نظایر آن، (۲) نطاق وسیع آیه را که شیر و دیگر فرآورده های آن و نیز

ص: ۱۲۰

---

۱- سوره ی مائده (۵)، آیه ی ۱.

۲- ترجمه ی آقایان، انصاریان، بهرام پور، رضایی اصفهانی، مشکینی و... نیز از این افزوده مصون نمانده است.

پیه ها و چربی ها و مغز و جگر و... را شامل می شود و حلیت آن ها از آیه ی شریفه به روشنی استفاده می شود، فقط به گوشت آن اختصاص داده اند.

در ترجمه ی آیات ۷۹ سوره ی غافر، ۲۸ و ۳۰ سوره ی حج نیز در بسیاری از ترجمه ها افزوده ی یاد شده دیده می شود و گستره ی آیه، بی هیچ قرینه ای تضییق شده است.

در برخی از ترجمه ها علاوه بر «گوشت»، «خوردن» نیز به آن افزوده شده است:

[خوردن گوشت] چهارپایان زبان بسته، جز آنچه بر شما خوانده می شود، برای شما حلال شده است (مجتبوی).

[خوردن گوشت] چهار پایان [از جنس] انعام (گاو و شتر و گوسفند و...) جز آنچه که [حکمش] بر شما خوانده می شود، برایتان حلال شده است (انصاری).

در حالی که آیه ی شریفه، علاوه بر خوردن از گوشت و سایر فرآورده های دام ها بر حلیت دیگر منافع آن از قبیل استفاده از پوست، پشم، کرک، مو و... نیز دلالت دارد. علاوه بر این، چهارپایان معادل انعام نیست. اهل لغت، «انعام» را لغت ویژه ی شتر، گاو و گوسفند می دانند. (۱)

ص: ۱۲۱

---

۱- قال ابن الأعرابی: النعم الإبل خاصة، و الأنعام الإبل و البقر و الغنم (لسان العرب).



الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ؛ (۱)

و آنان که فروج و اندامشان را از عمل حرام نگاه می دارند مگر بر جفت هایشان (که زنان عقدی آن ها باشند) یا کنیزان ملکی (الهی قمشه ای).

آنان که نگه دارنده دامنشان [از شهوت های حرام] اند مگر در (کامجویی از) همسران و کنیزانشان (انصاریان).

کسانی باشند که دامن های خودشان را از فحشاء حفظ می کنند مگر در خصوص شوهرها و زن های خودشان و آن هایی که مالک باشند (مصطفوی در تفسیر روشن).

در این ترجمه ها، افزوده هایی است که موجب شده است در مفاد و مفهوم آیه خطا و لغزشی آشکار نمایان گردد. توضیح اینکه: در آیه ی شریفه، قرینه ای یافت نمی شود که بر افزوده «عمل حرام» (در ترجمه ی اول) «از شهوت های حرام» (در ترجمه ی دوم) و «فحشاء» (در ترجمه ی سوم) دلالت کند و چون با آیه ی بعد در نظر گرفته شود، مفهومی نادرست ارائه می کند. اگر گفته شود: «مؤمنان کسانی

ص: ۱۲۲

اند که شرمگاه خود را از حرام و فحشا حفظ می کنند، مگر از همسران و کنیزانشان»، مفهومی این است که «مؤمنان شرمگاه خود را از حرام در مورد همسرانشان نگهدار نیستند» و این، معنایی است که در نادرستی آن، تردیدی نیست.

برخی از مترجمان، واژه هایی مانند «حرام» را در ترجمه ی آیه نیاورده اند؛ ولی آیه را به گونه ای ترجمه کرده اند که اشکال یاد شده رخ می نماید؛ از جمله:

کسانی که پاکدامنند مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده اند (فولادوند).

این ترجمه نیز معنایی ناصواب ارائه می کند؛ زیرا مفهومی این است که مؤمنان در مورد همسران و کنیزانشان پاکدامن نیستند.

ترجمه ی درست آیه که از اشکالات یاد شده مصون باشد، چنین است:

کسانی اند که شرمگاه های خود را نگه دارند مگر بر همسرانشان یا کنیزانشان.

#### نمونه ی سوم

وَسئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا؛ (۱)

ص: ۱۲۳

و از (مردم) شهری که در آن بودیم و از کاروانیانی که با آن‌ها (به اینجا) روی آوردیم بپرس (گرمارودی).

در این ترجمه‌ها و نظایر آن، (۱) کلمه‌ی «مردم» افزوده‌ی تفسیری است. البته معنای آیه نیز همین است و هیچ دخل و تصرفی در مفاد آیه به وجود نیامده است؛ ولی نکته‌ی لطیف و ظرافتی بلاغی را که آیه‌ی شریفه با نیاوردن «اهل / مردم» در عبارت به آن اشاره دارد، از میان برده است. توضیح اینکه برادران یوسف با تقاضای پرسش از شهر و کاروان به جای پرسش از اهل شهر و مردم کاروان، به این معنا اشاره می‌کنند که دزدی بنیامین آن چنان آشکار و روشن شد و به اثبات رسید که گویی شهر به تمامی \_ از در و دیوارش و درخت و زمینش \_ همه از آن مطلع شدند و سرقت او آن چنان آشکار گردیده است که گویی کاروان با اثاثیه‌ها و مرکب‌هایش نیز آن را دریافته‌اند. افزوده‌ی «مردم» یا «اهل» در ترجمه‌ی آیه، این نکته‌ی بلاغی و این لطافت معنایی را از میان برده است؛ در حالی که بدون این افزوده، مراد برای مخاطبان عام نیز معلوم است.

ص: ۱۲۴

---

۱- ترجمه‌های آقایان مجتوبی، فولادوند، رضایی اصفهانی، انصاری، فارسی و برخی دیگر نیز از کنار این نکته گذشته‌اند.

....مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ يَوْصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ؛ (۱)

(همه این ها)، بعد از انجام وصیتی است که او کرده و بعد از ادای دین است (مکارم).

(این تقسیم ها) پس از انجام وصیتی است که می کند یا (پرداختن) وامی (که دارد) (گرمارودی).

عبارت «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ...» بخشی از آیه ی ارث است که پس از تعیین سهام فرزندان و پدر و مادر از میراث، مقدار وصیت و دین را استثنا می کند.

در غالب ترجمه ها \_ از جمله ترجمه های یاد شده \_ کلمات «انجام» و «پرداختن» و «ادای»، افزوده به حساب می آید؛ زیرا معادل آن، در آیه ی شریفه، وجود ندارد و قراین پیوسته نیز آن را حکایت نمی کند و معنایی را نشان می دهد که از آیه ی شریفه بر نمی آید؛ بلکه معنایی را افاده می کند که نمی توان بدان ملتزم شد. توضیح اینکه جمله ی «پس از انجام آن وصیتی است که می کند» یا «پس از انجام وصیتی است که کرده» دلالت دارد بر اینکه سهم الارث وارثان، آن گاه به آن ها می رسد و می توانند میان خودشان تقسیم کنند که وصیت های متوفا را انجام داده باشند.

ص: ۱۲۵

در حالی که «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ» در آیه ی شریفه، قیدی است برای اصل سهام ذکر شده در آیه؛ مانند: دو سوم، یک سوم، یک ششم و...؛ یعنی سهام یاد شده به همه ی ترکه تعلق نمی گیرد، بلکه به بعد از مقدار وصیت تعلق می گیرد. به تعبیری دیگر، مالکیت وارثان از ترکه ی متوفا که حرف «لام» در «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ» و «فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ» و... بر آن دلالت دارد. مقید می شود به پس از مقدار وصیت و به تعبیری دیگر، مشمول مقدار وصیت نمی شود و این، به انجام وصیت ربطی ندارد. همچنین است افزوده ی «پرداختن» در «پس از پرداختن وامی که دارد». یا «بعد از ادای دین است»؛ در آیه ی شریفه سخنی از پرداختن و ادای دین به میان نیامده است؛ بلکه بیان می کند که سهام ارث به مقدار دین تعلق نمی گیرد و وارثان، مالک میراث هستند، به جز مقدار دین متوفا. بنابراین لازم نیست دیون متوفا پرداخت شود یا وصیت های او انجام گیرد تا وارثان، مالک سهام خویش گردند؛ در حالی که ترجمه های مذکور بیان می کنند که تا وصیت های متوفا انجام نگیرد و تا دیون او پرداخت نشود، وارثان، سهم خویش را نمی برند. برای روشن تر شدن حقیقت، اگر فرض کنیم متوفا وصیت کرده است که مسجدی بسازند یا برای او حج به جا آورند، برحسب ترجمه های مذکور، وارثان باید صبر کنند تا مسجد ساخته شود و در ماه ها و سال های آینده، حج برای او گزارده شود، سپس سهام را تقسیم کنند و مالک آن ها شوند. قطعاً آیه ی شریفه،

چنین حکمی را بیان نمی کند و فقیهان نیز چنین فتوایی نداده اند؛ به ویژه در مورد وصیت؛ پس باید چنین نوشت:

این ها پس از کسر مقدار وصیتی است که متوفا بدان وصیت می کند و پس از کسر دینی است که دارد.

### ظرافتی قرآنی

این معنا که سهام وارث به مقدار وصیت و دیون متوفا تعلق نمی گیرد، چهار بار در آیه ی ۱۱ و ۱۲ سوره ی نساء آمده است:

مِنْ بَعْدِ وَصِيهِ يَوْصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ

مِنْ بَعْدِ وَصِيهِ يَوْصِيْنَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ

مِنْ بَعْدِ وَصِيهِ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ

مِنْ بَعْدِ وَصِيهِ يَوْصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ

تفاوت اساسی این چهار عبارت، آن است که در عبارات اول و دوم و سوم، فعل وصیت به صورت معلوم آمده است؛ ولی در عبارت چهارم به صورت مجهول «یوصی». تفاوت دیگر، اینکه در عبارت چهارم، وصیت و دین مقید به «غیر مضار» شده؛ ولی در عبارت های سه گانه دیگر، این قید نیامده است.

توجه به مواردی که این جمله در ذیل آن ها آمده است ما را به نکته ی تفاوت یاد شده می رساند. توضیح اینکه عبارت نخست در ذیل ارث فرزندان از پدر و مادر و ارث پدر و مادر از فرزندان است و عبارت

دوم و سوم درباره‌ی ارث زن و شوهر مطرح شده است و عبارت چهارم ذیل وراثت برادر و خواهر ناتنی از برادر و خواهر است.

طبیعت غالب در مورد پدر و مادر و فرزند و نیز زن و شوهر، آن است که نمی‌خواهند به یک دیگر ضرر برسانند و بر آن نیستند که با وصیت‌ها و دیون، ضرری از سهام یک دیگر بکاهد؛ لذا ضرورتی نداشت که قید «غَيْرَ مُضَارًّا» در آن موارد یادآوری شود.

همچنین در موارد مذکور، اگر متوفا وصیت می‌کند، خود تصمیم می‌گیرد و عاملی او را به وصیت وادار نمی‌کند؛ به خلاف مورد چهارم، یعنی ارث برادرها و خواهرهای ناتنی. در این مورد، مظنه‌ی آن هست که متوفا وصیتی کند که قصد او زیان‌رسانی به وارث باشد یا دینی به بار آورد تا ورثه او به میراث نرسند؛<sup>(۱)</sup> لذا ضرورت داشت که «غَيْرَ مُضَارًّا» در این مورد یادآوری شود و نیز در مورد وصیت، ممکن است عاملی غیر از خواست و تصمیم مُورث او را به وصیت وادار کند؛ از این رو فعل وصیت به صورت مجهول آمده است.

ص: ۱۲۸

---

۱- در این که «غیر مضارًّا» قید برای خصوص «وصیه» است یا خصوص «دین» یا هر دو را مقید کرده، میان مفسران و مترجمان اختلاف است. بر اساس قواعد و مقررات علم نحو و دیگر قرائن موجود، نظر سوم مورد تأیید است. دلایل این معنا در مقاله‌ای تحت عنوان «مترجمان و آیات ارث» در مجله‌ی «بینات»، شماره‌ی ۴۹ و ۵۰، به قلم این جانب آمده است.

وَلَيْسَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُمْتَمَّ لِمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ. وَلَيْسَ مُمْتَمَّ أَوْ قُتِلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۱)

اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید (در آن جهان به آمرزش و رحمت خدا نایل می شوید که) همانا آمرزش و رحمت خدا بهتر از هر چیزی است که (در حیات دنیا برای خود) فراهم آورند. و اگر (در راه خدا) بمیرید یا کشته شوید (به رحمت ایزدی در پیوسته) و به سوی او محشور خواهید شد (الهی قمشه ای).

... و اگر [در راه جهاد] بمیرید یا کشته شوید، قطعاً به سوی خدا گردآورده خواهید شد. (فولادوند).

... و اگر در راه خدا بمیرید و یا به شهادت برسید قطعاً در محضر پروردگار گردآورده می شوید (صفارزاده).

سخن در افزوده «در راه خدا» و «در راه جهاد» در ترجمه ی آیه ی ۱۵۸ است. افزوده های یاد شده در ترجمه های مذکور و معدودی دیگر از ترجمه ها بر خلاف مفادی است که آیه ی شریفه گویای آن است. توضیح اینکه در آیه ی ۱۵۷ کشته شدن در راه خدا و نیز مردن در آن راه را مطرح کرده و به پاداش آن یعنی آمرزش الهی و رحمت او با جمله ی «لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ» اشاره فرموده است. از آن رو که

ص: ۱۲۹



در رسیدن به این پاداش، کشته شدن در راه خدا، نسبت به مردن در راه خدا اولویت دارد، «قتل فی سبیل الله» بر «موت فی سبیل الله» مقدم شده است: «لَئِنْ قُتِلْتُمْ... أَوْ مُتُّمْ»؛ ولی در آیه ی ۱۵۸، سخن از پاداش نیست، بلکه مجرد رهسپاری به سوی خداست و این، امری عام است و همه ی انسان ها \_ اعم از مؤمن و کافر، شهید و غیر شهید \_ را شامل می شود؛ بلکه این، فرجام همه ی موجودات است.

آیات ذیل، دلیل مدعای یاد شده اند:

وَمَنْ يَشْتَكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا؛ (۱)

هر کس از بندگان خدا ابا کند و تکبر ورزد همه را بسوی خویش محشور خواهد کرد. (آیتی)

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ؛ (۲)

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست، و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، مگر آنکه گروه هایی مانند شمایند. ما چیزی را در کتاب [تکوین از نظر ثبت جریانات هستی و برنامه های آفرینش] فروگذار نکرده ایم،

ص: ۱۳۰

---

۱- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۱۷۴.

۲- سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۳۸.

سپس همگی به سوی پروردگارشان گردآوری می شوند. (انصاریان).

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ؛ (۱)

اوست آن خدایی که شما را در روی زمین پدید آورد و همه نزد او گرد آورده می شوید (آیتی).

و از این رو \_ بر خلاف آیه ی قبل \_ موت (لَئِنْ مِتُّمْ) بر قتل (لَئِنْ قُتِلْتُمْ) مقدم شده است؛ زیرا مردن نسبت به کشته شدن، بیشتر و طبیعی تر است.

حاصل دو آیه از دیدگاه تفسیری، این است که خداوند برای ترغیب مسلمانان به جهاد به دو حقیقت اشاره می کند؛ یکم اینکه اگر در راه خدا کشته شوید یا در راه او جان دهید، با مغفرت الهی و رحمتی گسترده روبه رو می شوید. دوم، همگان برای پاداش و جزا به سوی خدا محشور می شوند؛ چه بمیرند و چه کشته شوند. هر کس به سزای عمل خویش خواهد رسید؛ پس چه بهتر که کشته شدن و مردن آدمی، در راه خدا باشد، تا به مغفرت و رحمت الهی نایل شود.

ص: ۱۳۱

---

۱- سوره ی مؤمنون (۲۳)، آیه ی ۷۹.

اشاره

در زبان عرب \_ همچون سایر زبان ها \_ کلمات فراوانی در غیر معنای لغوی آن ها به کار رفته و به صورت مجاز، کنایه، استعاره و مانند این ها استعمال شده است. همچنین در این زبان، الفاظ مشترک و هم معنا به کثرت یافت می شوند که تعیین معنای مقصود آن ها در گرو شناخت قرائن است و غفلت از آن، خطای ترجمه را در پی دارد. البته در استفاده از قرائن توجه به مرز ترجمه و تفسیر قرآن کریم، امری ضروری است؛ زیرا بسا قرائنی که در تفسیر کاربرد دارد و در ترجمه جایگاهی ندارد، برای مثال اگر روایات را قرینه ای برای مراد از آیات به شمار آوردیم، در تفسیر قرآن، جایگاه خاص خود را داراست؛ ولی در ترجمه نمی توان آن را دخیل شمرد. همچنین است بسیاری از سبب نزول ها و بسیاری از قضایای عقلی. اینک نمونه هایی از قرائن را می آوریم که در ترجمه دخیل است و بسا از آن غفلت شده.

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ؛(۱)

این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس) می ترساند از آن ها نترسید (مکارم).

همانا این شیطان است که دوستان خود را می ترساند پس... از آن ها نترسید (مجتبوی).

بررسی

تفریح «فَلَا- تَخَافُوهُمْ» بر «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» و بازگشت ضمیر «هُم» در «تخافوهم» به «اولیاء» قرینه ی روشنی است بر اینکه مقصود از «يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» این معنا نیست که شیطان در دل دوستانش هراس می افکند؛ زیرا بر این فرض، نه جمله ی «فَلَا- تَخَافُوهُمْ» می تواند بر جمله ی قبل مترتب گردد و نه ممکن است ضمیر «هُم» در «تَخَافُوهُمْ» به «اولیاء» باز گردانده شود؛ لذا بسیاری از مفسران(۲) بر این باورند که مفعول اول «يُخَوِّفُ» یعنی ضمیر «كُم» که خطاب به اهل ایمان است، حذف شده و «اولیاء» مفعول دوم

ص: ۱۳۳

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۱۵۷.

۲- ر.ك: المیزان ، ج ۴، ص ۶۵؛ آلاء الرحمن ، ج ۱، ص ۳۷۱؛ تبيان ، ج ۳، ص ۵۴؛ جوامع الجامع ، ج ۱، ص ۲۲۲؛ روح المعانی ، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۲.

است؛ مانند «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ» (۱) یعنی «لِيُنذِرَ كُمْ بَأْسًا شَدِيدًا». بر این اساس، عبارت بدین صورت بوده است: «إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُكُمْ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ؛ آن شیطان است که شما اهل ایمان را از دوستانش \_ یعنی از مشرکان و کافران دین ستیز می ترساند \_ بنابراین مبادا از آنان (= دوستان شیطان) بهراسید و به این القای شیطان، گوش فرا دهید».

### نمونه ی دوم

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا؛ (۲)

ای مردم، از پروردگارتان پروا کنید آن خدایی که شما را از یک نفس بیافرید... و از جنس او... جفت او را آفرید (مشکینی).

... و جفت او را نیز از (جنس) او خلق کرد (حدادعادل).

... و جفت او را از [جنس] او آفرید (مجتبوی).

بررسی

سخن درباره ی «مِن» در «خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» است که آیا همانند «مِن» در «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» است یعنی زوجِ نفسِ واحده از خود

ص: ۱۳۴

---

۱- سوره ی کهف (۱۸)، آیه ی ۲.

۲- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۱.

او آفریده شد یا همانند «مِن» در «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا» (۱) است یعنی از جنس او و از نوع او است نه اینکه او منشأ آفرینش زوج اش باشد. ترجمه های یاد شده و بسیاری دیگر از ترجمه ها وجه دوم را اختیار کرده و آن را در ترجمه منعکس نموده اند؛ در حالی که قرینه ای روشن، نظر اول را تأیید می کند و آن، جمله ی «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» است. این جمله دلالت می کند بر اینکه آفرینش همگان، از یک تن نشأت گرفته است و اگر همسر آن «نفس واحد» از خود او نشأت نگرفته باشد، نسل بشر به دو تن منتهی می شود و باید عبارت بدین صورت می بود «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسَيْنِ»، نه «مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ». البته عده ای از مترجمان به نکته یاد شده توجه کرده و کلمه نوع و جنس را در ترجمه نیاورده اند؛ مانند:

ای مردمان بترسید از پروردگارتان که آفرید شما را از یک تن و آفرید از آن جفت او را (شعرانی).

### نمونه ی سوم

قُلْ مَا يَعْجَبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا؛ (۲)

ص: ۱۳۵

---

۱- سوره ی روم (۳۰)، آیه ی ۲۱.

۲- سوره ی فرقان (۲۵)، آیه ی ۷۷.

بگو: اگر دعای شما نباشد پروردگارم به شما بهایی نمی دهد که (حق را) دروغ شمردید (گرمارودی).

بگو: اگر نیایش شما نبود پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کرد آنهم که دعوتش را دروغ شمردید (فارسی).

بگو که اگر دعای شما (و ناله و زاری و توبه شما) نبود خدا به شما چه توجه و اعتنایی داشت؟ که شما کافران (آیات حق را تکذیب کردید) (الهی قمشه ای).

بررسی

در عبارت «دُعَاؤُكُمْ» دو وجه ادبی محتمل است؛ نخست، اضافه ی مصدر (دعاء) به مفعول و حذف فاعل یعنی «لولا دعاء ربی ایاکم...». دوم، اضافه ی آن به فاعل و حذف مفعول؛ یعنی «لولا دعاء کم ربی ای عبادتکم له...».

جمله ی «فَقَعْدُ كَذَّبْتُمْ...» که تعلیل برای «مَا يَعْبَأُ بِكُمْ» است، قرینه ی قاطعی است بر اینکه «دعاء کم» از باب اضافه ی مصدر به مفعول است، بر این اساس، مفاد آیه چنین می شود: چون شما حق را تکذیب کردید، خداوند به شما هیچ اعتنایی ندارد، و جمله ی «لولا- دعاء کم» بیان گر یک مورد از اعتنای الهی به تکذیب کنندگان است و آن، فراخوانی ایشان به آیین حق برای اتمام حجت و مانند آن است. (۱)

ص: ۱۳۶

---

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک: المیزان، ج ۱۵، ص ۲۴۶؛ التحریر و التنویر، ج ۱۹، ص ۱۰۴؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۸۵.

اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ؛ (۱)

یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیفکنید، تا روی \_ توجه \_ پدرتان تنها برای شما باشد و پس از او [با توبه کردن] گروهی شایسته باشید (مجتبوی).

یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی (دیگر) اندازید تا روی پدرتان تنها به سوی شما باشد و ز آن پس مردمانی درستکار شوید (حداد عادل).

بسیاری از ترجمه ها (۲) با اندک تفاوتی در تعبیر، آیه ی شریفه را به گونه ی یاد شده ترجمه کرده اند.

نقد و بررسی

عمده سخن در این آیه، معنای «صالحین» است. ترجمه های فوق و نظایر آن، مقصود از آن را شایستگی معنوی و الهی شمرده اند؛ در حالی که قرینه ای آشکار، حاکی از آن است که منظور، صلاحیت دنیوی و آسودگی خاطر است و به تعبیری دیگر، داشتن زندگی

ص: ۱۳۷

---

۱- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی ۹.

۲- ترجمه ی آقایان، مشکینی، مکارم، الهی قمشه ای، انصاریان.



راحت و بدون دغدغه‌ی خاطر. توضیح اینکه فعل مضارع «تَکُونُوا» عطف بر فعل مضارع «يَخُلُّ» است و هر دو به دلیل اینکه در جواب طلب «اقتلوا» و «اطرحوا» قرار گرفته اند، به شرط مقدر، مجزوم شده اند؛ یعنی نتیجه‌ی طبیعی کشتن یوسف یا دور کردن او، دو چیز است؛ یکم، اختصاص توجه پدرتان به شما و دوم، گروهی شایسته شدن. بر این اساس که مطابق قواعد ادبی است، برادران یوسف شایسته شدن خویش را نتیجه‌ی قهری و لازمه‌ی ضروری کشتن یوسف شمرده اند و این هرگز نمی‌تواند به معنای شایستگی معنوی و الهی به شمار آید و لازمه‌ی ای چون توبه و تضرع به درگاه خدا را که در ترجمه‌ها دیده می‌شود، در پی داشته باشد. برخی از مفسران به نکته‌ی یاد شده توجه کرده و بر اساس آن، صلاح دینی را انکار کرده اند. ابن عاشور می‌نویسد:

و جُزِمَ «يَخُلُّ» فی جواب الأمر، ای إن فعلتم ذلك یخل لكم وجه أیکم... و عُطِفَ «و تَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ» ای من بعد یوسف - علیه السلام - علی «يَخُلُّ» لیكون من جمله الجواب للأمر. فالمراد کون ناشی عن فعل المأمور به فتعین أن یكون المراد من الصلاح فیہ الصلاح الدنیوی، ای صلاح الأحوال فی عیشهم مع أیهم، و لیس المراد الصلاح الدینی؛

«يَخْلُ» در جواب امر «اَقْتُلُوا» و «اَطْرَحُوا» است؛ لذا مجزوم شده است؛ یعنی اگر این کار را بکنید، توجه پدر، ویژه ی شما می شود. و «وَتَكُونُوا مِنْ بَعِيدِهِ» — یعنی پس از یوسف — عطف بر «يَخْلُ» شده است، تا آن نیز جواب امر باشد. بر این اساس، مراد از «تکونوا»، بودن است نشأت گرفته از کاری که باید انجام می دادند؛ یعنی برخاسته از کشتن یا دور کردن یوسف و آن تنها با صلاح دنیایی سازگار است؛ یعنی آسوده خاطر بودن و داشتن زندگی خوب و شایسته در کنار پدر، و هرگز مقصود، نمی تواند صلاح دینی باشد.

در ترجمه های یاد شده و نظایر آن ها نه تنها به جزم «تکونوا» توجه نشده، بلکه عبارت به گونه ای پرداخته شده که جمله، معنای امری یافته است.

### نکته ی پایانی

ضرورت پیروی از چگونگی بیان قرآن در ترجمه

در ترجمه ی آیات زیر دقت شود:

وَلَا يَحْرُمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ (۱)

ص: ۱۳۹

---

۱- سوره ی توبه (۹)، آیه ی ۲۹.

و آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده اند حرام نمی دانند (گرمارودی).

و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند حرام نمی دارند (فولادوند).

در همان سوره می خوانیم:

أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ؛<sup>(۱)</sup>

خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزارند (گرمارودی).

خداوند و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند (فولادوند).

خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند (مکارم).

ترجمه های فوق و نظایر آن \_ به رغم اینکه بی اشکال می نمایند \_ بر خلاف روش و رویه ی قرآن در بیان حقایق، عمل کرده اند. حقیقت یاد شده، نیازمند توضیح و تفصیل است که ذیلاً به آن می پردازیم.

تکرار یک کلمه یا یک جمله و آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر در همه ی زبان ها به ویژه در زبان عرب و به خصوص در قرآن که بنای آن بر ایجاز است، خالی از وجه و نکته نخواهد بود. با توجه به این معنا، باید نکته ی تکرار در آیات ذیل را دریابیم.

ص: ۱۴۰

---

۱- سوره ی توبه (۹)، آیه ی ۳.

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ (۱)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲)

وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا (۳)

در آیات یاد شده و نظایر آن، «الله» و «رسول» تکرار شده و اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است؛ به رغم اینکه قاعده ی اولیه، آن است که به صورت ضمیر مثنی آورده می شد؛ مانند:

قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَا

و آیه ی دوم بدین گونه می بود: شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يَشَاقِقُهُمَا

و آیه ی سوم بدین صورت می بود: يَطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ... وَ مَنْ يَعِصُهُمَا يُدْخِلْهُ نَارًا

یعنی به جای «الله و رسوله» در بخش دوم آیات، از ضمیر مثنی استفاده می شد.

با توجه به شواهد قطعی و مسلم، نکته تکرار، ابای قرآن از این

ص: ۱۴۱

---

۱- سوره ی احزاب (۳۳)، آیه ی ۲۲.

۲- سوره ی انفال (۸)، آیه ی ۱۳.

۳- سوره ی نساء (۴)، آیات ۱۳ و ۱۴.

است که میان خدا و غیر خدا را با یک ضمیر جمع کند و در استناد افعال به خدا و غیر خدا فعل های مثنای جمع به کاربرد. حقیقت یاد شده را از آیات زیر و نظایر آن که بسیار است، می توان کشف کرد.

در سوره ی انفال آیه ی ۲۴ می خوانیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

این کریمه، مؤمنان را به اجابت خدا و پیامبرش فرا می خواند و آن گاه با عبارت «إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» مورد اجابت را بیان می کند؛ ولی فعل «دعا» را مفرد می آورد و نمی فرماید «إِذَا دَعَاكُمْ» (به صورت مثنای): با اینکه مراد، هم دعوت خداست و هم دعوت رسول او.

در سوره ی انفال آیه ی ۲۰ آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ

این آیه، نخست مؤمنان را به اطاعت از خدا و رسول فرا می خواند و سپس با جمله ی «وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ» آنان را از روی بر تافتن از خدا و رسول او باز می دارد؛ ولی در این جمله از ضمیر مفرد «عَنْهُ» برای خدا و رسول استفاده می کند و نمی فرماید: «وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُمَا»، به رغم اینکه مراد، عدم تولی از خدا و همچنین عدم تولی از رسول خدا است.

در سوره ی نور (۲۴) آیه ی ۵۱ آمده است:

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا

در این آیه نیز سخن از دعوت به سوی خدا برای داوری میان مؤمنان است و به رغم اینکه هم حکومت و داوری خدا مراد است و هم حکومت و داوری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، فعل «یحکم» را که دارای ضمیر مفرد «هو» است به کار برده و نفرموده است: «لیحکما»

در سوره ی توبه (۹) آیه ی ۶۲ چنین آمده است:

يُحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ

در این کریمه نیز بی تردید، فراهم آوردن رضایت خدا و رضایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مقصود است؛ ولی از ضمیر مفرد در «أَنْ يُرْضَوْهُ» استفاده شده و نفرموده است «أَنْ يَرْضَوْهُمَا».

از شواهد فوق و نظایر آن که بسیار است، این حقیقت به روشنی آشکار می شود که قرآن، ابا دارد از اینکه خدا و بشر را در یک فعل و با ضمیر مثنی یا جمع ذکر کند.

ابن منظور در لسان العرب در ماده ی (عصى) آورده است.

وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ رَجُلًا قَالَ: «مَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَشِدَ وَمَنْ يَعِصِهِمَا فَقَدْ غَوَى». فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «بَيْسَ الْخَطِيبِ أَنْتَ! قُلْ: وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ غَوَى»؛

ص: ۱۴۳

در حدیث آمده است که مردی گفت: «هر کس از خدا و رسولش پیروی کند، راه یافته است و هر کس آن دو را نافرمانی کند، به بیراهه افتاده است». پیامبر به او فرمود: «تو بد خطیبی هستی. بگو: هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، به بیراهه افتاده است».

سپس می گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن روی آن مرد را نکوهش کرد که او میان خدا و رسولش را در یک ضمیر، جمع کرد و گفت: «وَمَنْ يَعْصِهِمَا».

بنابراین بر مترجمان است که این روش قرآنی را در ترجمه ها به کار بندند و خدا و بشر را در یک ضمیر و با فعل مثنای جمع یاد نکنند و آن گونه که قرآن عمل کرده، میان خدا و بشر را در ضمائر و در استناد افعال جمع نکنند؛ کاری که در ترجمه های یاد شده در آغاز بحث صورت گرفته است. فعل های «حرام کرده اند»، «بیزارند» «تعهدی ندارند» در ترجمه های یاد شده و در موارد بسیار دیگر همان است که پیامبر آن خطیب را در شیوه ی سخن گفتنش ملامت فرمودند.

با توجه به آنچه یاد شد، آیه ی ۲۹ سوره ی توبه «وَلَا يَحْرَمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» این گونه ترجمه می شود:

ص: ۱۴۴

و آنچه را که خدا حرام کرده و پیامبرش تحریم نموده است، حرام نمی دانند.

و آیه ی ۳ آن سوره «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» این گونه منعکس می شود:

که بی گمان خدا از مشرکان بیزار است و نیز پیامبرش از آن ها بیزار است.

ص: ۱۴۵





## فصل سوم: ترجمه ی مبسوط؛ ترجمه ای مطلوب از قرآن

اشاره

ص: ۱۴۷

قرآن کریم، ایجازی معجزه آسا دارد. کلمات اندک این کتاب الهی؛ قالب معانی بسیاری است و جملات کوتاهش مفاهیم بلندی را گزارش می کند. در آن، هدفمندان و عالمانه از میان واژه های همگون، واژه ای خاص و از میان هیأت های همسان، هیأتی خاص برگزیده شده است. چنین کلمات و جملات آن، حاوی نکته هاست. واژه های زبان عرب، بسیار گسترده و ظرفیت زبانی آن برای ارائه مقاصد، بی نظیر است. خداوند، همه ظرفیت این زبان را به کار برده و قرآن را به بشر عطا فرموده است. علامه ی طباطبایی در تفسیر آیه ی دوم سوره ی یوسف (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) می نویسد:

وحی به صورت قرائت شده و به زبان عربی نازل شد؛ به این معنا که مفاهیم قرآن پیش از نزولش حقیقتی بود پیراسته از الفاظ و ناخوانده؛ ولی در مرحله ی نزولش خداوند، آن ها را به صورت الفاظی قرائت شده و در قالب زبان عربی فرو فرستاد. سپس خداوند هدف از نزول قرآن را در قالب الفاظ آن هم به زبان عربی، چنین بیان می کند: «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ به این امید که وحی الهی در معرض

اندیشه‌ها قرار گیرد و تو \_ ای پیامبر! \_ و قوم تو یا امت در آن بیندیشند.

از آنچه گذشت استفاده می‌شود که الفاظ و کلمات قرآن، از آن رو که مستند به وحی است و نیز این که به زبان عربی است، در ضبط اسرار آیات نقشی بسزا دارد؛ به گونه‌ای که اگر معانی بر پیامبر فرو فرستاده می‌شد و پیامبر خود، آن‌ها را در قالب الفاظ ارائه می‌کرد یا اگر محتوای وحی در قالبی غیر از زبان عربی ریخته می‌شد، پاره‌ای از اسرار آن، پوشیده می‌ماند. (۱)

این مطلب، بیان‌گر آن است که در واژه‌ها، جمله‌ها و موقعیت و جایگاه کلمات و ترکیب‌های زبان عرب، ویژگی‌هایی است که در سایر زبان‌ها نیست و خداوند، این ویژگی‌ها را در قرآن به کار برده است.

بی‌گمان، نه ساختارهای مترجمان دیرین پاسخ‌گوی نقل این چنین متنی است، نه با قالب‌هایی که مترجمان امروزمین تعریف کرده‌اند ترجمه‌ی محتوای قرآن، شدنی است. چرا که ترجمه‌ی قرآن، آن‌گاه حقیقتاً ترجمه است که علاوه بر روانی، سهولت فهم، متانت بیان و پیراستگی از خطا و لغزش، تمام محتوای قرآن را تا حد امکان باز گوید.

ص: ۱۴۹

این است که باید طرحی دیگر آید و شیوه و سبک دیگری به آزمون درآید، آن شیوه، هر چه باشد و هر نامی به خود گیرد، رسالتش این است که محتوای آیات و مفاهیم و معانی مندرج در آن را تا حد امکان باز گوید و این، جز با شرح و بسط یعنی ترجمه ای مبسوط و مشروح، امکان پذیر نیست.

در این شیوه، ایجازها باز می شود، معانی و مفاهیم گنجانده شده در یک جمله، به صورت جملاتی چند بروز می کند، نکته هایی را که به واسطه علم بلاغت می توان بدان رسید گزارش می کند، محذوفات و مقدرات را ظاهر می کند و ارتباط آیات را باز می گوید. در این شیوه، شناسایی قرائن درونی آیات، تدبر در خصوصیات کلمات و چینش آن ها برای تبیین مقاصد و انعکاس آن در ترجمه، امری ضروری تلقی می شود. در این شیوه متعلق فعل ها و شبه فعل هایی چون آمنوا، کفروا، اتقوا و... با توجه به قرائن موجود درون آیه ای آشکار می شود و....

### **تفاوت ترجمه ی مبسوط با تفسیر**

شیوه ی یاد شده، این گمان را بر می انگیزد که ترجمه ی مبسوط، همان است که تفسیر نامیده می شود و به تعبیری دیگر به جای ترجمه ی برابر و وفادار، ترجمه ای تفسیری بر می آید. درستی و نادرستی این گمان را باید در تفاوت ترجمه و تفسیر، جست و جو کرد.

تمایز حقیقی تفسیر و ترجمه در استفاده و عدم استفاده از قرائن بیرونی و ناپیوسته است. در ترجمه، علاوه بر شناخت معانی واژه ها و خصوصیات کلمات از نظر صرف و نحو به قرائن درون آیه ای نیز توجه می شود و در تفسیر علاوه بر همه ی این ها باید به قرائن بیرونی و ناپیوسته نیز نظری تام داشت. به تعبیری دیگر ترجمه، بیان مراد استعمالی کلام است و تفسیر، بیان مراد جدی، و ترجمه ی مبسوط در بازگردان معنا و محتوای کلام هرگز به قرائن بیرون آیه ای نظر نمی اندازد و جز به مفاد استعمالی جملات نمی پردازد؛ از باب مثال اگر در بیان نعمت داده شدگان «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (۱) به آیه ی ۶۹ سوره نساء «أُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» نظر شود و عبارت «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ...» این گونه ارائه گردد: «راه پیامبران، راستگویان، شاهدان و صالحان که به ایشان نعمت داده ای...»، طبعاً تفسیر آیه بیان شده و ترجمه ی تفسیری شکل گرفته است؛ ولی اگر در بیان آیه گفته شود: چون نعمت داده شدگان در مقابل «مغضوب علیهم» و «ضالین» قرار گرفته است، مراد از «نعمت»، نعمت هدایت و نعمت محبت الهی است و در ترجمه ی «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» نگاشته شود: «راه کسانی که به آن ها نعمت هدایت و نعمت محبت خویش را

ص: ۱۵۱

ارزانی کرده ای»، ترجمه ی مبسوط شکل گرفته است، نه ترجمه ی تفسیری. همچنین اگر برای دریافت معنا و مراد از «مغضوب علیهم» به آیاتی نظیر «فَبَاؤُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ» (۱) یا «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» (۲) یا به روایات چشم بدوزیم و برای دریافت معنا و مراد از «ضالین» به آیاتی نظیر «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتُرُونَ الضَّلَالَهَ وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضَلُّوا السَّبِيلَ» (۳) و روایاتی نظر اندازیم که آن را به مسیحیان تفسیر کرده اند و در تبیین «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» بنویسم آنان که نه چون یهودیان مورد خشم قرار گرفتند و نه چون مسیحیان به گمراهی در افتادند، آیه را تفسیر کرده ایم؛ ولی اگر گفته شود: مراد از «مغضوبین» به قرینه ی مقابله ی آن با «ضالین» کسانی اند که گمراه نیستند، به این معنا که راه درست را شناختند، ولی بدان اقرار نکردند و مقصود از «ضالین» گمراهانی هستند که از سر قصور و نه تقصیر، حقیقت را نیافتند از این رو مورد خشم الهی قرار نگرفتند، این تحلیل و تبیین از آن رو که به قرینه ی درونی و پیوسته صورت گرفته ترجمه به شمار می آید.

ص: ۱۵۲

- ۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۹۰.
- ۲- سوره ی مجادله (۵۸)، آیه ی ۱۴.
- ۳- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۴۴.

چنین ترجمه ای بیان مراد استعمالی از کلام است؛ درست مانند اینکه در بیان «رأيت اسداً في الحمام» گفته شود: «در حمام مردی بسیار شجاع را دیدم که به شیر می ماند» این، بیان مراد استعمالی است و گامی فراتر از ترجمه بر نداشته است؛ ولی ترجمه ای باز و مشروح، نه ترجمه ی تحت اللفظی. ارائه ی نمونه هایی چند از ترجمه ی مبسوط، راهگشای نوع ترجمه و نیز نشان دهنده ی فواید آن است.

## نمونه هایی چند از ترجمه ی مبسوط

### نمونه ی نخست

وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ (۱)

واژه ی «مِن» در آیه ی شریفه، حاکی از آن است که در فعل «يعلم» معنای «یمیز» نیز اشراب شده است؛ (۲) زیرا «عِلْم» و مشتقات آن در خصوص معلوم ها به وسیله «مِن» متعدی نمی شود و اگر چند معلوم باشد، به وسیله حرف عطف، بیان می گردد؛ مانند «أَوَّلًا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ»؛ (۳) «و آیا نمی دانید که خداوند، آنچه

ص: ۱۵۳

- 
- ۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۲۲۰.
  - ۲- اشرابِ معنای کلمه ای در کلمه ای دیگر را اصطلاحاً تضمین می گویند. در فصل چهارم درباره ی تضمین، سخن خواهیم گفت.
  - ۳- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۷۷.



را نهران می دارند و آنچه را آشکار می کنند، می دانند» و «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ»؛<sup>(۱)</sup> و آنچه را پیش‌روی دارند (آینده)، و آنچه را پشت سر دارند (گذشته)، می دانند. به خلاف «مَيز» و مشتقات آن که با حرف «مِن» می آید؛ مانند «حَتَّى يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ»<sup>(۲)</sup> علامه ی طباطبایی درباره ی آیه ی مورد بحث «و الله يعلم...» می نویسد:

تعدیه «يَعْلَمُ» بـ «مِن» کانه‌ها لمکان تضمینه معنی «یمیز»؛<sup>(۳)</sup> متعدی شدن به وسیله «مِن» گویی از آن روست که معنای «یمیز» در آن اشراب شده است.

بر این اساس، مفاد آیه چنین می شود: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَ يَمِيزُ هَذَا مِنْ ذَاكَ»

و ترجمه ی آن چنین ارائه می گردد:

خداوند، فسادگر و اصلاح‌گر را می شناسد و فسادکننده را از اصلاح‌کننده متمایز می کند.

آنچه در این ترجمه آمده، بی هیچ افزوده‌ای، مقتضای الفاظ و ترکیب خاص آیه است و اگر ترجمه شود: «خداوند، تباهکار را از مصلح باز می شناسد» (گرمارودی) یا «خدا آگاه است از آن کس که

ص: ۱۵۴

---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۲۵۵.

۲- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۱۷۹.

۳- المیزان، ج ۲، ص ۱۹۸.

نادرستی می کند و آن که اصلاح و درستی می کند» (الهی قمشه ای)، بخشی از مفاد آیه منعکس نشده است.

## نمونه ی دوم

لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نَسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ (۱)

«ایلاء» مصدر «یؤلون» به معنای سوگند یاد کردن است و باید با «علی» متعدی شود؛ لذا آوردن «من» پس از آن نشان می دهد که در «یؤلون» معنای مناسب با «من» مانند «تباعده» اشراب شده است. (۲)

بر این اساس، ترجمه ای که حاوی همه ی معنا باشد، چنین می شود:

برای کسانی که سوگند یاد می کنند بر این که از همسرانشان دوری گزیده، با آن ها آمیزش نکنند، مهلت چهار ماه است.

ص: ۱۵۵

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۲۶۶.

۲- ابن عاشور می نویسد: و عُيِدَى فعل الايلاء بـ «من» مع ان حَقَّهُ ان يُعَدَى بـ «علی» لانه ضَمَّن هنا معنى البعد فعَدَى بالحرف المناسب لفعل البعد كانه قال: للذين يؤلون متباعدين من نسائهم... فعل «ایلاء» به وسیله ی «من» متعدی شده است با این که بایسته آن است که به وسیله ی «علی» متعدی شود؛ این بدان جهت است که در اینجا معنای بُعد در آن اشراب شده، پس به حرفی که با فعل بعد تناسب دارد متعدی شده است. گویی فرموده: برای کسانی که سوگند یاد می کنند در حالی که از زنانشان دوری می گزینند... (التحریر و التنویر، ج ۲، ص ۳۶۶).

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ... (۱)

در این آیه چندین جمله، محذوف و مقدر است. یکم، مفعول «قُل» و به اصطلاح، مقول قول به قرینه ی «يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا» در کلام نیامده است. دوم، فعل مضارع «یقیموا» و نیز معطوف آن (ینفقوا) چون در جواب امر (قُل) قرار گرفته، به شرط مقدر، مجزوم شده است. بر این اساس، کلام با حذف و تقدیر آن چنین می شود: (۲) «قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا اَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ فَإِنَّكَ اِنْ تَقَلَّ لَهُمْ هَذَا يَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يَنْفِقُوا» و ترجمه ی آن که بازگو کننده ی همه ی معنا باشد، چنین می شود:

ای پیامبر! به بندگان من که ایمان آورده اند، بگو: نماز را بر پا دارند و از آنچه روزی آنان کرده ایم، انفاق کنند. تو اگر آنان را به نماز و انفاق فرمان دهی، آنان نماز می گذارند و از آنچه عطایشان کردیم، انفاق می کنند.

علامه ی طباطبایی پس از تبیین آیه به گونه ای که گذشت ابهامی را مطرح و آن را پاسخ می دهد:

ص: ۱۵۶

۱- سوره ی ابراهیم (۱۴)، آیه ی ۳۱.

۲- مجزوم شدن فعل مضارع در جواب طلب و مفاد آن در بخش سوم به تفصیل بیان شد.

اگر «یقیموا» و «ینفقوا» جواب شرط مقدر باشد، باید مفاد آن مترتب بر شرط باشد؛ در حالی که لازمه‌ی امر به نماز و انفاق، این نیست که مردم نماز بخوانند و انفاق کنند؛ چه بسا تخلف کنند. پاسخ: این اشکال، مردود است؛ زیرا آنچه در جواب شرط لازم است، این است که جواب به گونه‌ای مقتضای امر باشد و در اینجا محقق است؛ زیرا فرمان دادن به بندگان با ایمان بر این فرض که ایمانشان محرز باشد، اطاعت آنان را اقتضا می‌کند (۱).

به تعبیری دیگر، قرآن فعل‌های «یقیموا» و «ینفقوا» را به شرط مقدر مجزوم کرده است، تا به این نکته اشاره کند که فرمان پیامبر به مؤمنان همان و اطاعت همان و اگر نه، باید در ایمان خویش یا استواری آن، تردید کنند.

#### نمونه‌ی چهارم

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ (۲)

در این کریمه، کلمه‌ی «الانفال» تکرار شده و به جای ضمیر، اسم ظاهر آمده است؛ در حالی که ظاهر آن بود که گفته می‌شد: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ هِيَ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ.

ص: ۱۵۷

---

۱- المیزان، ج ۱۲، ص ۵۸.

۲- سوره‌ی انفال (۸)، آیه‌ی ۱.

تکرار کلمه، از تفاوت مراد نشان دارد. با توجه به اینکه آیه ی شریفه، به قرینه ی آیات بعد درباره ی جنگ است «الانفال» در «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» اشاره به غنیمت جنگ ها دارد. چنانچه در پاسخ آمده بود «قل هي لله و الرسول»، پاسخ نیز درباره غنائم نبرد می بود؛ ولی آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر، بیان گر پاسخی عام تر است؛ یعنی هر چه مصداق انفال باشد \_ چه غنیمت های جنگ و چه غیر آن ها \_ همه از آن خدا و رسول است. به تعبیری دیگر، «الف و لام» در «الانفال» نخست عهد است و به غنائم جنگ اشاره دارد؛ ولی الف و لام در «الانفال» دوم جنس است که بر لفظ جمع وارد شده و از عموم و شمول حکایت می کند. بر این اساس، ترجمه ی آیه به گونه ای که نکته ی یاد شده را منعکس کند چنین می شود:

از تو درباره غنائم جنگ می پرسند؛ بگو: انفال به تمامی \_ چه غنیمت های جنگ و چه غیر آن ها \_ همه از آن خدا و پیامبر است.

آنچه در ترجمه ی فوق آمده، همه برگرفته از خصوصیات موجود در آیه است؛ لذا بازگردان خود آیه به شمار می آید و هیچ ضرورتی ندارد که بخش هایی از آن در پرانتز یا کروشه قرار گیرد.

بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ (۱)

دو جمله ی «فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ» و «كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ» به ظاهر ناهمگون می نماید: «معجزه ای بیاورد، همان گونه که نخستینان به رسالت فرستاده شدند»؛ میان مشبّه و مشبّه به، رابطه ای ملاحظه نمی شود و این از دو جمله ی محذوف حکایت دارد. هر یک از دو جمله ی موجود، قرینه ای بر حذف در دیگری است و عبارت با محذوفات آن بدین صورت است:

ان کان مرسلًا فلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ و أتوا بآيات. (۲) و ترجمه ی مبسوط آن چنین می شود:

اگر او [=محمد] پیامبر است، باید معجزه ای برای ما بیاورد؛ همان گونه که پیامبران نخستین به رسالت فرستاده شدند و معجزاتی آوردند.

لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ (۳)

ص: ۱۵۹

- 
- ۱- سوره ی انبیاء (۲۱)، آیه ی ۵.
  - ۲- این نوع حذف را حذف مقابلی یا احتباك می نامند. در فصل چهارم، قاعده ی احتباك یا حذف مقابلی به تفصیل بیان خواهد شد.
  - ۳- سوره ی بقره (۱۴)، آیه ی ۲۲۸.

برای زنان است به گونه ای متعارف، همسان آنچه بر عهده آنان است و مردان بر آنان مرتبتی دارند.

ترجمه ی یاد شده ترجمه ای معمول و متعارف است. این ترجمه، آن گونه که باید مقصود را آشکار نمی کند؛ زیرا برای مخاطبان عام، این سؤال مطرح می شود: اولاً آنچه فرض شده که به سود زنان است بر عهده ی کیست؟ ثانیاً آنچه فرض شده بر عهده ی آنان است، برای کیست؟

ترجمه ی مبسوط، این عقده را می گشاید و با قرائن موجود در آیه، مراد را در حد ترجمه باز می گوید. توضیح اینکه:

۱. جمله ی «لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ» می رساند که عبارت «لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ» درباره ی حقوق و وظایف مردان و زنان در ارتباط با یکدیگر است.

۲. قرائن متعدد موجود در آیه، گویای آن است که مراد از «الرجال» شوهران است و طبعاً مراد از زنان، همسران ایشان است؛ لذا سخن آیه درباره ی مطلق زنان و مردان نیست و بیان گر حقوق و وظایف مرد و زن به عنوان دو صنف از انسان ها نیست؛ بلکه خاص زن و شوهر است. بر این اساس، مفاد جمله، چنین می شود: «و للنساء علی أزواجهن حق مثل الحق الذی لهم علیهن» و ترجمه ی مبسوط که با توجه به قرائن درون آیه ای شکل می گیرد، چنین می شود:

ص: ۱۶۰

همسران را بر عهده ی شوهرانش حقی است همسان حقی که شوهران بر عهده ی همسران خویش دارند.

بیضاوی در تبیین آیه می نویسد:

«و لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي...» ای و لهن حقوق علی الرجال مثل حقوقهم علیهن؛<sup>(۱)</sup>

«و برای آنان است همانند آنچه...» یعنی و برای زنان حقوقی برعهده ی مردان است مانند حقوق مردان بر عهده ی زنان.

و ابن عاشور می نویسد:

و فی الآیه احتباك فالتقدير: و لهن علی الرجال مثل الذی للرجال علیهن؛<sup>(۲)</sup>

و در آیه فنّ احتباك شکل گرفته، پس تقدیر این است: برای زنان برعهده ی مردان همانند آن چیزی است که برای مردان برعهده ی زنان است.

#### نمونه ی هفتم

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ... لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛<sup>(۳)</sup>

ص: ۱۶۱

---

۱- انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲- التحریر و التنویر، ج ۲، ص ۳۷۷.

۳- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۱۶۴.



همانا در آفرینش آسمان ها و زمین و... نشانه هایی است برای مردمی که می اندیشند.

در پی خواندن آیه ی فوق و نظایر آن، طبعاً این سؤال مطرح می شود که آفرینش این ها نشانه های چیست؟

ترجمه ی مبسوط با توجه به قراین موجود در آیه، جواب این سؤال را در خود جای می دهد و این انتظار به جا را بی پاسخ نمی گذارد.

آیه ی قبل «وَاللَّهُ هُكْمٌ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، سه ادعا را درباره ی خدا مطرح می کند؛ یکم، او یگانه معبود است. دوم، او رحمتی فراگیر دارد. سوم، او را رحمتی خاص است. آیه ی مورد بحث، بیان گر این سه ادعاست؛ به تعبیری دیگر، دلایل آن ها را توضیح می دهد. در نتیجه مراد از «لآیات» نشانه های توحید و رحمت عام و خاص الهی است و ترجمه ی مبسوط چنین خواهد بود:

همانا در آفرینش آسمان ها و زمین... نشانه های بسیاری است بر یگانگی خدا و بر رحمت فراگیر او بر مهربانی او به مردمان.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ... لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ؛(۱)

همانا در آفرینش آسمان ها و زمین... نشانه هایی است برای خردمندان.

در ترجمه ی مبسوط این آیه نگاشته می شود:

... برای خردمندان نشانه هایی است بر قدرت مطلق خدا

زیرا در آیه ی قبل، آمده است: «وَاللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ إِنَّ فِي خَلْقِ...»

### نمونه ی نهم

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا... إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛(۲)

خداوند جان ها را به هنگام مرگشان می ستاند... همانا در آن، نشانه هایی است برای مردمی که می اندیشند.

ترجمه ی مبسوط با توجه به قرائن موجود در آیه، جمله ی پایانی را چنین باز می گوید:

همانا در آن، برای مردمی که می اندیشند، نشانه هایی است

ص: ۱۶۳

---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۱۹۰.

۲- سوره ی زمر (۳۹)، آیه ی ۴۲.

بر اینکه تدبیر امور آدمیان در اختیار خداست و اینکه آنان به خدا باز خواهند گشت.

علامه ی طباطبایی در بیان آیه می نویسد:

ثم تمم الآیه بقوله «إِنَّ فِي ذَاتِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» فیتذکرون ان الله سبحانه هو المدبر لأمرهم و أنهم إليه راجعون سیحاسبهم علی ما عملوا(۱)؛

سپس خداوند، آیه را به این سخنش «همانا در آن برای مردمی که می اندیشند، نشانه هایی است» پایان داد؛ پس آنان در می یابند که تدبیر کننده ی امورشان خدای سبحان است و در می یابند که به سوی او باز می گردند.

### نمونه ی دهم

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ؛(۲)

همانا در یوسف و برادرانش برای جست وجو گران نشانه هایی است.

تدبر در داستان یوسف و برادرانش از آغاز تا پایان آن گونه که خداوند در سوره ی یوسف بیان فرموده، بیانگر این است که مراد از «آیات» نشانه های ولایت الهی به بندگان است و اوست که بر حسب

ص: ۱۶۴

---

۱- المیزان، ج ۱۷، ص ۲۷۰.

۲- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی ۷.

لیاقت افراد آنان را به جایگاه بایسته ی ایشان می رساند؛ لذا ترجمه ی مبسوط، باید بدینسان بنگارد:

همانا در داستان یوسف و برادرانش برای جست و جو گران، نشانه هایی است بر اینکه خداوند است که امور بندگانش را تدبیر می کند و سرنوشت هر کسی را بر حسب لیاقتش رقم می زند.

### نمونه ی یازدهم

... وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ... (۱)

«لَا يُضَارَّ» (فعل مضارع همراه «لا» ی نهی) صیغه ای مشترک است میان معلوم (نباید ضرر بزند) و مجهول (نباید ضرر ببیند). بر فرض معلوم «کاتب» و «شهِيد» فاعل به شمار می آیند و بر فرض مجهول، نایب فاعل خواهند بود. در این گونه موارد، اگر قرینه ای تعیین کننده باشد، ترجمه بر وفق آن پی ریزی می شود و چنانچه قرینه ای در میان نباشد، ظاهر این است که هر دو وجه اراده شده است. (۲) بر این اساس، ترجمه باید به گونه ای پرداخته شود که هر دو معنا را برساند و این از ترجمه ی مبسوط بر می آید؛ لذا در ترجمه ی جمله ی فوق نوشته می شود.

ص: ۱۶۵

---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۲۸۲.

۲- در فصل چهارم، درباره ی استعمال لفظ در بیش از یک معنا سخن خواهیم گفت.

نباید هیچ نویسنده و گواهی زیان ببیند و آن دو نیز نباید ضرر رسانند.

ابن عاشور در بیان آیه می نویسد:

... لا-ین «لا-یُضَارَّ» یحتمل البناء للمعلوم و المجهول و لعلّ اختیار هذه المادّه هنا مقصود لاحتمالها حکمین لیكون الکلام موجّها فیحمل علی کلا معنیه لعدم تنافیهما و هذا من وجه الاعجاز(۱)؛

زیرا «لا-یُضَارَّ» واژه ای است هم برای فعل معلوم و هم مجهول، شاید انتخاب این واژه (که مشترک میان دو معناست) از سرقصد است، تا کلام دارای دو وجه باشد و بر هر دو معنا حمل شود؛ زیرا آن دو تنافی ندارند و این از وجوه اعجاز است.

### نمونه ی دوازدهم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ (۲)

واژه ی «حُرْمٌ» جمع حَرَام است و حرام در چند معنا به کار می رود. از این میان، دو معنا با آیه ی شریفه تناسب دارد؛ یکم، شخص مُحَرَّم یعنی کسی که برای حج یا عمره احرام پوشیده و محرم شده

ص: ۱۶۶

---

۱- التحریر و التئویر، ج ۲، ص ۵۸۱.

۲- سوره ی مائده (۵)، آیه ی ۹۵.

است. دوم، کسی که وارد حَرَم مکه شده است. (۱)

از آن رو که در آیه ی شریفه، قرینه ای تعیین کننده نیست، به دلایلی که خواهد آمد، باید ملتزم شد که هر دو معنا اراده شده است و وظیفه ی مترجم است که هر دو معنا را در ترجمه ی آیه منعکس کند و بنویسد:

ای کسانی که ایمان آورده اید! شکار را در حالی که محرم هستید و نیز آن گاه که در حرم مکه حضور دارید، مکشید.

ص: ۱۶۷

---

۱- احرم القوم: دخلوا فی الحرم و رجل حرام: داخل فی الحرم... و قد جمعه بعضهم علی حُرْم... تقول احرم الرجل فهو مُحرم و حرام و رجلٌ حرام ای مُحرم و الجمع حُرْم مثل قَدْال و قُمْدَل، «أَحْرَم القوم» یعنی آنان به حرم درآمدند و «رجلٌ حرام» یعنی در حرم وارد شد... و برخی حرام به حُرْم جمع بسته اند... و می گویی: «احرم الرجل» اسم فاعلش مُحرم و حرام است پس «رجلٌ حرام» یعنی محرم است و جمع حَرَم حُرْم است مانند قَدْال و قُمْدَل. (لسان العرب) الحُرْم جمع حَرَم و الحرام: المُحرم و الکائن بالحَرَم، حُرْم جمع حرام است و حرام یعنی مُحرم و نیز کسی که در حَرَم است (البحر المحیط، ج ۴، ص ۳۶۳).







تضمین از جمله فنون نحوی \_ بلاغی است که در قرآن کریم به کار رفته و توجه به آن در تفسیر و ترجمه ی قرآن، ضروری است.

### معنای لغوی تضمین

تضمین در لغت به معنای بر عهده نهادن و چیزی را به دیگری سپردن و نیز به معنای چیزی را در جایگاهی نهادن است (۱).

### معنای اصطلاحی تضمین

ابن هشام در معنای اصطلاحی تضمین می نویسد:

ص: ۱۷۰

---

۱- ضَمَّنَ الشَّيْءَ الشَّيْءَ: أَوْدَعَهُ إِيَّاهُ كَمَا تُودِعُ الْوَعَاءَ الْمَتَاعَ» ( لسان العرب ). فَيُؤَمِّي نِيْزَ مِي نُويسِد: «وَيَتَعَدَّى بِالتَّضْعِيفِ فَيَقَالُ ضَمَّنْتُهَا الْمَالَ أَلْزَمْتُهُ إِيَّاهُ... وَ ضَمَّنْتُ الشَّيْءَ كَذَا جَعَلْتُهُ مُحْتَوِيًا عَلَيْهِ فَتَضَمَّنَهُ أَيْ فَاشْتَمَلَ عَلَيْهِ وَ اخْتَوَى ( المصباح المنير ).

قدی شربون لفظاً معنی لفظ فیعطونه حکمه و یسمی ذلک تضمیناً و فائده آن تَوَدَى کلمه مُؤَدَى کلمتین؛ (۱)

بسا در یک لفظ، معنای لفظ دیگری را اشراب می کنند و حکم آن لفظ (اشراب شده) را به دیگری (لفظ مذکور) می دهند. این را تضمین می نامند و فایده ی تضمین این است که یک کلمه، معنای دو کلمه را افاده می کند.

در آیه ی ۷۷ سوره ی انبیاء می خوانیم: «وَنَصَرْنَا مِنْ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا». در فعل «نَصَرْنَا» کلمه ای مانند «أَنْجَيْنَا» اشراب شده است. و از آن رو که «إنجاء» و مشتقات آن می طلبد که پس از آن «مِنْ» آورده شود؛ مانند «وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ»؛ (۲) «و آن گاه که شما را از فرعونیان رهایی بخشیدیم»، «لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»؛ (۳) «و اگر ما را از این ورطه نجاتمان دهد، قطعاً از سپاس گزاران خواهیم شد». عبارت آیه ی مورد بحث بر حسب معنای اشراب شده آورده شده است، نه بر حسب فعل مذکور در لفظ. بر این اساس، مفاد جمله چنین می شود: وَ نَصَرْنَا نوحاً مُنْجِياً إِيَّاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا؛ ما نوح را یاری دادیم؛ در حالی که او را از آن مردم

ص: ۱۷۱

---

۱- مغنی اللیب ، باب هشتم، قاعده ی سوم.

۲- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۴۹.

۳- سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۶۳.

که آیات ما را دروغ شمردند، رهایی بخشیدیم. یا انجیناه منهنم بنصرنا؛ ما او را به یاری خویش از آن مردم رهایی بخشیدیم.

علامه ی طباطبایی در بیان آیه می نویسد:

«وَنَصْرُنَا مِنْ الْقَوْمِ...» كَانَّ النَّصْرَ مُضْمَنًا مَعْنَى الْإِنجَاءِ وَ نَحْوَهُ وَ لَذَا عَدَّى بِمِنْ (۱)؛

گویی معنای رهانیدن و مانند آن در واژه ی «نصر» اشراب شده است.

و طبرسی در «نصرنا» معنای «مَنَعْنَا» را نهفته دانسته و می نویسد:

«وَنَصْرُنَا مِنْ الْقَوْمِ...» ای منعنا منهنم بالنصره حتی لم یصلوا إلیه بسوء؛ (۲)

ما او را با یاری کردنش از آنان باز داشتیم، تا هیچ گزندی به او نرسانند.

کلمه ی «لفظ» در تعریف ابن هشام حاکی است که تضمین، به فعل اختصاص ندارد؛ بلکه در اسم و حرف نیز جاری است.

عباس حسن در النحو الوافی می گوید:

تضمین به فعل اختصاص ندارد؛ بلکه در اسم نیز جاری است. تفتازانی در تفسیر سخن خداوند «وَهُوَ اللَّهُ فِي

ص: ۱۷۲

---

۱- المیزان ، ج ۱۴ ، ص ۳۰۶.

۲- مجمع البیان ، ج ۷ ، ص ۹۱.

السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ» (۱) می گوید: «فی السماوات» نمی تواند متعلق به لفظ «الله» باشد؛ زیرا آن اسم است، نه وصف؛ بلکه آن متعلق به معنای وصفی است که در «الله» تضمین شده است (۲).

مقصود او معنای معبود است که در «الله» اشراب شده. بر این اساس، مفاد آیه چنین می شود: هو الله معبوداً فی السموات و فی الارض؛ اوست خدا پرستش شنونده در آسمان ها و زمین.

در تعریف ابن هشام واژه ی «قد» در «قدیشربون» به کار رفته است که می نماید فنّ تضمین، امری شایع نیست؛ ولی دیگران تصریح کرده اند که تضمین در گویش بلیغان عرب بسیار است.

و ذکر (ای ابوالبقاء) أمثله لتضمین لفظ معنی لفظ آخر ثم قال: و من هذا الفنّ فی اللغه شیء کثیر لایکاد یحاط به؛

ص: ۱۷۳

---

۱- سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۳.

۲- و لا- اختصاص للتضمین بالفعل بل یجری فی الاسم ایضاً قال التفتازانی فی تفسیر قوله تعالی «وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ» (سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۳) لایجوز تعلقه بلفظه «الله» لکونه اسماً لاصفه بل هو متعلق بالمعنی الوصفی الذی ضمّنه اسم «الله» (النحو الوافی، ج ۲، ص ۵۲۲).

سپس ابوالبقاء مثال هایی از اشراب معنای لفظی در لفظ دیگر آورده و سپس گفته است: «از این فن در لغت بسیار است؛ به گونه ای که نمی توان آن ها را شمارش کرد».(۱)

لذا گمان بر این است که «قد» در «قدیشربون» در معنای کثرت به کار رفته است؛ چنانکه ابن هشام در کتاب مغنی از سیبویه حکایت می کند که از معانی «قد» تکثیر است و از زمخشری حکایت می کند که در بیان «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ»(۲) گفته است: «أى ربما نرى و معناه تکثیر الرؤیه(۳)؛ «یعنی بسیار می بینیم معنای آن (قد نرى) به کثرت دیدن است».

مفسران نیز در آیات بسیاری فن تضمین را به کار رفته دیده اند. نمونه های گوناگونی از تضمین را حکایت می کنیم تا معنای تضمین آشکارتر شود و کثرت استعمال آن در قرآن نیز بیان گردد.

ص: ۱۷۴

---

۱- النحو الوافی، ج ۲، ص ۵۲۴.

۲- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۱۴۴.

۳- مغنی اللیب، باب اول، حرف القاف.

وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ (۱)

«خُلُوٌّ» مصدر «خَلَا» به معنای منفرد شدن است. گفته می شود «خلا المكان»، یعنی آن مکان تنها بود و کسی یا چیزی در آن نبود، و آن گاه که گفته شود «خلا الرجل»، یعنی زید در جایی بود که کسی همراه او نبود. (۲) همچنین اگر گفته شود: «خلا به» یا «معه»، یعنی با او خلوت کرد. (۳) معنای یاد شده، نمی طلبد که پس از آن، «الی» آورده شود و آمدن «الی» در آیه ی شریفه، نشان می دهد که در آن، معنای رفتن و مانند آن نهفته است که با «الی» متعدی می شود. (۴) بر این اساس، مفاد آیه چنین می شود «و إذا مضوا إلى شياطينهم خالين بهم» و باید آیه ی شریفه را این گونه ترجمه کرد:

ص: ۱۷۵

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۱۴.

۲- خَلَا الْمَكَانُ وَالشَّيْءُ يَخْلُو خُلُوًّا وَخَلَاءً وَأَخْلَى إِذَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَحَدٌ وَلَا شَيْءٌ فِيهِ وَهُوَ خَالٍ... وَخَلَا الرَّجُلُ وَأَخْلَى: وَقَعَ فِي مَوْضِعٍ خَالٍ لَا يَزَاحِمُ فِيهِ (لسان العرب).

۳- ر.ك: البحر المحيط، ج ۱، ص ۱۰۳ و التحرير و التنوير، ج ۱، ص ۲۸۷.

۴- و تعديته إلى المفعول الثاني بـ «إلى» لما في الماضي عن الشيء معنى الوصول إلى الآخر (روح المعاني، ج ۱، ص ۱۵۹).

و آن گاه که به سوی سران شرور خویش روند و با آن ها خلوت کنند....

## نمونه ی دوم

كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ (۱)

چنانکه عیسی پسر مریم به حواریون گفت: «چه کسانی یاران من به سوی خدایند؟»

«انصار» جمع «ناصر» است. بعد از این واژه و دیگر مشتقات نصر (یاری کردن)، حرف جر «إلى» نمی آید؛ لذا آمدن آن در «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» می رساند که در «انصار»، معنایی که با «إلى» همخوان باشد، اشراب شده و در کلمه، تضمین صورت گرفته است. علامه ی طباطبایی می نویسد:

و الظرف (= الى الله) متعلق بقوله «انصارى» بتضمين النصره معنى السلوك و الذهاب أو ما يشابههما كما حكى عن ابراهيم عليه السلام من قوله «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّهْدِينِ» (سوره ی (۳۷) صافات، آیه ی (۹۹)؛ (۲)

ص: ۱۷۶

---

۱- سوره ی صف (۶۱)، آیه ی ۱۴.

۲- المیزان، ج ۳، ص: ۲۰۳.

«الی الله» متعلق به «انصاری» است، بدین لحاظ که در آن، معنای رفتن و رهسپار شدن و مانند آن دو، اشراب شده است. خداوند از ابراهیم حکایت می کند که از رسیدن به خدا به رفتن به سوی او تعبیر کرده است: «همانا من به سوی او رونده ام؛ او خود مرا راهبری می کند».

بر این اساس، جمله ی «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» این گونه ترجمه می شود:

چه کسانی مرا برای رهسپار شدن به سوی خدا یاری می دهند.

### نمونه ی سوم

لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ (۱)

در فعل «لَا تَأْكُلُوا» معنای ضمیمه کردن که با «إِلَىٰ» می آید تضمین شده است. (۲) بر این اساس، آیه این گونه ترجمه می شود.

دارایی های یتیمان را با ضمیمه کردن آن ها به اموال خویش، مخورید.

ص: ۱۷۷

---

۱- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۲.

۲- و أما قوله تعالى: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ» فهو من قبيل تضمين الأكل معنى الضم و نحوه مما يتعدى بإلى لا أن لفظه «إِلَىٰ» هنالك بمعنى مع (الميزان، ج ۵، ص ۲۲۱).



آیه شریفه با بیان یاد شده حاوی این حقیقت است که انسان‌ها و به ویژه اهل ایمان، از خوردن مال یتیمان به شدت خوداری می‌کنند؛ ولی بسا آن‌گاه که سرپرست یتیم، اموال یتیمان را با اموال خویش درهم آمیزد، خواه ناخواه امکان تصرف اموال یتیمان وجود دارد. آیه‌ی شریفه با کلمه‌ی «إلی» و اشراب معنای ضمیمه ساختن، اهل ایمان را از این کار برحذر می‌دارد، تا مبادا به این امر ناروا دچار شوند؛ اما اگر در ترجمه، این معنا منعکس نشود، نکته‌ی یاد شده از دست می‌رود؛ چنانکه در بسیاری از ترجمه‌ها این کاستی مشاهده می‌شود.

#### نمونه‌ی چهارم

أَذَلَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۱)

«اذله» جمع ذلیل از مصدر ذلّ است و ذلّ به معنای ناتوان بودن، بی‌مقدار بودن، رام بودن است و هیچ‌یک از معانی یاد شده نمی‌طلبند که این واژه و مشتقاتش با «علی» متعدی شود؛ از این رو باید دریافت که در «أَذَلَّهُ» معنای عطف و مانند آن نهاده شده است. ابن حنّان می‌نویسد:

ص: ۱۷۸

---

۱- سوره‌ی مائده (۵)، آیه‌ی ۵۴.

وَعُدِّي «اذله» بعلی و ان كان الاصل باللام؛ لانه ضُمَّه معنی الحُنُو و العطف؛ كانه قال: عاطفين على المؤمنين على وجه التذلل و التواضع؛(۱)

و «اذله» به وسیله ی «علی» متعدی شده است اگرچه اصل آن است که به وسیله ی لام متعدی شود؛ این بدان جهت دست که در آن معنای توجه کردن و لطف نمودن اشراب شده است؛ گویی فرموده: فروتنانه به اهل ایمان توجه می کنند و عطوفت نشان می دهند.

بر این اساس، ترجمه ی عبارت «اذله علی المؤمنین» چنین می شود:

فروتانه به مؤمنان توجه می کنند.

### نمونه ی پنجم

مُشْتَكِرِينَ بِه سَامِرًا تَهْجُرُونَ(۲)

استکبار به معنای تکبر ورزی و خود برتر بینی است که به وسیله ی حرف «باء» متعدی نمی شود. این، نشان می دهد که در «مستکبرین» معنای تکذیب، تضمین شده است؛ یعنی مکذبین بآیات الله مستکبرین؛ لذا ترجمه آن بدین مضمون می شود: متکبران آيات الهی (قرآن) را دروغ می شمرد. و به تعبیری دیگر: قرآن و آیات

ص: ۱۷۹

---

۱- البحر المحيط ، ج ۴، ص ۲۹۸.

۲- سوره ی مؤمنون (۲۳)، آیه ی ۶۷.

الهی را از سر تکبر، دروغ می شمرد. ابن حیان می نویسد:

ضَمَّنَ «مستکبرین» معنی «مکذبین»، فعَدَى بالباء؛ (۱)

### چند نکته درباره ی تضمین

الف. در غالبِ مثال هایی که برای تضمین آورده می شود قرینه، حرف جرّی است که بعد از آن آمده و با فعل مذکور، تناسب ندارد؛ ولی تضمین، منحصر به این مورد نیست و بسا فعل لازم که با تضمین فعل متعدی، مفعول بگیرد، مانند: «لَأَفْعُدَنَّ» در آیه ی «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ». (۲) ابن عاشور در این باره می نویسد:

و لما ضمن فعل «لَأَقْعُدَنَّ» معنی الملازمه، انتصب صِرَاطَكَ عَلَى الْمَفْعُولِيهِ؛ (۳)

چون در فعل «لَأَقْعُدَنَّ» معنای ملازمت اشراب شده، «صِرَاطَكَ» به عنوان مفعول به منصوب شده است.

همچنین بسا فعلی که یک مفعولی است، ولی بدون واسطه ی حرف جرّ، مفعول دیگری گرفته و این قرینه است که در آن، معنای فعلی تضمین شده است که به دو مفعول متعدی می شود؛ مانند:

ص: ۱۸۰

۱- البحر المحيط، ج ۷، ص ۵۷۲.

۲- سوره ی اعراف (۷)، آیه ی ۱۶.

۳- التحرير و التنوير، ج ۸، ص ۳۷.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ بِقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ. (۱)

فعل «قَضَى» یک مفعولی است؛ ولی در اینجا «سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» مفعول دوم آن، به شمار آمده و همین، بیان گر آن است که در «قَضَى» معنای فعلی دو مفعولی مانند «صَبَّرَ» اشراب شده است؛ یعنی قضاها را فسیرهن سبعا؛ خداوند آسمان ها را مقرر کرد و آن ها را هفت آسمان گرداند.

ابوحیان می نویسد:

انتصب «سَبْعَ» علی الحال... و قال الحوفي: مفعول ثان، كأنه ضمن «قضاها» معنی صیرهه فعداه إلی مفعولین؛ (۲) «سَبْعَ» چون حال است منصوب شده... حوفی گوید: آن مفعول دوم است؛ گویی در «قضاها» معنای «صیرهه» تضمین شده از این رو دو مفعول گرفته است.

ب. در تشخیص اینکه افعال به کدام یک از حروف جرّ متعدی می شوند یا اینکه خود متعدی هستند و به حرف جرّ نیاز ندارند، باید محاورات زبان عرب و کتاب های لغت را ملاک قرار دهیم و نباید

ص: ۱۸۱

---

۱- سوره ی فصلت (۴۱) آیات ۱۱ و ۱۲.

۲- البحر المحيط، ج ۹، ص ۲۹۲.

آن‌ها را با الفاظ مرادف در زبان فارسی قیاس کنیم؛ مثلاً فعل «پوشاندم» یا «پرداختم» در زبان فارسی، دو مفعول می‌گیرد؛ یکی بدون واسطه و یکی با واسطه. گفته می‌شود «به زید جامه ای پوشاندم» و می‌گوییم «به عمرو درهمی پرداختم»؛ ولی معادل این‌ها در زبان عرب، دو مفعول بی‌واسطه می‌گیرند و گفته می‌شود: «كسوت زیداً جبَّهً» و «أعطيت عمرواً درهماً»؛ لذا نباید توهم شود که چون در زبان فارسی می‌گوییم «به زید جامه ای پوشاندم»، پس در «كسوت زیداً جبَّهً» تضمینی صورت گرفته است.

نمونه ی دیگر، این آیه است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ؛ (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی، گروهی دیگر را مسخره کنند.

«مسخره کردن» در فارسی، بدون واسطه ی حرف، مفعول می‌گیرد و در زبان عرب به واسطه ی حرف «مِن»، متعدی می‌شود.

در آیه ی دیگر آمده است:

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ؛ (۲)

پس امروز کسانی که ایمان آورده اند، به کافران می‌خندند.

ص: ۱۸۲

---

۱- سوره ی حجرات (۴۹)، آیه ی ۱۱.

۲- سوره ی مطففین (۸۲)، آیه ی ۳۴.

ضحك در زبان عرب با «من» متعدی می شود و معادل آن، یعنی خندیدن در زبان فارسی با حرف «به» متعدی می شود؛ لذا نباید در این گونه موارد، توهم شود که تضمین صورت گرفته است.

ج. عباس حسن، فن تضمین را به تفصیل بررسی کرده و با بیان سه شرط، آن را به پایان برده است. یکم، وجود مناسبت میان کلمه ی ملفوظ و معنایی که در آن، اشراب شده است. دوم، وجود قرینه ای که حاکی از کلمه ی اشراب شده باشد. سوم، سازگاری کلامی که در آن، تضمین شده با ذوق عربی. (۱)

## احتباك يا حذف مقابلي

### اشاره

احتباك نیز همچون تضمین، یکی از فنون بلاغی است و از انواع حذف است و توجه به آن در ترجمه و تفسیر قرآن، نقشی بسزا دارد.

### معنای لغوی احتباك

احتباك به معنای استحکام بخشیدن و پیچیدن لباس به بدن است. ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

احتباك بإزاره: احتبى به و شدّه إلی یده؛

ملافه را به خود پیچید و آن را به دستان خود بست.

فیومی در مصباح از ابن الاعرابی حکایت می کند:

ص: ۱۸۳

کل شیء أحکمته و أحسنت عمله فقد احتبکته؛

هر چیزی که آن را استوار سازی و نیکو انجامش دهی، آن را احتبک کرده ای.

### معنای اصطلاحی احتبک

اگر از هر یک از دو جمله ای که به گونه ای با یک دیگر مرتبط هستند، عبارتی (جمله ای یا کلمه ای) حذف شود و آنچه در هر جمله موجود است، قرینه ی محذوف در دیگری باشد، فن احتبک شکل گرفته است. محیی الدین درویش در تعریف احتبک می نویسد:

الاحتبک و هو الحذف من کلامین متقابلین و کل منهما يدل علی المحذوف من الآخر؛

احتبک، آن است که از دو کلام، چیزی حذف شود و هر یک از آن دو، بر محذوف در دیگری دلالت کند.

سپس این آیه را مثال می آورد: «قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ» (۱) و چنین توضیح می دهد:

ففي قوله تعالى: «فئة تقاتل في سبيل الله و أخرى كافره» حذف من الكلامين، و تقديره: فئه مؤمنه تقاتل في سبيل الله و فئه أخرى كافره تقاتل في سبيل الشيطان.

ص: ۱۸۴

فحذف من الأول ما يفهم من الثاني، و حذف من الثاني ما يفهم من الأول؛(۱)

مقصودش این است:

جمله ی «فِنَّهُ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةً» حاوی دو عبارت مرتبط با یک دیگر است؛ اَوَّل «فِنَّهُ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و دوم «وَ أُخْرَى كَافِرَةً». از عبارت نخست، کلمه ی «مؤمنه» به قرینه ی «كَافِرَةً» حذف شده و از عبارت دوم، جمله ی «تقاتل فی سبیل الطاغوت» به قرینه ی «تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» حذف شده است. اصل عبارت بدین صورت است: «فِنَّهُ مُؤْمِنَةٌ تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ».

ابراهیم ایبیری پس از تعریف احتباك به گونه ای که گذشت، در وجه نامگذاری آن می نویسد:

ریشه این نامگذاری از «حَبَك» به معنای بستن و استحکام بخشیدن و نیکو پرداختن بافت لباس است. «حَبَكِ الثَّوْبِ»، یعنی شکاف های میان نسوج بافته را پر کرد و آن را محکم نمود، به گونه ای که هیچ خللی در آن یافت نمی شود و زیبا و درخشنده جلوه می کند. در کلامی که احتباك باشد نیز این گونه است؛ حذف هایی که وجود دارد، به مثابه ی شکاف های بین منسوج و بافته است؛ پس آن گاه که کلام شناسان تیزبین به آن توجه می کنند و موارد

ص: ۱۸۵



محدوف را با توجه به آنچه موجود است دریافت می کنند، آن را به دید استحکام بدون هیچ فرجه و شکافی می نگرند و با تقدیری که از آن در می یابند، خلل های ظاهری را پوشش می دهند و بدین طریق، درخشندگی و حُسنی را که حذف و تقدیرات به کلام بخشیده، لحاظ می کنند. (۱)

جلال الدین سیوطی در الاتقان در بیان انواع حذف می نویسد:

نوع سوم را احتبک می نامند و آن، زیباترین و بدیع ترین انواع حذف است و از اهل بلاغت کمتر کسی متوجه آن بوده یا بدان توجه داده است... اندلسی در شرح البدیعیه آورده است که احتبک عبارت است از اینکه از عبارت اول، چیزی [کلمه یا جمله ای] حذف شود که نظیرش در عبارت دوم وجود دارد و از عبارت دوم، چیزی [کلمه یا جمله ای] حذف شود که نظیر آن در عبارت اول هست. (۲)

ذکر نمونه هایی از احتبک در آیات شریفه می تواند به روشن شدن این فن بلاغی کمک کند و از سویی توجه به آن، راهگشای پردازش ترجمه ی مبسوط باشد.

ص: ۱۸۶

---

۱- الموسوعه القرانیه ، ج ۲، ص ۲۲۹.

۲- الاتقان ، ج ۳، ص ۲۰۴.

وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱)

مرا چه می شود که عبادت نکنم کسی را که مرا آفرید و شما به سوی او بازگردانده می شوید؟!

جمله ی «إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» حاکی از جمله ای مقدر در «مَا لِي لَا أَعْبُدُ...» است؛ یعنی: ما لی لا أعبد الذی فطرنی و إلیه أُرْجَعُ؛ مرا چه می شود که عبادت نکنم کسی را که مرا آفریده و به سوی بازگردانده می شوم». جمله ی «مَا لِي لَا أَعْبُدُ...» نیز حاکی از جمله ای مقدر قبل از «إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» است، یعنی و ما لکم لاتعبدون الذی فطرکم و إلیه ترجعون؛ و شما را چه می شود که عبادت نمی کنید کسی را که شما را آفریده و به سوی او بازگردانده می شوید؛ بر این اساس، ترجمه ای که گویای همه ی معنا باشد، چنین است:

مرا چه می شود که عبادت نکنم کسی را که مرا آفریده و به سوی او بازگردانده می شوم و شما را چه می شود که عبادت نمی کنید کسی را که شما را آفریده و به سوی او بازگردانده می شوید.

ص: ۱۸۷

إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا؛ (۱)

اگر از شما بیست نفر شکیبا باشند، بر دویست نفر پیروز می گردند و اگر از شما صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شده اند، پیروز می شوند.

آلوسی در بیان آیه می نویسد:

فی النظم الکَرِیمِ صنعه الاحتباك. قال فی البحر: انظر إلی فصاحه هذا الکلام حیث أثبت قیدا فی الجملة الأولى و هو «صَابِرُونَ» و حذف نظیره من الثانیه و أثبت قیدا فی الثانیه و هو «مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا» و حذفه من الأولى؛ (۲)

در آیه شریفه، فن احتباك به کار رفته است. ابو حیان در البحر می گوید: به فصاحت این سخن بنگر که چگونه در جمله ی نخست، قیدی را آورده و آن «صَابِرُونَ» است و همسان آن را از جمله ی مقابله حذف کرده است و از سوی دیگر در جمله ی دوم، قیدی را آورده و آن «مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا» است و نظیر آن را از جمله ی مقابله حذف کرده است؟

ص: ۱۸۸

---

۱- سوره ی انفال (۸)، آیه ی ۶۵.

۲- روح المعانی، ج ۵، ص ۲۲۸.

بر این اساس، آیه با تقدیرش چنین می شود: «... إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا».

ترجمه ای که بدین لحاظ، تمام معنا را باز گوید، چنین است:

... و اگر از شما بیست تن شکبیا باشند، بر دویست تن از کافران پیروز می شوند و اگر از شما صد تن شکبیا باشند، بر هزار نفر از کافران پیروز می شوند.

### نمونه ی سوم

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا (۱)

آیا ندیده اند که ما شب را آفریدیم تا در آن، آرامش یابند و روز را روشن؟

در این کریمه از جمله ی «جَعَلْنَا اللَّيْلَ» به قرینه ی «مبصراً/ روشن» در جمله ی مقابله (وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا) کلمه ای مانند «مظلماً» حذف شده و از جمله ی «وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا»، عبارتی مانند «لتبتغوا من فضل الله» یا «لینتسروا فيه» به قرینه ی جمله ی مقابله (لَيْسَكُنُوا فِيهِ) حذف شده است. ابوحیان می نویسد:

و الذي يظهر أن هذا من باب ما حذف من أوله ما أثبت في مقابله، و حذف من آخر ما أثبت في أوله، فالتقدير:

ص: ۱۸۹

جعلنا الليل مظلماً لتسكنوا فيه، و النهار مبصراً لتتصرفوا فيه (۱)؛

آشکار است که این عبارت از مواردی است که از جمله ی اولش چیزی حذف شده که در جمله ی دوم، مقابلش آمده است و از جمله ی دوم، چیزی حذف شده که در جمله ی اول، مقابلش آمده است.

بر این اساس، ترجمه ی مبسوط آیه چنین می شود:

آیا ندیده اند که ما شب را تاریک مقرر داشتیم تا در آن بیارمند و روز را روشن آفریدیم تا در آن به کسب و کار پردازند؟

....

#### نمونه ی چهارم

أروني ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ؛ (۲)

به من بنمایید از زمین، چه چیزی را آفریده اند؟ بلکه یا در آسمان ها شرکتي داشته اند؟

توجه به مفاد آیه به روشنی، حذف مقابلی یا همان احتباك را نشان می دهد. برهان الدین بقاعی پس از تبیین آیه می نویسد:

ص: ۱۹۰

---

۱- البحر المحيط ، ج ۸، ص ۲۷۱.

۲- سوره ی فاطر (۳۵)، آیه ی ۴۰.

فآلایه من الاحتباك: حذف أولاً الاستفهام عن الشركه في الأرض لدلاله مثله في السماء ثانياً عليه، وحذف الأمر بالإراءة ثانياً مثله أولاً عليه (۱)؛

پس آیه از باب احتباك است، چرا که در جمله ی نخست، پرسش از «شراکت» معبودان دروغین در «آفرینش زمین» حذف شده که همسان این محذوف در جمله ی دوم بر آن دلالت می کند و امر به «نشان دادن آفرینش موجودی از آسمان ها» حذف شده، زیرا جمله ی نخست بر آن دلالت دارد.

توضیح اینکه از هر یک از دو جمله ی متقابل «أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ» و «أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ» عبارتی حذف شده، و هر یک از دو جمله ی موجود بر حذف در دیگری دلالت می کند؛ جمله ی اول «أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا...» بر حذف «أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ السَّمَاوَاتِ» در جمله ی دوم دلالت دارد و جمله ی «أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ...» بر حذف جمله ای مانند «حتی یكون لهم شرك في الأرض» در جمله ی دوم دلالت می کند. بر این اساس، مفاد جمله چنین می شود:

قل... ارونی ماذا خلقوا من الارض حتی یكون لهم شرك فیها ام ارونی ماذا خلقوا من السماوات حتی یکن لهم شرك فی السماوات.

ص: ۱۹۱

و ترجمه ی مبسوط آن چنین می شود:

بگو... به من نشان دهید آن ها [معبودانتان] از زمین چه چیزی آفریده اند، تا در آن، شریک [خدا] باشند یا به من نشان دهید که از آسمان ها چه چیزی آفریده اند تا در آن ها شریک [خدا] باشند؟  
آیه ی ۴ سوره ی احقاف نیز نظیر این آیه و با همین تقدیرات است.

### نمونه ی پنجم

جاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنَجَّيْ مَنْ نَشَاءُ...؛ (۱)

یاری ما به سراغ آنان آمد؛ پس هر کس که ما بخواهیم نجات داده شد.

جمله ی «نَجَّي مَنْ نَشَاءُ» به قرینه ی ماضی بودن «نَجَّي» و مضارع بودن «نَشَاءُ»، از دو عبارت محذوف حکایت دارد و هر یک از دو عبارت موجود («نَجَّي» و «مَنْ نَشَاءُ») بر آنچه حذف شده، دلالت می کند؛ پس کلام با تقدیر آن، این گونه است: «فَنَجَّي مَنْ نَشَاءُ وَ يُنَجِّي مَنْ نَشَاءُ»؛ یعنی هر کس را که خواستیم، نجات داده شد و در آینده نیز هر کس را ما بخواهیم، نجات می یابد. ابن عاشور در تبیین «جاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنَجَّي مَنْ نَشَاءُ» می نویسد:

ص: ۱۹۲

---

۱- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی ۱۱۰.

الجمع بين الماضى فى «نَجَى» و المضارع فى «نُشَاء» احتباك تقديره «فنجى من شئنا ممن نجا فى القرون السالفه و ننجى من نشاء فى المستقبل»؛ (١)

قرین کردن فعل ماضى «نُجِيَ» با فعل مضارع «نُشَاء» فنّ احتباك است و تقدير کلام این است: «پس در زمان های پیشین از نجات یافتگان، نجات یافت آن کسی که ما می خواستیم و در آینده نجات می یابد آن کس که ما بخواهیم.

پس جمله ی مذکور را باید این گونه ترجمه کرد:

یاری ما به سراغ آنان آمد؛ پس هر کس را که ما خواستیم نجات داده شد و از این پس نیز هر کس که ما نجاتش را بخواهیم، نجات داده خواهد شد.

### نمونه ی ششم

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ...؛ (٢)

[پیامبر] به مردان باایمان بگو: چشم های خود را فرو بندند و شرمگاه های خویش را حفظ کنند...

گمان می شود این آیه ابهام دارد؛ زیرا مفاد جمله ی «يَغُضُّوا مِنْ»

ص: ۱۹۳

---

۱- التحریر و التنویر ، ج ۱۲ ، ص ۱۳۰.

۲- سوره ی نور (۲۴)، آیه ی ۳۰.



أبصارهم» این است که مؤمنان باید چشم‌های خود را فرو بندند؛ ولی بیان نمی‌کند که آن‌ها را از چه چیز فرو بندند؛ از دیدن آسمان، زمین، درخت و... و به اصطلاح ادبی، متعلق «یغضوا» ذکر نشده است و نیز متعلق «یحفظوا» در جمله ی «و یحفظوا فروجهم» نیامده است و معلوم نشده که باید شرمگاه‌ها را از چه چیز حفظ کرد در آیه ی بعد نیز بیان نشده است که زنان مؤمن، دیده از چه فرو بندند و شرمگاه‌ها را از چه محفوظ دارند.

با توجه به قاعده ی «احتباك» درمی‌یابیم که آیه، هیچ‌گونه ابهامی ندارد و متعلق هر دو فعل یاد شده، به خوبی از آیه استفاده می‌شود. توضیح اینکه هر یک از دو جمله ی «یغضوا من أبصارهم» و «یحفظوا فروجهم» از عبارتی محذوف در دیگری حکایت دارد و آیه ی شریفه با تقدیر آن، چنین می‌شود: «قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم عن النظر إلی فروج غیرهم و یحفظوا فروجهم من نظر غیرهم إلیها؛ به مؤمنان بگو: دیدگانشان را از نگاه به شرمگاه دیگران فرو بندند و شرمگاه‌های خود را از دید دیگران بپوشانند».

آیه بعد نیز همین‌گونه است: قل للمؤمنات یغضضن من أبصارهن عن النظر إلی فروج غیرهن و یحفظن فروجهن من نظر غیرهن إلیها.

شاهد روشن برای معنای مذکور، روایتی است از امام صادق علیه السلام که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى جَوَارِحِ ابْنِ آدَمَ وَقَسَمَهُ عَلَيْهَا وَفَرَّقَهُ فِيهَا وَفَرَضَ عَلَى الْبَصَرِ أَنْ لَا يَنْظُرَ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْ يُعْرَضَ عَمَّا نَهَى اللَّهُ مِمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ». فَنَهَاهُمْ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى عَوَارِثِهِمْ وَ أَنْ يَنْظُرَ الْمَرْءُ إِلَى فَرْجِ أَخِيهِ وَ يَحْفَظَ فَرْجَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ قَالَ: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» مِنْ أَنْ يَنْظُرَ إِحْدَاهُنَّ إِلَى فَرْجِ أُخْتِهَا وَ يَحْفَظَ فَرْجَهَا مِنْ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهَا.

و قال: كل شيء في القرآن من حفظ الفرج فهو من الزنا إلا هذه الآية فإنها من النظر؛ (١)

خداوند بزرگ، ایمان را بر اندام های آدمیان واجب کرده و آن را بر آن ها تقسیم نموده است. بر چشم، واجب کرده است که به آنچه خدا بر او حرام کرده، نگاه نکنند و از آنچه نهی کرده، روی گردانند و این عمل چشم است و آن از ایمان است. خدای بزرگ فرمود: «قل للمؤمنين...»؛ پس آنان را نهی کرد از اینکه به عورت هایشان نگاه کنند و اینکه مردی به شرمگاه برادرش بنگرد و اینکه حفظ کند شرمگاه خود را از اینکه به آن نگاه شود. و فرمود: «قل

ص: ۱۹۵

للمؤمنات...»؛ به زنان مؤمن بگو که هر یک از آنان چشم فرو بندد از این که به شرمگاه خواهر [دینی] اش بنگرد و حفظ کند شرمگاه خود را از اینکه به آن نگاه شود.

سپس امام فرمود: هر چیزی در قرآن که درباره حفظ شرمگاه است، مراد از آن، زناست، مگر این آیه که از نگاه است.

در این روایت، تصریح شده که متعلق «يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» نگاه کردن به شرمگاه است و نیز تصریح شده که متعلق «و يحفظوا فروجهن» حفظ آن از نگاه دیگران است و سرانجام نیز فرمود: تنها این آیه است که مقصود از حفظ فرج در آن، حفظ آن از نگاه کردن است.

روایت مذکور، علاوه بر تفسیر آیه به گونه ای که بیان شد، بر درستی احتیاط و این گونه حذف و تقدیر در آیات دلالتی روشن دارد؛ بنابراین ترجمه ی این آیه چنین است:

به مردان مؤمنان بگو: دیدگان خویش از نگاه به شرمگاه دیگران فروگیرند و شرمگاه خود را نیز از دید دیگران نگه دارند. اگر تو بدان فرمانشان دهی، چنین خواهند کرد. (۱)

ص: ۱۹۶

---

۱- جمله ی اخیر (اگر تو بدان فرمانشان دهی، چنین خواهند کرد) مقتضای جزم «يَعْضُوا» و «يَعْضُضْنَ» است که در جواب طلب قرار گرفته است.

و ترجمه ی آیه ی ۳۱ نیز چنین می شود:

به زنان با ایمان بگو: دیدگان خویش از نگاه به شرمگاه دیگران فروگیرند و شرمگاه خود را نیز از دید دیگران نگه دارند. اگر تو بدان فرمانشان دهی، چنین خواهند کرد.

### استعمال لفظ در بیش از یک معنا

بر کسی پوشیده نیست که بسیاری از آیات قرآن، بلکه بسیاری از جملات یک آیه، می تواند قالب برای دو معنا یا بیشتر باشد. در مواردی قرینه معینه یا صارفه مراد را مشخص می کند؛ ولی در مواردی بی شمار، چنین قرینه ای وجود ندارد. سخن در این موارد است.

چنانچه مفروض دانسته نشود که استعمال لفظ در بیش از یک معنا ممکن نیست یا به کار نرفته است، طبعاً آیات قرآن که قالب برای دو یا چند معناست، مجمل می شود و از آن رو که تعداد چنین آیاتی بسیار و بلکه بی شمار است، باید به این نظر ملتزم شویم که کثیری، بلکه بیشتر آیات قرآن، مجمل است؛ به این معنا که مراد خدا از آن ها بر مخاطبان معلوم نمی شود. این نظر به دلایلی چند، نا موجه است.

ص: ۱۹۷

آیات متعددی از قرآن کریم به روشنی دلالت می کند بر اینکه قرآن و آیات آن، روشن و از ابهام و اجمال، پیراسته است، مانند:

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ (۱)

این ها آیات این کتاب روشن است\* ما آن را خواندنی و به زبان عربی فرو فرستادیم؛ باشد که به اندیشه دریابید.

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ (۲)

سو گند به این کتاب روشن! که ما آن را خواندنی و به زبان عربی پدیدارش کردیم؛ باشد که به اندیشه دریابید.

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ؛ (۳)

ما به او شعر نیاموختیم؛ سزاوار او هم نیست. آن، جز تذکار و قرآنی روشن نیست.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ؛ (۴)

ص: ۱۹۸

---

۱- سوره ی یوسف (۱۲)، آیات ۱ و ۲.

۲- سوره ی زخرف (۴۳)، آیات ۱ و ۲.

۳- سوره ی یس (۳۶)، آیه ی ۶۹.

۴- سوره ی حجر (۱۵)، آیه ی ۱.

این ها آیات این کتاب و قرآن روشن است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ؛(۱)

و بدین سان آن [قرآن] را آیاتی روشن فرو فرستادیم.

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ...؛(۲)

و چون آیات ما که روشن است، بر آنان تلاوت شود....

آیات یاد شده و نظایر آن که بسیار است، قرآن را کتابی مبین و آیاتش را بینات دانسته است؛ یعنی دلالت آن ها بر مراد متکلم، آشکار و واضح است.

### دلیل دوم. قرآن و آیات آن نور است

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا؛(۳)

ای مردم! از جانب پروردگارتان، دلیل استوار، به سراغتان آمد و به سوی شما نوری آشکار فرو فرستادیم.

وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ؛(۴)

ص: ۱۹۹

---

۱- سوره ی حج (۲۲)، آیه ی ۱۶.

۲- سوره ی مریم (۱۹)، آیه ی ۷۳.

۳- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۱۷۴.

۴- سوره ی اعراف (۷)، آیه ی ۱۵۷.

و از آن نور که با او فرو فرستادیم، پیروی کردند.

توصیف قرآن به اینکه نور است \_ یعنی هم روشن است و هم روشنی بخش \_ با این فرض که بسیاری از آیات آن، مجمل و مبهم باشد و مراد از آن، ناآشکار، منافات دارد.

### دلیل سوم. قرآن و آیات آن، هدایت گر است

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ؛ (۱)

[آن] ماه رمضان است که قرآن که رهنمودی برای مردم است، در آن فرو فرستاده شد.

فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ؛ (۲)

همانا از جانب پروردگارتان دلیلی روشن و رهنمود و رحمتی به سراغتان آمد.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ؛ (۳)

این کتاب را فرو فرستادیم که روشن گر هر چیزی است و نیز رهنمود و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است.

بی گمان، توصیف قرآن به اینکه هدایت آفرین است و برای بشر

ص: ۲۰۰

---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۱۸۵.

۲- سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۱۵۷.

۳- سوره ی نحل (۱۶)، آیه ی ۸۹.

رهنمود است، می فهماند که نمی تواند کتابی باشد در هاله ای از ابهام و اجمال. بر این اساس، اگر آیه ای یا جمله ای از یک آیه می تواند قالب دو یا چند معنا باشد و قرینه ای تعیین کننده در میان نباشد، باید ملتزم شویم که همه ی معانی آن، اراده شده است.

طبرسی در مجمع البیان پس از آنکه چندین معنای متفاوت را برای «لَا تُضَارُّ وَالْأُمَّةَ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ»<sup>(۱)</sup> بیان یا حکایت می کند، می نویسد:

و ليس بين هذه الاقوال تنافٍ فالاولى حمل الآيه على جميعها؛<sup>(۲)</sup>

میان این معانی نقل شده منافاتی نیست؛ پس بهتر آن است که آیه را بر همه ی آن ها حمل کنیم؛ یعنی بگوییم همه ی این معانی اراده شده است.

ابن عاشور نیز پس از آنکه جمله ی «وَلَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ»<sup>(۳)</sup> را قالب برای دو معنا دانسته است، می نویسد:

ص: ۲۰۱

---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۲۳۳.

۲- مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۸۸.

۳- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۲۸۳.



لعلّ اختيار هذه المادة هنا مقصود، لاحتمالها حكيم، ليكون الكلام موجّها فيحمل على كلا معنييه لعدم تنافيهما، و هذا من وجه الإعجاز؛(۱)

شاید انتخاب این واژه «لا يُضَارَّ» [که مشترک میان دو معناست] از سر قصد است، تا کلام، دارای دو وجه باشد و بر هر دو معنا حمل گردد؛ زیرا آن دو تنافی ندارند و این از وجوه اعجاز است.

## پاسخ به دو شبهه

### شبهه ی نخست

آیه ی هفتم سوره ی آل عمران، بخشی از آیات قرآن را آیات متشابه دانسته است. این، بدان معناست که مراد از آن ها معلوم نمی شود، بر این اساس، ضرورت ندارد که گفته شود: آیاتی که محتمل چند وجه هستند، باید بر تمام معانی محتمل، حمل شوند تا از التزام به اجمال و ابهام در آیات قرآن دوری کرده باشیم؛ زیرا خداوند خود بیان فرموده که بخشی از قرآن، متشابه و مراد از آن، نامشخص است؛ پس همان گونه که وجود آیات متشابه با آیاتی که قرآن را مبین می دانند، تنافی ندارد، به این معنا که ناگزیریم با حمل مطلق

ص: ۲۰۲

بر مقید، این تنافی را حل کنیم، آیات دارای وجوه متعدد نیز این گونه اند.

پاسخ

۱. باید دانست که آیات چند وجهی ای که مورد بحث است از دایره ی آیات متشابه خارج است، زیرا خصوصیات آیات متشابه را ندارد و آن ها به نص آیه ی شریفه، دو چیز است؛ یکم، آیات متشابه آیاتی است که بیمار دلان آن ها را دستاویز فتنه قرار می دهند (أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ). دوم، آیات متشابه به گونه ای هستند که بیمار دلان در صدد بر می آیند به واسطه ی آن ها تأویل قرآن را بجویند؛ در حالی که این امر برای آنان دست یافتنی نیست ..  
وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ...)

۲. آیات متشابه با ارجاع آن به آیات محکم، از تشابه خارج می شوند؛ چرا که خداوند آیات محکم را مرجع قرآن دانسته است «مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ؛ بخشی از قرآن آیات محکم هستند. آن ها بازگشتگاه کتابند». علامه ی طباطبایی در این باره می نویسد:

... كل ذلك يدل على أن المراد بالتشابه كون الآية بحيث لا يتعين مرادها لفهم السامع بمجرد استماعها بل يتردد بين معنى و معنى حتى يرجع إلى محكمات الكتاب فتعين هي معناها و تُبَيِّنُهَا بيانا. فتصير الآية المتشابهة عند

ص: ۲۰۳

ذلك محكمه بواسطه الآيه المحكمه، و الآيه المحكمه محكمه بنفسها...؟

مراد از متشابه، این است که آیه به گونه ای است که مراد از آن برای شنونده به مجرد شنیدن، معلوم نمی شود؛ بلکه میان دو معنا مردد می شود، تا اینکه به آیات محکم بازگردانده شود. در این صورت، آیات محکم، معنای آیه ی متشابه را مشخص می کنند و آن را به روشنی بیان می نمایند؛ در نتیجه، آیه ی متشابه بدین گونه، خود به آیه ای محکم متحول می شود. (۱)

این ویژگی آیات متشابه است؛ در حالی که آیات چندوجهی که مورد بحث هستند، چنین نیستند که با ارجاع آن ها به دیگر آیات، معنایشان متعین شود. وانگهی خود آیات محکم، بسا دارای معانی متعددی هستند و اگر این گونه آیات را نیز متشابه بدانیم، اکثر قریب به اتفاق آیات، متشابه خواهند شد و این قطعاً نادرست است؛ چرا که بیشتر آیات، ویژگی های بیان شده برای متشابهات را ندارند.

### شبهه ی دوم

روایات، مایه ی زدودن اجمال و ابهامند؛ به این بیان، به دلیل آیه ی ۴۴ سوره ی نحل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مُبَيِّن قرآن است؛ پس اولاً فرض

ص: ۲۰۴

شده که قرآن، حاوی اجمال‌ها و ابهام‌هایی است و ثانیاً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این ابهامات را می‌زداید؛ پس هیچ ضرورتی نیست که آیات دارای وجوه گوناگون را بر تمام معانی آن حمل کنیم، بلکه با توجه به روایات، آن‌ها را معنا می‌کنیم.

پاسخ

۱. بسیاری از روایات حکایت شده از پیامبر و اهل بیت آن حضرت، خود نیز همچون آیات قرآن، قابل حمل بر معانی متعدّدند.

۲. بسا روایات حکایت شده متعارض هستند و حلّ تعارض آن‌ها به ویژه در تفسیر و تبیین قرآن، دشواری‌های بسیاری دارد.

۳. روایات منقول به خلاف آیات شریفه، از حرکات و اعراب‌های مشخص برخوردار نیستند و بسا بتوان اعراب و حرکات گوناگون را که مایه‌ی تفاوت معناست در آن‌ها مفروض دانست.

۴. غالب روایات حکایت شده در تفسیر آیات قرآن، فاقد سند معتبرند.

۵. درباره‌ی بسیاری از آیات که وجوه گوناگونی را بر می‌تابند، روایتی حکایت نشده است.

گفتنی است که تفضیل اشکالات پنجگانه و ارائه‌ی شواهد آن خود تدوین کتابی را می‌طلبد و از حوصله و حد این مختصر بیرون است.

ص: ۲۰۵

## عوامل تعدد معانی در آیات قرآن

الفاظ و جملات و نیز ویژگی های آن ها، حامل معانی اند و احتمالات معنایی به خصوصیات الفاظ و چینش آن ها باز می گردد؛ لذا بیشترین خاستگاه احتمالات و وجوه گوناگون معنایی، عبارتند از:

۱. وجود الفاظ مشترک در یک عبارت؛

۲. قابلیت وجوه اعرابی مختلف در کلمات یک عبارت؛

۳. قابلیت ارجاع ضمیر ها و اسم های اشاره به دو یا چند چیز.

البته احتمالات معنایی آیات، خاستگاه های دیگری نیز دارد؛ مانند اختلاف روایات در تبیین آیه یا اختلاف سبب های نزول؛ ولی از آن رو که سخن در این مبحث، مربوط به استعمال لفظ در بیشتر از یک معناست، آن ها مورد نظر نیستند.

### خلاصه مباحث گذشته

بسیاری از آیات می توانند قالب دو یا چند معنا باشند که اگر همه ی آن ها مراد نباشد، بسیاری از آیات، مجمل و مبهم خواهند شد. فرض اجمال و ابهام آیات با آیاتی که قرآن را مبین و آیاتش را بینات می دانند در تعارض خواهد بود؛ در نتیجه، آن گاه که عبارتی از آیات قرآن، قالب دو یا چند معنا باشد، همه ی آن ها مرادند و به تعبیری دیگر، الفاظ و عبارات در بیش از یک معنا به کار رفته اند.

وَ اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ؛ (۱)

و شب چون پشت کند (و باز رود) (گرمارودی).

واژه ی «عسسه» هم در معنای روی آوردن به کار می رود و هم روی گرداندن. ابن منظور در لسان العرب آورده است:

عَسَسَ اللَّيْلُ إِذَا أَقْبَلَ بِظِلَامِهِ وَإِذَا أَدْبَرَ، فَهُوَ مِنَ الْأَضْدَادِ... وَ كَانَ أَبُو عُبَيْدَةَ يَقُولُ: عَسَسَ اللَّيْلُ أَقْبَلَ وَ عَسَسَ أَدْبَرَ؛

آن گاه که تاریکی شب روی آورد و نیز آن گاه که روی برتابد، گفته می شود: «عَسَسَ اللَّيْلُ»؛ پس آن از لغات اضداد است... و ابو عبیده نیز عَسَسَ اللَّيْلُ را به «شب روی کرد و پشت کرد» معنا کرده است.

مفسران نیز با اذعان به اینکه «عَسَسَ» دارای دو معناست، برخی آیه ی شریفه را بر حسب معنای نخست تفسیر کرده اند و برخی بر پایه ی معنای دوم. مترجمان نیز هر یک معنایی را برگزیده اند؛ ولی برخی بر این باورند که هدف از استعمال این لفظ مشترک رساندن هر دو معناست، و گرنه از واژه ی «ادبر/پشت کرد» یا «أقبل/روی آورد»

ص: ۲۰۷

استفاده می شد. ابن عاشور می نویسد:

قال المبرد و الخلیل: هو من الأضداد يقال: عسعس، إذا أقبل ظلامه، و عسعس، إذا أدبر ظلامه. قال ابن عطية: قال المبرد: أقسم الله بإقبال الليل و إدباره معاً؛(۱)

مبرد و خلیل می گویند: آن از اضداد است. آن گاه که تاریکی شب روی آورد و نیز آن گاه که روی برتابد گفته می شود: «عَسَيْمَسَ اللَّيْلُ». ابن عطیه گوید: مبرد (در معنای وَ اللَّيْلِ إِذَا عَسَيْمَسَ) گفته است: خداوند به آمدن شب و نیز به رفتن آن، یکجا سوگند یاد کرده است.

و سپس اضافه می کند:

و بذلك يكون إثارة هذا الفعل لإفادته كلا حالين صالحين للقسم به... و هذا إيجاز(۲)؛

و بدین ترتیب، گزینش این فعل از آن روست که هر دو حالتی را که شایسته ی سوگند، است می رساند... و این، ایجاز در بیان است.

بر این اساس ترجمه ی آیه بدینسان بهتر، بلکه متعین است:

و سوگند به شب! آن گاه که روی آورد و آن گاه که پشت کند (مشکینی).

ص: ۲۰۸

---

۱- التحریر و التئویر، ج ۳۰، ص ۱۳۶.

۲- التحریر و التئویر، ج ۳۰، ص ۱۳۶.

و ضرورتی ندارد که این گونه بیان شود:

و سوگند به شب هنگامی که [روی می آورد، و زمانی که] می رود (انصاریان).

### نمونه ی دوم

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ...؛(۱)

آیا ندیده ای که هر کس در آسمان ها و هر کس در زمین است، برای خدا سجده می کند و همچنین خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و جنبندگان و نیز بسیاری از مردم، و بسیاری عذاب بر آنان تثبیت شده است؟...

در آغاز این آیه، تصریح شده است که همه ی کسانی که در زمین هستند، خدا را سجده می کنند که از جمله ی آن ها آدمیانند؛ پس همه ی انسان ها به درگاه خدا سجده می برند. این در حالی است که در بخش دیگر آیه آمده است «و کثیر من الناس» و بسیاری از مردم نیز خدا را سجده می کنند و بسیاری نیز عذاب بر آنان تثبیت شده؛ یعنی کسانی که به درگاه خدا سجده نمی کنند.

از تفاوت یاد شده درمی یابیم که مراد از این که همه ی مردم

ص: ۲۰۹

---

۱- سوره ی حج (۲۲)، آیه ی ۱۸.



سجده می کنند، سجده ی تکوینی است؛ یعنی از قوانین تکوینی که خدا در جهان قرار داده است، نمی توانند سرپیچی کنند. حتی باید گفت کفرورزی کافران نیز خود نوعی خضوع و سجده در برابر خداست؛ زیرا خداوند اراده کرده است که آنان با اختیار خویش کافر شوند و مشرک گردند؛ ولی مراد از این که «بسیاری از مردم سجده می کنند و بسیاری چنین نمی کنند» سجده تشریحی است؛ یعنی بسیاری از مردم در برابر احکام الهی، خاضع می شوند و نماز برپا می دارند و پیشانی بر خاک می ساینند و بسیار نیز چنین نمی کنند و عذاب را برای خود فراهم می سازند.

نتیجه اینکه فعل «یسجد» در این آیه هم در معنای حقیقی آن (پیشانی بر خاک ساییدن) به کار رفته است و هم در معنای مجازی آن (خضوع در برابر خواست تکوینی خداوند).

## قرینه ی مقابله

### اشاره

از جمله قراین مهم و تعیین کننده ی مراد متکلم، قرینه ی مقابله است. آن گاه که دو کلمه یا دو گروه کلمات، همچنین دو جمله یا دو گروه جملات به گونه ای در قبال یک دیگر باشند، هر یک می تواند مراد از دیگری را مشخص کند؛ از باب مثال، کلمه ی «سیئه» و «سیئات» در قرآن در مطلق گناهان \_ چه صغیره و چه کبیره \_ به کار رفته است؛ ولی آن گاه که در مقابل کبیره قرار گیرد، مراد از آن،

خصوص گناه صغیره است. بر این اساس، جمله ی «نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» در «إِنْ تَجَنَّبْتُمْ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» (۱) چنین ترجمه می شود:

گناهان کوچکتان را از شما می زدایم.

علامه ی طباطبایی می نویسد:

فتین من الآیة أُولَا: أن المعاصی قسما؛ صغیره و کبیره. و ثانیاً أن «السیئات» فی الآیة هی الصغائر لما فیها من دلالة المقابلة علی ذلك (۲)؛

از این آیه بر می آید که اولاً، گناهان دو قسم است؛ کوچک و بزرگ و ثانیاً، مراد از سیئات در آیه، گناهان کوچک است؛ زیرا قرینه ی مقابله ای که در آن است، بر آن دلالت دارد.

ابن عاشور پس از آنکه مطلبی را درباره ی آیه ی وضوء (آیه ی ششم سوره ی مائده) مطرح می کند می نویسد:

هذا من طریق الاستفاده بالمقابلة و هو طریق بدیع فی الإیجاز أهمله علماء البلاغه و علماء الأصول فاحتفظ به و أحقه بمسائلها؛ (۳)

ص: ۲۱۱

---

۱- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۳۱.

۲- المیزان، ج ۴، ص ۳۳.

۳- التحریر و التئیر، ج ۶، ص ۱۲۹.

آیه شریفه، این معنا را از طریق بهره بردن از مقابله رسانده است و این، روشی بدیع در ایجاز است؛ ولی دانشمندان علم بلاغت و علمای اصول، در باره ی آن چیزی نگفته اند. باید آن را در تفسیر در نظر داشت و از مسائل بلاغی دانست.

## نمونه هایی از قرینه ی مقابله

### نمونه ی نخست

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ؛ (۱)

هر کس از شما، از نظر مالی نمی تواند زنان پاکدامن با ایمان را به همسری گیرد، با کنیزان با ایمانتان که مالک آنان هستید، ازدواج کند.

«احصان» در چهار معنا به کار می رود: عقیف بودن، همسر داشتن، مسلمان بودن و آزاد بودن در مقابل برده بودن. (۲) بر این

ص: ۲۱۲

۱- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۲۵.

۲- و أصل الإحصان المنع، و المرأة تكون مُحْصِنَةً بالإسلام و العفاف و الحرّیه و التزویج. يقال: أَحْصَنَتِ الْمَرْأَةُ، فَهِيَ مُحْصِنَةٌ وَ مُحْصِنَةٌ، وَ كَذَلِكَ الرَّجُلُ. معنای اصلی احصان بازداشتن است و زن به وسیله اسلام آوردن، پاکدامن بودن، آزاده بودن و ازدواج کردن از اموری بازداشته می شود. گفته می شود: «أَحْصَنَتِ الْمَرْأَةُ» و او را «مُحْصِنَةٌ» و نیز «مُحْصِنَةٌ» توصیف می کنند و همچنین است در مودر مرد (لسان العرب).

اساس، «المُحْصِنَات» می تواند به معنای زنان عقیف، زنان شوهر دار، زنان آزاده (مقابل بردگان) و زنان مسلمان به کار رود. در قرآن، از معانی یاد شده، سه معنای نخست آمده است:

زنان عقیف مانند: «وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُحْصَنَاتِ تُمْ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعِهِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ...» (۱)

زنان شوهر دار مانند: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» (۲)

زنان آزاده مانند: «فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ» (همان).

در آیه ی مورد بحث، از آن رو که «المُحْصِنَات» در مقابل «فَتَيَات/کنیزان» قرار گرفته، مراد از آن، زنان آزاده است. آلوسی می نویسد:

قوله عز و جل: «أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ» أي الحرائر بدليل مقابلتهن بالمملوكات؛ (۳)

ص: ۲۱۳

---

۱- سوره ی نور (۲۴)، آیه ی ۴.

۲- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۲۵.

۳- روح المعانی، ج ۳، ص، ۹.

و المحصنات هنا الحرائر، يدل على ذلك التقسيم بينهن و بين الإماء. و قالت فرقه: معناه العفائف، و هو ضعيف (۱)؛

مراد از «محصنات» در اینجا زنان آزاده است. تقسیم زنان به دو صنف محصنات و کنیزان بر این معنا دلالت می کند. عده ای گفته اند: مقصود، زنان پاکدامن است که این نظر، سست است.

زیرا وصف «المؤمنات» نشان می دهد که در «المحصنات» معنای مسلمان و عقیفه لحاظ نشده است.

### نمونه ی دوم

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ ... أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رَبَائِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ؛ (۲)

بر شما حرام شده است... دختران زنانتان که در دامن شمایند، از آن همسرانی که با آن ها همبستر شده اید. و اگر با آن ها همبستر نشده اید، گناهی بر شما نیست (که با

ص: ۲۱۴

۱- البحر المحيط ، ج ۳، ص، ۵۹۱.

۲- سوره ی نساء (۴۹)، آیه ی ۲۳.

آن‌ها ازدواج نمایند)، و نیز همسران پسرانتان که از صلب شمایند.

در این آیه، حرمت ازدواج با ریبه (دختر زن) به قید آمیزش با همسر مقید شده است (مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ)؛ ولی حرمت ازدواج با مادر زن، مطلق آمده است. از این مقابله استفاده می‌شود که حرمت ازدواج با مادر زن، مشروط به آمیزش با همسر نیست؛ به این معنا که قرینه‌ی مقابله، بیان می‌کند که اطلاق «أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ» مراد است. علامه‌ی طباطبایی می‌نویسد:

قوله تعالى: «وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ» سواء كانت النساء ای الأزواج مدخولا بهن أو غير مدخول بهن... و الدليل على ذلك التقييد الآتی فی قوله تعالى: مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ... (۱)؛

مادر همسر نیز حرام است؛ چه با همسر آمیزش شده باشد یا نشده باشد. دلیل این معنا، قید آمیزش است که فقط در مورد دختر همسر (ریبه) آمده است.

ص: ۲۱۵

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ؛(۱)

ستمگران را می بینی که از آنچه انجام داده اند، هراسانند؛ در حالی که (کیفر) آن بر آنان واقع خواهد شد و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در باغ های بهشتند (گرمارودی).

«ظلم» و «ظالم» و سایر مشتقات آن در آیات قرآن، قالب جلوه های گوناگونی از معنای ستم قرار گرفته اند. «الظَّالِمِينَ» در آیه ی فوق به قرینه ی مقابله ی آن با «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در پوشش کفر و کارهای ناشایست معنا می یابد. البته نه به این معنا که در ترجمه ی آن، مفاد ستم به کلی نادیده گرفته و به جای آن، کافران آورده شود؛ پس اگر به صورت ذیل ترجمه شود به حقیقت، نزدیک تر است:

کسانی را که با کفر ورزی و انجام ناشایست ها بر خود ستم کرده اند، می بینی که از آنچه به جا آورده اند، هراسانند و آن به ایشان خواهد رسید.

ابوحیان در بیان آیه می نویسد:

ص: ۲۱۶

«تَرَى الظَّالِمِينَ»: ای تبصر الکافرین لمقابلتہ بالمؤمنین؛(۱)

«ظالمان را می بینی»، یعنی کافران را می بینی؛ زیرا در مقابل مؤمنان قرار گرفته است.

#### نمونه ی چهارم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ ... فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ...؛(۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! چون خواستید به نماز بایستید، چهره ها و دست هایتان تا آرنج ها را بشویید و قسمتی از سرهایتان را مسح کنید و نیز پاهایتان تا دو برآمدگی (قوزک ها) را مسح نمایید. و اگر جنب هستید، تحصیل طهارت کنید و اگر بیمار بودید... پس آب نیافتید، آهنگ زمینی پاک و پاکیزه کنید و از آن، قسمتی از چهره ها و دست های خود را مسح کنید....

می توان از این آیه به برکت قرینه ی مقابله، به برداشت هایی

ص: ۲۱۷

---

۱- البحر المحيط ، ج ۹، ص ۳۳۳.

۲- سوره ی مائده (۵)، آیه ی ۶.



الف. در این آیه مسأله ی وضو، غسل و تیمم مطرح شده است. در مسأله ی وضو، اندام خاصی تعیین شده که باید شسته شود (فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ) و اندامی باید مسح شود (وَ أَمْسِئُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلِكُمْ). در مسأله تیمم نیز اعضای مشخص شده که باید مسح گردد (فَاَمْسِئُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِّنْهُ)؛ ولی در مسأله غسل، هیچ عضوی مشخص نشده و فقط به جمله ی (فَاطْهَرُوا) که مراد از آن، غسل کردن است، اکتفا شده است. از این مقابله به روشنی استفاده می شود که در غسل، همه ی اندام ها باید شسته شوند؛ زیرا اگر شستن همه ی اندام ها لازم نبود، همانند وضو و غسل، اندام هایی خاص بیان می شد.

ب. در وضو به ترتیب شستن اعضا با تقدیم ذکری صورت بر دست ها و... اشاره شده و نیز در دستور تیمم با ترتیب ذکری، به مقدم بودن مسح صورت بر مسح دست ها اشاره شده است؛ ولی در غسل، چنین ترتیبی بیان نشده است. از این مقابله چنین برمی آید که در غسل، ترتیب خاصی شرط نیست.

ج. حرف «باء» در «برؤوسکم» به معنای بعض است. بنابراین «وَ أَمْسِئُوا بِرُءُوسِكُمْ» می رساند که مسح قسمتی از سر واجب است، نه تمام آن. کلمه ی «أرجلکم» به نصب عطف بر محل «برؤوسکم» می باشد؛ یعنی مدخول حرف باء نخواهد بود و در نتیجه، معنای

تبعیض به «أرجلكم» سرایت نمی کند و جمله بدین صورت خواهد بود: «وامسحوا برؤوسکم وامسحوا أرجلکم؛ قسمتی از صورت هایتان را مسح کنید و پاهایتان را نیز مسح نمایید».

از مقابله این دو جمله، معلوم می شود که مسح همه ی پا لازم است، و گرنه «ارجل» نیز مجرور می آمد و مدخول بای تبعیض قرار می گرفت؛ چنانکه در تیمم «ایدیکم» مجرور آمده و مدخول بای تبعیض در جمله ی «فَامَسَّ حُوءًا بُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ مِّنْهُ» قرار گرفته است و دلالت می کند که در تیمم، فقط بخشی از صورت و بخشی از دست ها باید مسح شود.

د، چنان که گفته شد، ظاهر آیه ی وضو علاوه بر مشخص کردن اعضای وضو، ترتیب آن ها را نیز بیان کرده است؛ یعنی نخست صورت و سپس دست ها شسته شود و بعد از آن، قسمتی از سر مسح گردد و پس از آن پاها مسح شود. شستن دست ها را با «ایدیکم» و مسح پاها را با «أرجلکم» بیان فرمود؛ ولی سخن از ترتیب دست راست و چپ یا ترتیب پای راست و چپ به میان نیاورد؛ مثلاً نفرمود: الیمنی و الیسری من ایدیکم و نفرمود: الیمنی و الیسری من أرجلکم. با توجه به اینکه در اعضای وضو به ترتیب آن ها اشاره شده، از این مقابله \_ اگر دلیل دیگری در لزوم رعایت ترتیب نبود \_ می توان استظهار کرد که مکلف در انتخاب راست و چپ، مختیر است و همچنین در مسأله ی تیمم که فرمود: «فَامَسَّ حُوءًا بُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ مِّنْهُ» آنچه بیان شد،

ظهوراتی است که بر اساس قوانین و موازین استفاده می شود.

گفتنی است که این موارد، همانند دیگر ظواهر، ممکن است محکوم دلیلی دیگر که صریح یا اظهر است، قرار گیرند که در آن صورت، مفاد دلیل اظهر یا صریح اخذ می شود و آن ظهور اولیه طرح می گردد.

ص: ۲۲۰

روایت اول

در گفت و گوهایی که مأمون عباسی با امام رضا علیه السلام انجام داده، آمده است:

قال المأمون: «ما الدلیل علی خلافه جدك علی بن ابی طالب؟ قال: «آیه «أنفسنا». قال: «لولا نساءنا» قال «لولا أبناءنا»؛

مأمون پرسید: «چه دلیلی بر خلافت جدت علی بن ابی طالب هست؟» امام فرمود: «آیه ی «أنفسنا». او گفت: «اگر نبود «نساءنا» و حضرت فرمود: «اگر نبود «أبناءنا».

توضیح این که: امام علیه السلام در استدلال خود به آیه ی مباحله اشاره می کنند:

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛(۱)

پس هر کس با تو بعد از آنکه تو را آن دانش رسید، درباره ی او [مسیح] محاجه کند، بگو: بیاید پسرانمان را و

ص: ۲۲۱

---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۶۱.

پسرانتان را و زنانمان را و زنانتان را و خودمان را و خودتان را فرا خوانیم، آن گاه به یک دیگر نفرین کنیم؛ پس لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.

علامه ی طباطبایی در توضیح روایت می نویسد:

أقول: قوله: «آیه أنفسنا» یرید أن الله جعل نفس علی کنفس نبیه صلی الله علیه و آله و سلم و قوله: «لو لا نساءنا» معناه: أن کلمه نساءنا فی الآیه دلیل علی أن المراد بالأنفس الرجال. فلا فضیله فیہ حیثئذ، و قوله: «لو لا أبناءنا» معناه أن وجود أبناءنا فیها یدل علی خلافه فإن المراد بالأنفس لو کان هو الرجال لم یکن مورد لذكر الأبناء. (۱)

مفاد سخن علامه این است: حضرت این گونه استدلال می کنند: چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به عنوان «أنفسنا» در مباحله شرکت داد؛ پس علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نفس او از همگان به جانشینی او سزاوارتر است.

مأمون در پاسخ می گوید: چون «أنفسنا» در مقابل «نساءنا» قرار گرفته از این مقابله فهمیده می شود که مراد از «أنفس» صنف ذکورند و معنای «أنفس» این نیست که علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. امام رضا علیه السلام این معنا را تأیید می کنند که طریقه ی مقابله می تواند مراد از

ص: ۲۲۲

«انفس» را بیان کند؛ ولی قرینه ای دیگر بر آن حاکم است که قرینه ی یاد شده را تحت تأثیر قرار می دهد و آن «ابناءنا» است؛ یعنی اگر مراد از «انفسنا» از این رو که در مقابل «نساءنا» قرار گرفته، صنف ذکور باشند، دیگر لازم نبود که «ابناءنا» ذکر شود؛ زیرا «انفس» به معنای ذکور شامل «ابناء» نیز می شد.

## روایت دوم

زراره گوید: از یکی از آن دو (امام باقر یا امام صادق علیهما السلام) در باره ی ادرار اسب و قاطر و الاغ، پرسیدم. آن ها را ناخوشایند دانست. گفتم: «مگر گوشت آن ها حلال نیست؟» فرمود:

أليس قد بين الله لكم: «وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» و قال في الخيل و البغال و الحمير: «لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً» فجعل للأكل، الأنعام التي قصَّ الله في الكتاب. و جعل للركوب الخيل و البغال و الحمير، و ليس لحومها بحرام و لكن الناس عافوها؛(١)

مگر خداوند بیان نکرد: «و دام ها را آفرید که در آن ها برای شما گرما و سودهایی است و از آن ها می خورید» و در باره ی اسبان و استران و دراز گوشان فرمود: «تا بر آن ها سوار شوید و زینت شما باشند»؛ پس خدا دام ها را \_

ص: ۲۲۳

که در این کتاب بیان فرمود \_ برای خوردن مقرر کرد و اسبان و استران و دراز گوشان را برای سواری قرار داد. البته گوشتشان حرام نیست؛ ولی مردم رهایشان کردند.

در روایت دیگری آمده است که:

علی بن ابراهیم گفت: آن حضرت فرمود:

خدا فرموده است: «اسبان و استران و دراز گوشان را [آفرید] تا بر آن ها سوار شوید» و خدای متعال نفرمود: «تا بر آن ها سوار شوید و آن ها را بخورید» چنانکه در باره ی انعام فرمود. (۱)

توضیح اینکه در سوره ی نحل می خوانیم:

وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ... (آیه ی ۵).

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِلَيْغِهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ... (آیه ی ۷).

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً... (آیه ی ۸).

آیه ی پنجم سوره ی نحل «وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا...» و دام ها را آفرید که در آن ها برای شما گرما و سودهایی است و از آن ها می خورید» هدف از خلقت «انعام» (شتر و گاو و گوسفند) را تهیه لباس گرم از پوست و پشمشان و خوردن از گوشتشان می شمرد و آیه ی هفتم «وَتَحْمِلُ

ص: ۲۲۴

---

۱- علی بن ابراهیم: قال: وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَلَمْ يَقُلْ عَزَّوَجَلَّ لَتَرْكَبُوهَا وَتَأْكُلُوهَا، كَمَا قَالَ فِي الْأَنْعَامِ (البرهان، ج ۳، ص ۴۰۷).

أَثْقَالَكُمْ...؛ و بارهای سنگینتان را تا شهری می برند که جز با دشواری جانکاه بدان نمی رسیدید» بیان می کند که آن ها برای شما باربردار نیز هستند و در آیه ی هشتم «وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ...؛ و نیز اسبان و استران و دراز گوشان را آفرید تا بر آن هاسوار شوید و تا مایه آراستگی باشند»، بیان می کند که اسبان و استران و خران، مرکب شما و زینت و زیورند.

اگر سؤال شود که آیا می توان از گوشت دسته ی دوم بهره گرفت؟ پاسخ این است که اگر این آیه را به تنهایی لحاظ کنیم، در ردّ یا اثبات آن، سخنی ندارد؛ ولی وقتی آن را با مقایسه ی آیه ی پنجم و هفتم در نظر آوریم، می توانیم بگوییم از این مقایسه معلوم می شود که خدا آن ها را برای استفاده از گوشتشان نیافریده است و بهره گیری از آن ها را برای خوراک مناسب نمی داند؛ زیرا تصریح فرمود که انعام برای خوردن و بارکشی و اسب، استر و الاغ برای زینت و سواری است.

## تقدیم و تأخیر کلمات

### اشاره

بی تردید هر متکلم حکیم و توانایی از روی حکمت و بیان نکته ای، کلمات را برمی گزیند و در چینش واژه ها و انتخاب جایگاه آن ها هدفی را دنبال می کند؛ چه رسد به قرآن کریم که از حکیم و توانایی مطلق صادر شده است؛ لذا در تفسیر قرآن نمی توان تقدیم ها و



تأخیرهای کلمات را نادیده گرفت و از آن‌ها به سادگی گذشت. نکات تقدیم و تأخیر کلمات و جملات را نمی‌توان در قالب‌هایی خاص بیان کرد و آن‌ها را به شمار آورد. از ساختار و سیاق آیات و اهداف آن و موضوع و محمول موجود در آیات و حتی با توجه به اهداف کلی یک سوره یا اهداف کلی قرآن می‌توان به نکته‌ها رسید.

مراد از تقدیم و تأخیر در این مبحث، تقدیم و تأخیری است که خواست متکلم، آن را رقم می‌زند، نه تقدیم و تأخیری که بر خلاف روند عادی قواعد نحوی است که به هدف حصر و مانند آن، اعمال می‌شود؛ مانند تقدیم «إِيَّاكَ» در «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»<sup>(۱)</sup>

بعد از این مقدمه‌ی کوتاه، برخی آیات را می‌آوریم که در آن‌ها عنایت به مقدم بودن یک کلمه آشکار است:

### نمونه‌ی نخست

وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِهِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ؛<sup>(۲)</sup>

و آن‌گاه که داد و ستد یا سرگرمی‌ای را مشاهده کنند، به سوی آن روی می‌آورند و تو را \_ در حالی که [به خطبه]

ص: ۲۲۶

---

۱- سوره‌ی حمد (۱)، آیه‌ی ۵.

۲- سوره‌ی جمعه (۶۲)، آیه‌ی ۱۱.

ایستاده ای \_ رها می کنند. بگو: آنچه نزد خداست، از سرگرمی و از داد و ستد، بهتر است و خدا بهترین روزی دهندگان است.

در قسمت اول این آیه، «تجاره» بر «لهو» مقدم شده و در قسمت دیگر، «لهو» بر «تجاره» مقدم شده است. در قسمت اول، «تجاره» مقدم شده؛ زیرا سخن در رها کردن پیامبر و روی آوردن به غیر اوست و این، عاملی قوی می خواهد. از میان این دو عامل، قطعاً تجارت قوی تر از لهو است؛ از این رو، «تجاره» مقدم شده است. ولی در بخش دیگر، چون سخن درباره ی بهتر و نیکوتر بودن پاداش الهی است (ما عند الله) و بهتر بودن پاداش الهی در قیاس با لهو و تجارت، قطعاً نسبت به لهو، از اولویت بیشتری برخوردار است، «لهو» مقدم شده است.

### نمونه ی دوم

وَلَيْنُ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٍ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ\* وَ لَيْنُ مِتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِيَالِي اللَّهِ تُخْشَرُونَ؛(۱)

و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، همانا آمرزش و رحمتی که از جانب خداست، از آنچه جمع آوری

ص: ۲۲۷

---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیات ۱۵۷ و ۱۵۸.

می کنند، بهتر است. \*و اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی خدا محشور خواهید شد.

در آیه ی اول، سخن از کشته شدن و مردن در راه خداست و بیان شده کسانی که در راه خدا کشته شوند و نیز کسانی که در این مسیر می میرند، از آمرزش و رحمت الهی برخوردار خواهند شد. در آیه ی بعد، سخن از مردن و کشته شدن است بدون قید «فی سبیل الله» و بیان شده که هر دو گروه به سوی خدا باز می گردند؛ با این تفاوت که در آیه ی اول، کشته شدن بر مردن، مقدم شده است و در آیه ی دوم مردن بر کشته شدن. دلیل این تفاوت در بود و نبود قید «فی سبیل الله» و نیز در حقیقتی است که بر هر یک از این دو آیه مترتب شده است؛ در آیه ی اول، قتل در راه خدا مقدم شده است تا اشاره کند که شمول مغفرت و رحمت الهی، بر کشته شدگان راه خدا در قیاس با کسانی که در راه خدا می میرند، نزدیک تر است. در آیه ی دوم نیز سخن از مردن و کشته شدن است بدون قید «فی سبیل الله» و حکمش این است که هر دو گروه به سوی خدا باز می گردند تا اعمالشان محاسبه شود. از آن رو که در این دو امر، میان انسان ها تفاوت و اولییتی نیست، در این جا مردن بر کشته شدن مقدم شده؛ زیرا مردن، امری طبیعی و فراوان تر از کشته شدن است.

ص: ۲۲۸

در تمام یا اکثر قریب به اتفاق مواردی که «لیل» و «نهار» با هم ذکر شده، «لیل» بر «نهار» مقدم شده است. با توجه به هدف نزول قرآن و هدف آفرینش انسان، وجه این تقدیم معلوم می شود. توضیح اینکه هدف قرآن، هدایت مردم به سعادت در دنیا و آخرت است و قرآن، هدف آفرینش جن و انس را عبادت خدا دانسته است.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

جن و انس را جز برای این که مرا پرستند، نیافریده ام.

در آیه ای دیگر می فرماید:

وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ؛ (۲)

پیوسته مردم با یکدیگر اختلاف می کنند، مگر کسانی که خدا بر آنان رحمت آورده و آنان را برای همین آفریده است.

اگر هدف خلقت انسان عبادت خدا و شایسته شدن او برای رحمت الهی است، آیا شب بهتر و بیشتر می تواند این هدف را تأمین کند یا روز؟ پاسخ این پرسش را بر قرآن عرضه می کنیم؛ خدای متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این گونه دستور می دهد:

ص: ۲۲۹

---

۱- سوره ی ذاریات (۵۱)، آیه ی ۵۶.

۲- سوره ی هود (۱۱)، آیات ۱۱۸-۱۱۹.

يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نَضِمْهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا... إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا؛ (۱)

ای جامه به خود پیچیده! شب را جز اندکی به پا خیز؛ نیمی از آن را یا اندکی از نیمه؛ بکاه یا بر آن بیفزای و قرآن را شمرده و با درنگ بخوان... همانا ساعت های شب استوارتر و پابرجاتر و به گفتار درست تر [ از روز] است.

آن گاه در آیه ی ۱۹ چنین می گوید:

إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا؛

قطعاً این پندی است؛ پس هر که خواهد به سوی پروردگارش راهی گیرد [، این را برگزیند].

«هذه» به محتوای آیات نخستین سوره اشاره دارد که در آن ها از عبادت شب و اهمیت پرستش خدا در شب سخن گفت و با جمله ی «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» بیان می کند که سلوک به سوی خدا و تقرب جستن به او در همان شیوه است.

در سوره ی انسان آیه ی ۲۶ نیز آمده است:

وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا؛

ص: ۲۳۰

و پاره ای از شب را به درگاه خدا سجده کن و در شبی دراز او را تسبیح گوی و به پاکی بستای.

و در آیه ی ۲۹ سوره ی انسان، راه رسیدن به خدا را همین می داند که شب ها به سجده درافتد و او را تسبیح گوید:

إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرُهُ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا؛

همانا این یاد آوری است؛ پس هر که خواهد، به سوی پروردگارش راهی گیرد [، این را برگزیند].

جز این ها آیات بسیاری اهمیت شب را برای عبادت گوشزد کرده است. با توجه به آنچه گفته شد و نیز با توجه به اینکه خداوند، بیان فرموده که شب و روز را برای انسان ها مقرر داشته «وَسَيَخْرُ لَكُمْ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِبَيْنِ وَ سَيَخْرُ لَكُمْ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ (۱)» و خورشید و ماه را که همواره روانند و نیز شب و روز را برای شما رام کرد، تقدیم شب بر روز در آیات قرآن، آشکار می شود.

خلاصه این که هدف از آفرینش انسان، عبادت الهی است و این هدف در شب بهتر انجام می گیرد؛ پس شب با توجه به هدفی که خدا برای آدمیان مقرر کرده، مهم تر است؛ از این رو، همواره در قرآن، شب بر روز مقدم شده است.

در روایات نیز تقدم کلمه یا عبارتی بر دیگری حامل پیام دانسته

ص: ۲۳۱

---

۱- سوره ی ابراهیم (۱۴)، آیه ی ۳۳.

شده است؛ دو روایت را یادآور می شویم.

روایت اول. زراره گوید: أبو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود:

تابع بين الوضوء كما قال الله عز وجل إبدأ بالوجه ثم باليدين ثم امسح الرأس و الرجلين، و لا تُقدِّمَنَّ شيئاً بين يدي شيءٍ تخالف ما أمرت به،... إبدأ بما بدأ الله به (۱)؛

اعضای وضو را \_ آن گونه که خدا فرموده \_ یکی پس از دیگری بجا آور؛ به صورت آغاز کن سپس دست ها را، آن گاه سر و پاها را مسح کن. عضوی را بر عضوی دیگر مقدم مدار؛ به گونه ای که با آنچه بدان امر شده ای، مخالفت کرده باشی... آغاز کن به آنچه خدا [در کلامش] به آن آغاز کرده است.

روایت دوم. معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السلام حکایت می کند که فرمود:

أن رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه و آله - حين فرغ من طوافه و ركعته قال: «أبدأ بما بدأ الله - عزّ و جلّ - به من إتيان الصّفا. إن الله - عزّ و جلّ - يقول: إِنَّ الصّفا وَ المَرَوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ»؛ (۲)

ص: ۲۳۲

---

۱- نور الثقلين ، ج ۱، ص: ۵۹۹.

۲- كنز الدقائق و بحر الغرائب ، ج ۲، ص: ۲۰۶.

رسول خدا آن گاه که طواف خویش و دو رکعت نماز آن را به جا آورد، فرمود: «به آنچه خداوند آغاز کرده \_ آوردن صفا [در کلامش] \_ به همان آغاز می کنم؛ خدای متعال می فرماید: همانا صفا و مروه، از شعائر الهی است».

مواردی در آیات دیده می شود که بسا تردید هایی را در عنایت به تقدیم و تأخیر کلمات و عبارات قرآنی موجب می گردد؛ از باب مثال تقدیم «تَّيِّبَاتٍ» بر «أَبْكَارٍ» در آیه ی؛ [\(۱\)](#)

عَسَىٰ رَبُّهُ إِنِ طَلَّقَكَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ تَّيِّبَاتٍ وَأَبْكَارٍ؛ [\(۲\)](#)

اگر پیامبر، شما را طلاق گوید، امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما به او عوض دهد؛ زنانی تسلیم [خدا]، باایمان، فرمانبرانی فروتن، توبه کار، پرستش گر، اهل روزه، بیوه و دوشیزه.

از آن رو که قضاوت عموم بر آن است که دوشیزه گان برای همسری، مناسب تر و پسندیده ترند، می نماید که اگر به تقدیم و تأخیر کلمات و عبارات قرآنی عنایت بود، لازم بود «أَبْكَارٍ» بر «تَّيِّبَاتٍ» مقدم می شد؛ به ویژه که خداوند باکره بودن همسران بهشتی را از

ص: ۲۳۳

---

۱- سوره ی تحریم (۶۶)، آیه ی ۵.

۲- سوره ی تحریم (۶۶)، آیه ی ۵.



موهبت ها شمرده است:

إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً \* فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا؛ (۱) که ما آنان را به گونه ای ویژه پدید آورده ایم. \* و، آنان را دوشیزه آفریده ایم» (گرمارودی).

و نیز این آیه:

«فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ؛ (۲)

در آن بهشت ها زنان چشم فرو هشته اند که پیش از آن (شوی) ها، هیچ آدمی و پری به آن ها دست نزده است (گرمارودی).

ولی همان گونه که در آغاز بحث، اشاره شد خصوصیات، ساختار و اهداف کلام، نشان دهنده ی وجه تقدم و تأخر است؛ در آیه ی مورد بحث، سخن از آن است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همسرانش را طلاق گوید، خداوند بهتر از آن ها را به او عنایت می کند و در وصف آنان تسلیم خدا بودن، باایمان بودن، بافروتنی فرمانبری کردن، اهل توبه و پرستش گر بودن را بر می شمرد. از آن روکه این ویژگی ها در زنان ثبیه در قیاس با زنان باکره، بیشتر است، «تَبَّيَات» بر «أَبْكَار» مقدم شده است.

آخر دعوانا أن

الحمد لله رب العالمين

ص: ۲۳۴

۱- سوره ی واقعه (۵۶)، آیات ۳۵ و ۳۶.

۲- سوره ی رحمان (۵۵)، آیه ی ۵۶.

۱. آلوسی، سید محمود، روح المعانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق. تحقیق: صفوان عدنان داودی
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، سوم، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۳. \_\_\_\_\_، مجمع البیان، سوم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۴. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التئیر، بی جا، بی نا، بی تا.
۵. ابیاری، ابراهیم، الموسوعه القرآنیه، بی جا، موسسه سجل العرب، ۱۴۰۵ ق.
۶. اسفراینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر، تاج التراجم، بیروت، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.
۷. امین، سیده نصرت، مخزن العرفان، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ ش.
۸. اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
۹. بحرانی، سید هاشم، البرهان، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۱۰. بقاعی، برهان الدین أبو الحسن ابراهیم بن عمر، نظم الدرر، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۱۱. بلاغی نجفی، محمدجواد، آلاء الرحمن، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ ق.

۱۲. بلاغی، سید عبد الحجه، حجه التفاسیر و بلاغ الإکسیر، قم، حکمت، ۱۳۸۶ق.
۱۳. بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۱۴. جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۵. جمال الدین، ابن هشام الانصاری، مغنی اللیب، بی جا، مطبعه المدنی، بی تا.
۱۶. حسن، عباس، النحو الوافی، دوم، تهران، ناصر خسرو، بی تا.
۱۷. درویش، محیی الدین، اعراب القرآن و بیانه، چهارم، سوریه، دارالارشاد، ۱۴۱۵ق.
۱۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات، دمشق، دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.
۱۹. رهنما، زین العابدین، ترجمه و تفسیر رهنما، تهران، کیهان، ۱۳۴۶ش.
۲۰. زمخشری، محمود، الکشاف، سوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۲۱. سیوطی، جلال الدین، الاتقان، دوم، بی جا، بی نا، ۱۳۶۳ش.
۲۲. صادق نویری، عبد المجید، تهران، اقبال، ۱۳۹۶ق.
۲۳. طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ش.
۲۴. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان، پنجم، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۵. طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، قم، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه ی علمیه ی قم، ۱۳۷۷ش.
۲۶. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، سوم، کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن، التبیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، نور الثقلین، چهارم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.

۲۹. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، بی جا، بی نا، بی تا.

۳۰. قرائتی، محسن، تفسیر نور، یازدهم، تهران، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش.

۳۱. قرشی، سید علی اکبر، احسن الحدیث، سوم، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش.

۳۲. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش.

۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.

۳۴. مجله ی بینات شماره ی ۴۹ و ۵۰.

۳۵. مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ ش.

۳۶. میرزا خسروانی، علی رضا، تفسیر خسروی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۰ ق.

### ترجمه های قرآن کریم

۱. ارفع، سید کاظم، تهران، مؤسسه ی تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی، ۱۳۸۱ ش.

۲. اشرفی تبریزی، محمود، چهاردهم، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۸۰ ش.

۳. الهی قمشه ای، مهدی، دوم، قم، انتشارات فاطمه الزهراء، ۱۳۸۰ ش.

۴. بروجردی، سید محمد ابراهیم، ششم، تهران، صدر، ۱۳۶۶ ش.

۵. پورجوادی، کاظم، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی، ۱۴۱۴ ق.

۶. دهلوی، شاه ولی الله، مدینه، مجمع ملک فهد، ۱۴۱۷ ق.

۷. گرمارودی، سید علی، دوم، تهران، قدیانی، ۱۳۸۴ ش.
۸. مشکینی، علی، دوم، قم، الهادی، ۱۳۸۱ ش.
۹. انصاری خوشابر، مسعود، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۷ ش.
۱۰. انصاریان، حسین، قم، انتشارات اسوه، ۱۳۸۳ ش.
۱۱. آیتی، عبدالمحمد، چهارم، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۴ ش.
۱۲. برزی، اصغر، تهران، بنیاد قرآن، ۱۳۸۲ ش.
۱۳. پاینده، ابوالقاسم، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۴. حداد عادل، غلامعلی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۹۰ ش.
۱۵. حلبی، علی اصغر، اول، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰ ش.
۱۶. خواجهی، محمد، تهران، انتشارات مولی، ۱۴۱۰ ق.
۱۷. رضایی اصفهانی، محمدعلی و همکاران، قم، دارالذکر، سال ۱۳۸۳ ش.
۱۸. شعرانی، ابو الحسن، تهران، اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۱۹. صفارزاده، طاهره، دوم، تهران، جهان رایانه کوثر، ۱۳۸۰ ش.
۲۰. فارسی، جلال الدین، تهران، انجام کتاب، ۱۳۶۹ ش.
۲۱. فولادوند، محمد مهدی، تهران، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۵ ق.
۲۲. کاویانپور، احمد، سوم، تهران، اقبال، ۱۳۷۸ ش.
۲۳. مجتوبی، سید جلال الدین، تهران، حکمت، ۱۳۷۱ ش.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر، دوم، قم، دار القرآن الکریم، ۱۳۷۳ ش.
۲۵. نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، تهران، اسلامی، ۱۳۹۸ ق.
۲۶. یاسری، محمود، قم، بنیاد فرهنگی امام مهدی (عج)، بی تا.



## فهرست نمایه (آیات)

سوره/آیه

آیه

صفحه

آل عمران/۱۰۶

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

۳۸

آل عمران/۱۴

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ... وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ

۵۷

آل عمران/۱۵۷

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ

۱۳۳

آل عمران/۱۵۷ و ۱۵۸

وَلَيْنَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٍ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ. وَلَيْنَ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ

۱۲۹

آل عمران/۱۵۷ و ۱۵۸

وَلَيْنَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٍ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ\* وَلَيْنَ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ

۲۲۷

آل عمران/۱۶۴

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ... وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

٥٩

آل عمران/١٧١

حَتَّى يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ

١٥٤

آل عمران/١٧٣

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ

٥٠

آل عمران/١٧٦

وَلَا يَخْزِنُكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ

٤٥

آل عمران/١٩٠

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ... لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ

١٤٣

آل عمران/٢٥

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ

٥١

آل عمران/٧١

لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

٤٧



ابراهيم/٣١

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ...

١٥٦

ابراهيم/٣٣

وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

٢٣١

ابراهيم/٣٩

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ

١٠٦

ابراهيم/٧٣

إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا

١٠٢

احزاب/٢٢

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ

١٤١

ص: ٢٣٩

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَخْرَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ

١٤١

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ

١٠٧

...رَجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ

٣٦

وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ. يَا تُوكَّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ

٩٤

وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ

١٩٩

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ

١٠٦

يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيمَاهُمْ

٣٦

هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ

٩٦

لَا يَخْزُنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ

٤٥

وَإِنْ أَدْرَى أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ

٦٦

رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ

٧٠

بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ

١٥٩

وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا

٢٣٠

إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرُهُ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

٢٣١

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ

١٠٦

أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ

٨٣

لِيُذَوُّوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ

٤٧

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّانِّ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ

٤٣

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا

٤٣

فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ مِّن رَّبِّكُمْ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً

٢٠٠

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ

١٧٣

ص: ٢٤٠

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ

١٣٠

وَلَا رَطْبٌ وَلَا رُطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

٨٧

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ

٤٨

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ

١٥٧

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

١٤١

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتَّبِعُوا أَسْمَاعِيكُمْ

١٤٢

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا

تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ

وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ

إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ... لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ

٢٠٠

بقره/١٩

يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ

٧٦

بقره/٢

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ

٨٨

بقره/٢

الْحَمْدُ لِلَّهِ

١٠٥

بقره/٢٢٠

وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ

١٥٣

بقره/٢٢٨

لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ

١٥٩

بقره/٢٣٣

لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ

٢٠١

بقره/۲۵۵

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

۱۵۴

ص: ۲۴۱



بقره/٢٥٨

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ

١١٦

بقره/٢٦٦

لِلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نَسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ

١٥٥

بقره/٢٨٢

... وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ...

١٦٥

بقره/٣

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ

١٠٩

بقره/٤١

وَأَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ

٩١

بقره/٤٣

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ

٤٧

بقره/٦

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

بقره/٦١

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ

٩٣

بقره/٦٧

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَهُ

٦٣

بقره/٧

خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً

٨٠

بقره/٧١

الآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ

٩٨

بقره/٧٧

أُولَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

١٥٣

تحريم/٥

عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مَسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا

٢٣٣

تغابن/٦

فَقَالُوا أَ بَشَرٌ يَهْدُونَنَا

٧٧

تكوير/١٧

وَ اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ

٢٠٧

توبه/٢٩

وَلَا يَحْرَمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ

١٣٩

توبه/٣

أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ

١٤٠

توبه/٥٦

وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ

٤٩

توبه/٦٢

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ

١٤٣

جمعه/١١

وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

٢٢٦



حج/١٦

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ

١٩٩

حج/١٨

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ...

٢٠٩

حج/٢٧

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا...

٩٥

حجر/١

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ

١٩٨

حجرات/١١

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمًا مِّنْ قَوْمٍ

١٨٢

حجرات/١٢

وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا

٨٨

حمد/٧

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

١٥٢

دخان/٤٨

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ

١٠٠

ذاريات/٥٦

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

٢٢٩

الرحمان/٤١

يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ

٣٦

الرحمان/٥٦

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ

٢٣٤

روم/٢١

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا

١٣٥

زخرف/١ و ٢

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

١٩٨

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ

١٠٧

زمر/ ٤٢

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

١٤٣

زمر/ ٤٠

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ

٣٨

سجده/ ٣

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

١١٣

شعراء/ ١١٩

فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَّعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ

٧٨

شعراء/ ١٨٦

وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا

٧٧

شورى/ ٢٢

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ





تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ

٢١٦

وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ . لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأُولِينَ . لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ

٤١

لَا فِيهَا غَوْلٌ

٨٨

كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ

١٧٦

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى

٥١

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ

٤١

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ

٩١

وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا

٤٦

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالبَصِيرُ \* وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ \* وَلَا الظُّلُّ وَلَا النُّورُ

٨٨

أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ

١٩٠

سِيْمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ

٣٧

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا \* وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ

٤٨

قُلْ مَا يَعْجَبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

١٣٥

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انْتَبِي طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ

١٨١

وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ؛

٤٤

وَمَا كُنْتَ بِهِ جَانِبَ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحِمَهُ مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

١١٣

وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ

٤٧

وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّن سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ

٤٧

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بغيرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا

٧٣

الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ

١٢٢



الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ

١٢٢

مُشْتَكِبِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ

١٧٩

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

١٣١

أَحَلَّتْ لَكُمْ بِهِمُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يَتْلَىٰ عَلَيْكُمْ

١٢٠

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ

٥١

أَذَلَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

١٧٨

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ

١٠٣

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ... فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ

١١٦

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ... فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ...

٢١٧

يا ايها الذين آمنوا لا تقتولا الصيدوا انتم حرم

إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

٢٥

إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا

٤٥

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

١٥٢

فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ

٣٦

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ...

١٩٩

إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرُهُ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

٢٣٠

يَا أَيُّهَا الْمَزْمُلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نَّصِيفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا... إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا

٢٣٠

ص: ٢٤٥

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ

١٨٢

نحل / ٥ و ٨

وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعُ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ... وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

٥٧

نحل/ ٣٨

أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرُشِهَا

٨٣

نحل/ ٥

وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعُ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ...

٢٢٤

نحل/ ٧

وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَلِّغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ...

٢٢٤

نحل/ ٨

وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً...

٢٢٤

نحل/ ٨٦

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ

٢٠٠

نساء/١٣ و ١٤

وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ.... وَمَنْ يُعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا

١٤١

نساء/١

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا

١٣٤

نساء/١١

....مَنْ بَعَدَ وَصِيَّهُ يُوَصِّي بِهَا أَوْ دِينَ

١٢٥

نساء/١٢

مَنْ بَعَدَ وَصِيَّهُ يُوَصِّي بِهَا أَوْ دِينَ غَيْرَ مُضَارًّا

١٢٧

نساء/١٢

مَنْ بَعَدَ وَصِيَّهُ يُوَصِّي بِهَا أَوْ دِينَ

١٢٧

نساء/١٧٤

وَمَنْ يَسْتَكْفِرْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا

١٣٠

نساء/١٧٤

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا

١٩٩

نساء/٢

لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ

١٧٧

نساء/٢٣

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ ... أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ

٢١٤

نساء/٢٥

وَمَنْ لَّمْ يَسْتِطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ

٢١٢

نساء/٢٥

فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ

٢١٣

ص: ٢٤٤



وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ

٢١٣

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكُفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

٨٤

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكُفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا

٢١١

كَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ

٩٨

أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَهَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ

١٥٢

أُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا

١٥١

قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ...

وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمِحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعِهِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ...

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا

وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ

مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا

وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ

١٩٨

يوسف/ ١ و ٢

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

١٩٨

يوسف/ ١١٠

جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ...

١٩٢

يوسف/ ١٨

وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ

٤٩

يوسف/ ١٨

وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ

٩٧

يوسف/ ٣٧

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا

٨٢

يوسف/ ٧

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلْمُتَلِّئِينَ

١٤٤



قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ

٢٧

وَسْتَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا

١٢٣

اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ

١٣٧

لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

٤٥

حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينِ بِهِمْ بِرِيحٍ طَبِيبَةٍ

٧٨

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

